
رژیم ترور و اختناق

رحیم ناعور

پیشگفتار:

کودتای ۲۸ مرداد نقطه توافق بین دو سردمدار نیروهای امپریالیستی در مورد میهن ما با سیاهترین قشرهای مافوق ارتجاعی حاکمه ایران به سرکردگی شاه بود. قطع نظر از نتایجی که این رژیم فاسد در جهت وابسته ساختن هر چه بیشتر میهن ما به دوگانه جنگ و استثمار بیمار آورده است. در عرصه سیاست داخلی مرلود ناهیمونی که از این امتزاج نامشروع بوجود آمد عبارت بود از هولای مهبیی که قدرت و اختیارات و صلاحیات حکومت را با سلطنت شاه بصورت یک رژیم اختناق و ترور بیسابقه درهم آمیخته و آن اصل از قانون اساسی را که روح و جوهر دموکراتیک و انقلابی این قانون بشمار میآید و مقرر میدارد که «تمام قوانین از ملت است» (اصل ۱۶ متمم قانون اساسی) و همچنین قسمت اول از ماده ۲۱ اعلامیه حقوق بشر را که با این اصل از قانون اساسی منطبق است و مؤکداً تصریح میکند که «قدرت حاکمه بر اراده ملت مبتنی است» با خشونت و حیثیانه پایمال ساخته و قوای سه گانه مقننه قضائی و اجرائی را در اختیار شاه قرار داده است. شاه در طول دوران حکومت کودتا این قدرت نامحدود و جهنمی را از سه طریق اعمال کرده است:

۱- با توسل به قهر و غلبه و قانون شکنی.

۲- از طریق شانتاژهای قضائی که شیادانه رویه قانونی بآن پوسانیده اند.

۳- از طریق دستبردهای تازه بنانه بقانون اساسی در دنبال دستبردهای رهنزانه سابق.

نتایج اسارت باری که از این تمرکز قدرت مطلقه و نامحدود در دست یک فرد عنان گسیخته و فعال مایشاء بیمار آمده بصورتی است که دیگر هرگونه کوشش و تلاش و سفسطه بمنظور تبرئه شخص شاه از خیانتهای کبرائی که دولتهای دست نشانده او بفرمان وی عایه آزادی و استقلال میهن ما مرتکب شده اند کوششی بیهوده و عقیم است و شاه در پیشگاه افکار عمومی بسمت مسئول مستقیم تمام مصائبی که رژیم خونین او بر میهن ما وارد ساخته است بحق عنوان «جنایتکار نمره ۱» را کسب کرده است. ما ذیلاً این سه مشخصه حکومت کودتا را با اندکی تفصیل مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- توسل به قهر و غلبه و قانون شکنی

حکومت کودتا تمام خصوصیات اساسی استبداد سیاه شرقی را در خود تکامل بخشیده و این خصوصیات را بوسیله تازه ترین تکنیک جهنمی پلیس، انضباط شدید نظمی و شیوه های عمل فاشیستی علیه حقوق اساسی مردم اعمال میکنند. در نتیجه استیلای این رژیم کلیه موازین مشروعیت بنحو

فاحشی نقض شده همه محتوی اعلامیه حقوق بشر که از طرف پارلمان ایران با اتفاق آراء پذیرفته شده نمی گردیده و همه ارزشهای معنوی انسانی در زیر چکمه مشتی قدره بند جلاد پایمال شده است و میهن ما اینک یکی از سیاه ترین دورانهای حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود را میگذراند. اسلوب کار حکومت کودتارا در زمینه قهر و غلبه و اعمال قانون شکنانه برای سرکوب ساختن نهضت نجات بخش ایران در چند زمینه مختلف که خطوط کلی آنها بهم پیوستگی دارد میتوان منعکس دید.

الف - منع احزاب و اجتماعات: در قانون اساسی ایران با همه نواقصی که دارد اصولی میتوان

یافت که برخی از حقوق و آزادی های مردم ایران را معتبر می شمارد. در این زمینه اصل بیستم متمم قانون اساسی ایران از لحاظ ماهیت موضوع با مواد ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ اعلامیه حقوق بشر منطبق میگردد. اصل بیست و یکم انجمنها و اجتماعات را که مولد فتنه ای علیه مردم نباشند منجز می شمارد. ماده ۱۸ اعلامیه حقوق بشر که در کشور ما دارای قدرت قانونی است آزادی فکر و عقیده و مسلك را برای هر فرد تأمین میکند. ماده ۱۹ تصریح میکند که هر کسی حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آنست که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن بنام و وسائل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد. در ماده ۲۰ حق تشکیل جمعیت و اتحادیه برای هر فرد معتبر شناخته شده است. اما نخستین اقدام حکومت نظامی مخلوق کودتا از همان لحظه نخست عبارت بود از منع اکید هر گونه اجتماع از بین بردن همه سازمانهای دموکراتیک و ملی - کوشش برای تبدیل ایران بیک زندان بزرگ - بیک گورستان خاموشان - حکومت نظامی مخلوق کودتا همه حقوق مدنی و سیاسی را از مردم سلب کرد. امکان ساده ترین تجمع را باقی نگذاشت و بر روی مجموعه قانون اساسی و مواد منشور حقوق بشر خط بطلان کشید. در عرف این حکومت حتی تفوه بکلمه حزب سیاست - آزادی و امثال آن به خودی خود جرم مسلم شناخته شد: زندانها در هر نقطه ایران از آزاد مردان و مبارزان راه آزادی و استقلال مملو شد. تعداد توقیفیها در همان ماههای اولیه به هزاران نفر بالغ گردید. حکومت نظامی تا مدتی بیش از سه سال و نیم بطور متوالی برقرار بود و سر نوشت مردم را بدون هیچگونه قید و بند قانونی و اخلاقی در دست داشت. تنها روزی بساط جرم و جنایت آن برچیده شد که همه وظایف تبه کارانه خود را بخلف و جانشین شایسته خود یعنی سازمان مخوف امنیت و بدست سر تیمپ بختیار که در تبه کاری و آدم کشی سر آمد دیگر ماموران شاه شده بود محول ساخت. سازمان امنیت بدین ترتیب نه تنها عهده دار مجرم و وظایف دستگاه فرمانداری نظامی گردید بلکه از لحاظ ایجاد دستگاه منظم شکنجه شرایط دوران مختاری را بحد تکامل خود رسانید.

بطور کلی در سراسر دوران حکومت کودتا تفتیش عقاید مردم از طریق دادگاههای

نظامی - جلوگیری از هرگونه فکر مترقی و آزادیخواهانه در زیر سپر مبارزه با کمونیسم - رخنه در کایه سازمانهای دولتی و حتی در قلمرو وزارت امور خارجه - همراه با کوشش و تلاش آمیخته با وحشیگری بمنظور از هم پاشیدن سازمانهای دموکراتیک و ملی و در درجه اول حزب توده ایران - رواج شیوه جاسوس پروری - کوشش برای تولید بدبینی و یأس - خلاصه استفاده از فننگین ترین سیره قرون وسطائی زجر و شکنجه و برقرار ساختن محیط خوف و وحشت و اختناق جزء دستور روز این حکومت قرار گرفت . تمام جمعیتهای ملی و آزاد یخواه و سنیسی - همه اتحادیه ها و سازمانهای صنفی بقوه قهریه از هم پاشیدند . مراکز آنها مورد هجوم اراذل و اوباش قرار گرفت که پس از تاراج آنچه که یغما شدند بود بقیه را هر چه که بود آتش زدند و اسناد و مدارک آنها را از بین بردند و یا باداوت پلیس و فرمانداری نظامی منتقل کردند . هیئتهای مدیره و ضلایین همه این سازمانها و مدیران و نویسندگان مطبوعات دموکراتیک و ملی مورد تعقیب شدید فرمانداری نظامی و پلیس قرار گرفتند . بسیاری از آنها بدام افتادند و بزیر شکنجه کشیده شدند و پس از مجاکمه در دادگاه های نظامی بجهتهای سنگین محکوم گردیدند .

ب - اختناق مطبوعات : اصل سیزدهم قانون اساسی و اصل بیست و یکم متمم آن و همچنین آن قسمت از اعلامیه حقوق بشر که آزادی مطبوعات را تضمین میکند بنحو گستاخانه ای از طرف حکومت کودتا نقض گردیده است . از همان غروبگاه شوم روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همه مطبوعات ملی و دموکراتیک اجبارا بدست تعطیل سپرده شدند . نه تنها نویسندگان و صاحبان جراید منسوب بحزب توده ایران و جبهه ملی بلکه بطور کلی هر کس که در سالهای حکومت مصدق حتی يك سطر هم در تأیید مبارزات ضد استعماری و نجات بخش مردم چیز نوشته بود به تناسب این « جرم بزرگ » مورد تعقیب انتقامجویانه مقامات نظامی گمشته شاه قرار گرفت . سرنوشت مطبوعات بدست چکمه پوشان عربده کش و تداره بندان بی سروپا و عنان گسیخته سپرده شد . دستگاه سانسور فرمانداری نظامی بر باقیمانده مطبوعات عملا نظارت شدید و بیسابقه ای بر قرار کرد . عرصه قلم بیکباره تحت سیطره شمشیر قرار گرفت . در خارج از حدود آنچه مقامات نظامی طبق صوابدید شاه تجویز میکردند و جز در جهت تأیید مجموعه اعمال تبهارانه شاه درج حتی يك سطر هم که شائبه نارضایتی از اوضاع ایران میرفت ممکن نبود . عادی ترین و بدیهی ترین مسائل میبایست بر حسب میل مقامات نظامی که نگهبان رژیم شاه هستند تفسیر و حتی تحریف بشود که ضمن همین نشریه نمونه های برجسته ای از آن خواهیم دید .

مأمورین پلیس و فرمانداری نظامی در همان ماههای اول دامنه تجاوزات ایلغارگرانه خود را تا کتابفروشیها هم بسط دادند . کتابهای « نامطبوع » را از قفسه های کتابفروشی ها بیرون میکشیدند و نابود میکردند . بخصوص در سالهای اولیه نه تنها کتابهای تئوریک و سیاسی جزء

"اوراق ممنوعه و ضالعه" بشمار میآمد با که کتابهای علمی مفلا آثار داروین و هر نوشته ای که محتویات آن برای این مقامات مافوق ارتجاعی قابل درک و فهم و تحمل نبود جزء کتب ممنوعه قرار میگرفت. حتی گاه بنحو احمقانه و تأسف آوری متعرض بعضی کتب درسی در زمینه فیزیک شیمی و زیست شناسی میشدند. بعضی مأمورین حتی گاهی جلو دانشجویان را که در خیابانهای شمالی شهر در موقع امتحانات مشغول بحث درباره دروس مدرسی خود میشدند مورد بازخواست قرار میدادند و اینگونه کتبها را از دست آنها میگرفتند. پاره میکردند و اوراق آنها پراکنده میساختند و هرگونه ابراد و اعتراضی از طرف دانشجویان را با مشت سیلی و ناسزا جواب میگفتند. تعداد مجموع روزنامه هائیکه پس از کودتا هرگونه امکان انتشار را بکلی از دست دادند بیروستی روشن نیست. ولی ازین آنها میتوان بروزنامه های زیر اشاره کرد.

- روزنامه بسوی آینده.
- روزنامه نه بد از این ارگان شورای متحده مرکزی کارگران.
- روزنامه شبهار از زبان جمعیت ملی مبارزه با استعمار.
- روزنامه مصلحت ارگان جمعیت طرفداران صلح.
- روزنامه جوانان دموکرات ارگان سازمان جوانان دموکرات.
- روزنامه جهان زنان ارگان سازمان زنان.
- مجله مهرگان ارگان جمعیت معلمان.
- روزنامه انتقاد ارگان جمعیت حمایت دهقانان.
- مجله کودت ارگان جمعیت حمایت کودکان.
- مجله شیوه.

مبانی کمتر صلح؛ و همچنین عده کثیر دیگری که در شهرستانها انتشار مییافتند از انتشار ممنوع گردیدند. در نتیجه - سیطره کامل پلیس بر مطبوعات برقرار گردید. مطبوعات باقیمانده الزاماً در سراسیمه فساد و انحطاط و حشمتناکی افتادند. اصل ارشاد مردم بسوی ایده های صحیح - دفاع از حقوق اساسی آنها - تعیین جهت مشخصی در قضایای سیاسی که در سراسر سلسله وظایف مطبوعات قرار دارد در ضائق نسیم گذارده شد. حق مداخله در سیاست -- بخصوص در مواضعی که با تأثیرات منفی شاه انطکاک پیدا میکرد بکلی از آنها سلب گردید. در جلو مطبوعات ایران نه تنها یات راه باز گذاشته شد؛ تأیید روش و تمایلات شاه در عین تبرئه او از مجموع مسئولیتها که در جریان خرابکاریها و جنایات او خیانتها متوجه او میگردد. در نتیجه روزنامه ها که بخواننده احتیاج داشتند و یا این ترتیب نمیتوانستند رواج پیدا کنند - قسمت اعظم و گاهی مجموع مندرجات خود را مجبور شدند از چاپخانه تیرین مطالب - داستان های پیش از کودتا

ضد اخلاق - اخبار جنجالی و پرهیاهو و بی‌آمر - مجننه‌های مبتذل عاشقانه و شهوت‌انگیز - شرح زندگی خصصرسی و ماجراهای افترضاح آمیز هنرپیشگان انتخاب کنند. و حکومت کودتا که برای انصراف مردم از مسائل سیاسی مجبور بود آنها را بنحو دیگری سرگرم نگاهدارد - زمینه‌های مناسبی برای ترویج اینگونه مطبوعات بوجود آورد.

ج - اشغال مراکز تجمع کارگران و دانشجویان. حکومت کودتا در دنبال برقراری اختناق

و فشار بیسابقه در سراسر ایران - مراکز کارگری و مهمترین مرکز اجتماع زبده روشنفکران ایران یعنی دانشگاه را مورد اشغال نظامی قرار داد. کارخانه چیت‌سازی - سیمان - سیلو - کوره پزخانه‌ها و دیگر کارگاه‌های تهران و شهرستانها بشکل سربازخانه درآمد. پلیس راه آهن در داخل این بنگاه حکومت نظامی اعلام کرد که طبق دستور فرمانداری نظامی بشکار کارگران و فعالین سازمانهای کارگری پرداخت. ساده‌ترین رفت و آمد کارگران اعم از زن و مرد تحت نظر قرار داده شد. همه سازمانها و سندیکاها متلاشی گردیدند. هرگونه فشاری که در حیطه تصور بگنجد بشکارگران وارد می‌آمد تا آنها را زبون و اهانت شده بتسلیم وادارند. کوچکترین عمل آنها با عکس‌العمل خشن و وحشیانه مقامات پلیسی مواجه میشد. هزاران نفر از زبده‌ترین فعالین کارگران در گوشه و کنار ایران بسلولهای نمناک زندان کشیده شدند. زیر شکنجه ناپود گردیدند. اعدام شدند برای یات عمر مهمل بموجوداتی غنیل و ناقص شدند و هنوز هم عده کثیری از آنها در بیغراه‌های زندان بسر میبرند. بطور کلی مأمورین دستگاه حکومت کودتا با يك درنده خوئی بیسابقه با کارگران رفتار میکردند که تغییر آن از حیث وسعت حتی در سیاه‌ترین روزهای تاریخ پنجاه‌ساله اخیر دیده نشده بود. علت این سخت‌گیری واضح است. حکومت کودتا نسبت بطبقات زحمتکش ایران کینه خاصی دارد. این خصومت آشتی‌ناپذیر نتیجه منطقی مبارزاتی است که طبقات زحمتکش ایران بمنزله جلوداران و پیشاهنگان مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه بوسیله سازمان سیاسی خود یعنی حزب توده ایران بطور پیگیر وبدون ضعف و انحراف علیه دستگاه جور و فشار سلطنتی - عایه‌سلطه امپریالیستها - و علیه نقشه‌های خائنانه شاه برای بسند و بستهای ضد ملی با استعمارگران اجرا کرده است. در بیان جریان اعتصابات کارگران ما نمونه‌های مشخصی از درنده خوئی بیسابقه و شدت عمل وحشیانه حکومت کودتای شاه نسبت باین طبقات ذکر خواهیم کرد. در اینجا تنها این نکته را متذکر میشویم که توجه بستم وارده بر زحمتکشان ایران در سراسر دوران کودتا بخصوص از این لحاظ اهمیت دارد که در این دوران مطبوعات دم‌کراتیک و آزادیخواه همه در محاق تعطیل بودند و طبعاً آن امکان را نداشتند که در موقع خود پرده از روی جنایات و فجایعیکه بر آنها وارد میشد بردارند. در بین مطبوعات تحت سانسور هم اگر فرضاً روزنامه‌هایی میخواستند و مایل بودند که خنایقی را بروی دایره بریزند مجاز نبودند.

که حتی بشکل بسیار کم رنگ و ملایمی هم که شده شمه‌ای از این فجایع را در صفحات خود منعکس سازند. در بین طبقات فرمانرواه‌پسند از جناح‌های مختلفه را رشته ارتباطی با این توو‌دهای انسانی ستمکش و محروم مربوط نمیساخت تا دستی بسوی آنها دراز کنند و از محنت و رنج بیسایان آنها بکاهند. از لحاظ خارجی نیز این طبقات بخصوص در آن روزها در محاصره شکننده‌ای بسر میبردند. مظلوم وارده بر آنها نمیتوانست در وسایط تبلیغاتی دنیای سرمایه داری کوچکترین انعکاسی ایجاد کند. سردمداران جهان امپریالیزم و بانیان کودتای ۲۸ مرداد خوب متوجه بودند که از برکت سرکوبی سازمان پیش‌آهنگ این طبقات است که میتوانند آسوده و فارغ البال بند و بسته‌های تاراج‌گرانه خود را با حکومت کودتا بتناهیج مطلوب برسانند. آنها سیمای مصمم‌ترین و بیگیرترین دشمنان خود را در طبقات زحمتکش میدیدند و هر ستم فاجعه آمیزی را که بر آنها وارد می‌آمد همچنان بانوطئه سکوت برگذار میکردند. رویهمرفته چه از لحاظ داخلی و چه از حیث خارجی هر جنبه‌ای اعمال میشد تا امکان رستاخیز مجددی را در زندگانی این طبقات تا مدت‌ها مدید متفی سازد. اما چون پای دانشگاه و دانشگاهیان بمیان می‌آمد وضع از هر جهت تا حدودی تفاوت پیدا میکرد. جوانان منسوب بطبقات متوسط جامعه و حتی منسوب بخود طبقات حاکمه در این مراکز مجتمع بودند. جناح‌های مختلف دستگاه حاکمه الزاماً و بعلمت بستگی خود با این اجتماع برای آن وزن و اهمیت بیشتری قائل بودند.

معهداً رفتاری که از طرف سردمداران حکومت کودتا نسبت بدانشگاه - مرکز علم و دانش ایران و نقطه‌ای که بعلمت موقعیت خاص خود نمیتوانسته مورد توجه کما بیش افکار عمومی نباشد اعمال گردید هم از نظر ماهیت خود موضوع وهم از لحاظ اینکه میتواند معیاری برای سنجش وضع فلاکت بار و محنت خیز زحمتکشان میهن ما باشد پرتو بیشتری بماهیت رژیم ضدبشری شاه میافکند. دانشگاه تهران در مبارزات سال‌های ۲۸ و ۳۲ تا اواخر حکومت مصدق نقش ارزنده‌ای بازی کرد و بهمین جهت مورد بفض شدید سردمداران حکومت کودتا قرار داشت. پس از استقرار سلطه این حکومت نوبه انتقام از این کانون دانش رسید. حکومت کودتا بدون کوچکترین اعتنا بموقعیت علمی این موسسه آنرا تعدت اشغال نظامی قرار داد. در فضایی دانشگاه برق سرنیزه همه چیز را تحت شعاع خود قرار داد جز روح پرشور و هیجان هزاران نفر از زبده ترین روشنفکران کشور را که در مبارزات نجات بخش گذشته سهم پرافتخاری داشتند. در همین دوران بود که یکی از فجیعترین جنایات اختصاح اور حکومت کودتا بوقوع پیوست و سه نفر از دانشجویان ضمن تظاهراتیکه غایه اشغال نظامی دانشگاه بعمل آمد بدست درخیمان شاه شربت شهادت چشیدند.

این فاجعه در ۱۶ آذر ماه سال ۱۳۳۲ رخ داد. دانشجویان خواهان تخلیه دانشگاه از نیروهای مسلح بودند. اما این تقاضا با حکومت مطلقه شاه که میخواست مانند شبخ مرگ بر همه جا سایه افکند مغایرت داشت. برای سرکوبی این تظاهرات دستور تیراندازی داده شد. سه تن از دانشجویان دانشکده فنی قندچی - بزرگ نیا - شریعت رضوی بخون غلتیدند. عده دیگری مجروح شدند. دستهای ناپاک پلیس گریبان عده کثیر دیگری را گرفت و بزدان کشانید. شاه که اجرای این جنایت بدستور وی و بمنظور تحکیم قدرت وی صورت پذیر گردیده بود پس از چندی فرمانده نیروی اشغالی دانشگاه را سر اداء این خدمت مورد تفقد شاهانه خود قرار داد و بعنوان حسن انجام وظایف محوله بسه نفر از جلالان نشان و درجه اعطاء کرد. قوای انتظامی بجای تخلیه دانشگاه مهمترین دبیرستانهای تهران را نیز اشغال کردند و در داخل آنها پستهای نظامی برقرار ساختند.

جریبان ترفیع رتبه و پاداشیکه به افراد و درجه داران نظامی به پاداش قتل عام سه تن از جوانان نخبه داده شد یکی از مظاهر دلخراش آن انحطاط تأسف انگیزی را که در دستگاه انتظامی ایران حکمفرماست نشان میدهد. پایین بخشنامه لشکر ۲ زرهی که در زیر فرمان بختیار قرار داشت توجه نمایند.

از لشکر ۲ زرهی :

ستاد رکن ۲

شماره ۲۱۲۲ تاریخ ۳۲-۹-۲۰

خیلی فوری - تهران

کلیه واحدها و دوائر تابعه لشکر :

در باره تشویق افسر و درجه داران و افراد دسته جانباز

بفرموده (یعنی بفرموده بختیار فرمانده لشکر که انعکاس دهنده تمایل مستقیم شاه است) در اثر جدیت و فعالیت که از افسران و درجه داران و سربازان دسته جانباز در مأموریت دانشگاه تهران در روز دوشنبه ۱۶ ماه جاری مشاهده گردید گروهبانان مربوطه کلیه به دریافت پاداش تقدیمی مفتخر و ضمناً از تاریخ ۳۲-۹-۱۶ سه نفر از درجه داران مصرحه زیر دسته مزبور بدرجه گروهبان دومی و چهار نفر سربازان زیرین نیز بدرجه سرجوخگی وظیفه مفتخر میشوند. فرماندهان مراتب را بکلیه افسران و درجه داران و سربازان ابوابجمعی گوشزد و تذکر دهند همواره خدمات و جدیت و فعالیت افسران و درجه داران و سربازان منظور نظر بوده و بموقع تشویق خواهند شد. بکارگزینی رکن یکم ستاد دستور داده شد برای درج در دستور لشگری و انعکاس روی پرونده خدمتی افسر و درجه داران و سربازان مزبور اقدامات

لازم را معمول و نتیجه را بمبادی مربوطه ابلاغ نمایند.

رئیس ستاد لشکر ۲ زرهی سرکنز سرهنگ ستاد علیمحمد روحانی
رئیس رکن دوم ستاد لشکر ۲ زرهی مرکز سرگرد توپخانه علی غفوری

- ۱- ستوان یکم پتار سلیمان - تشویق در دستور لشگری
- ۲- گروهبان سه فضل الله فرجی ۳۵۰ ریال پاداش نقدی و درجه گروهبان نومی
- ۳- گروهبان سه محمدعلی حاجی پور ۳۵۰ ریال پاداش نقدی و درجه گروهبان نومی
- ۴- گروهبان سه عبدالطی عزیزی ۲۵۰ ریال پاداش نقدی
- ۵- استوار ۲ غلامعلی کلویانی
- ۶- گروهبان یکم علی خدادادی
- ۷- گروهبان ۳ محرمعلی بهرامی
- ۸- بهرام ایمانی
- ۹- حسین صفائی
- ۱۰- صفی اندین صفائی
- ۱۱- حسین میرزا ابوالقاسمی
- ۱۲- ۲ بیوک منصوری
- ۱۳- سرباز وظیفه فرج غلامعلی ۱۰۰ و درجه سرجوخگی
- ۱۴- سرباز وظیفه عباسعلی سلطانی درجه سرجوخگی
- ۱۵- سرباز وظیفه اسمعیل نادری
- ۱۶- سرباز وظیفه احمد کریمی

گیرندگان: پادگان بی سیم - حشمتیه - خدمات ناحیه - هنگ رزمی - هنگ تعلیماتی -
گردان ۱۰۵ هویتزر - گردان ام ۴ - ام ۳۶ موتور - مهندسی - مخابرات - جمع آوری -
شناسائی - بهداری - دسته موزیک - آموزشگاه گروهبانی - توپخانه ستاد تخصصی - موتوری
زرهی - قرارگاه و دژبان - رکن ۱-۳-۴ - دفتر ستاد.

این تشویق نامه در قبال خدمات درخشان که جزء وظایف اساسی هر نیروی انتظامی
با مفهوم صحیح آنست صادر نشد. این پاداشها در اداء دفاع از استقلال ملی ایران داده
شده است. ارتشی که شاه بعنوان بزرگ ارتش داران فرمانده برآن حکومت میکند بدینوسیله
برای سرکوبی نیرو هلی ملی تربیت میشود. این تشویق آدم کشی تشویق دشمنی بامردم
است. دستگاه فرماندهی این ارتش میکوشد با تمام قوا نیروی ارتش را در مقابل مردم
قرار هد و برای اجرای جنایت تربیت کند. این بخشنامه نشان میدهد که گردانندگان

دستگاه ارتش و در رأس آنها شخص شاه با چه کینه حیوانی علیه مردم انباشته شده‌اند. حضور تلاش میکنند که مردم کشی را در مرکز وظایف ارتش قرار دهند - چیزیکه هر ارتشی آزاده از آن ننگ و گریز دارد.

و در عین حال این بخشنامه می‌رساند که کسانی که باین تبهکاریهای ضد بشری واداشته میشوند در چه منجلیبی از فقر مادی و معنوی بسر می‌برند که برای دریافت ۲۵۰ ریال پاداش فقط ۲۵۰ ریال! دست خود را که باید برای دفاع از حقوق اساسی هم میهنان آنها بلند باشد در خون جوانان آزاده و بیدار دل فرو می‌برند. این بخشنامه یکی از ننگ آورترین اسناد محکومیت دستگاه فرماندهی ارتشی است که شاه در رأس آن قرار دارد.

د - بخون کشیدن تظاهرات و اعتصابات. حکومت کودتای شاه در هر مورد و هر زمینه بمحض اینکه خود را با اجتماع مردم مواجه دیده بدون تردید دست باسلاح برده و به منطق سلاطین یعنی سر نیزه و مسلسل توسل جسته است.

نخستین تظاهراتی که بعد از استقرار حکومت کودتا انجام گرفت بمنظور تأمین آزادی انتخابات دوره هجدهم بود. پلیس و دستگاه‌های دیگر از نظامی با وحشیگری فوق‌العاده ای تظاهرات مزبور را بخون کشیدند. عده کثیری کشته شدند. عده بیشتری زخمی گردیدند. ده ها نفر بدست مأمورین بیس اقتاده به بفروله‌های وحشت انگیز شکنجه گهوا کشانده شدند. ولی در آن شرایط احتشاق رعب انگیز که تمامی قشرهای اجتماعی داخلی و دستگاه سلطنتی و مقامات امپریالیستی بالاتفاق در آن شرکت داشتند و هنوز تناقضات داخلی بین این مقامات موقعیتی برای تظاهر نیافته بود این فاجعه انعکاس صحیحی در مطبوعات داخلی و خارجی پیدا نکرد بخصوص که بانیان حکومت کودتا در ایران در آغاز کار خود بودند و میبایست آخرین مقاومت مردم را درهم بشکنند تا بتوانند طرحهای اسارت آور خود را در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و در درجه اول در زمینه نفت در یرتویک قدرت فاهر و غالب و بدست یات مجلس مرغوب و دست نشانده و بزوز بموقع اجرا بگذارند.

در آذر ماه همان سال بود که در درون دانشگاه اجتماع دانشجویان را بخون کشیدند و سه نفر از دانشجویان را که خواستار تخلیه دانشگاه از نیروهای مسلح بودند با رگبار گلوله جواب دادند.

شاه در کتاب خود و در بسیاری از مصاحبه‌های مطبوعاتی خود از توجه خویش بفرهنگ گزافه‌های بسیار گفته است. اما روشی که دستگاه پلیسی وی در هر مورد در قبال دانشجویان در پیش گرفته گویاتر از هر لاف و گزاف و ادعائی مارا با واقعیت حکومت شاه آشنامیکند.

در دیماه ۱۳۳۸ هنگامیکه دانش آموزان و دانشجویان پس از سالها سکوت علیه نظامات ظالمانه ای که فرهنگ و دانش را عملاً در انحصار اغنیا و ثروتمندان قرار میدهد دست بتظاهر زدند و الغاء این نظامات ضد فرهنگ را خواستار گردیدند یکبار دیگر جواب آنها با دلوله داده شد. حکومت شاه در قبال این تظاهرات که دامنه آن بیوسته گسترده تر میشد و قشرهایی از طبقات زحمتکش را پیشبینی از دانش آموزان و دانشجویان بعیدان میکشاند آخرین منطلق خود را از دهانه مسلسل بگوش آنها رسانید. در این معرکه هشت تن از دانش آموزان شرننگ مرگ چشیدند عده کثیری مجروح گردیدند و در حدود ۱۶۰ نفر بعنوان «محرک» بدام پاپس افتادند.

دکتر اقبال نخست وزیر وقت و استاد دانشگاه که تمایلات شاه بدست او جامه عمل میپوشید در جلسه ۲۳ دیماه ۱۳۳۸ مجلس سنا تظاهرات دانش آموزان و دانشجویان را نتیجه «تحریک عده ای ماهی فروش و پرتقال فروش» خواند و ادعا کرد که گویا دانش آموزان و دانشجویان بازبچه دست این «پرتقال فروشها» شده اند. سپس با تأکید تمام و در حالیکه از طرف نمایندگان دست نشانده سنا تأیید میشد اعلام داشت که برای «حفظ امنیت و آرامش کشور» اگر لازم شود که هزار نفر هم فدا بشوند این کار انجام خواهد شد.

روزنامه اطلاعات به سیره همیشگی خود بسنخور تخطئه این تظاهرات چنین نوشت: «چند سال بود که این ناامنی و هرج و مرج نریابتخت و سایر نقاط کشور حکمفرما بود تا خوشبختانه این بساط برچیده شد و هو و جنجال جای خود را با آرامش و محیط ساکت و امن داد.»

سپس اطلاعات نتیجه گرفت که اینگونه تظاهرات تجدید همان «هرج و مرج سابق» (دوران مصدق) است. معهداً حکومت کودتا اگر نمیتوانست قتل عام کارگران و زحمتکشان را در پردای ازسفسطه بپوشاند و اعتصابات و تظاهرات آنها را تا حدودی بی سر و صدا وبدون انعکاس نگهدارد. اما این بار در مورد دانش آموزان و دانشجویان این کار ممکن نشد. جریان این حادثه خونین کمابیش در مطبوعات خارج منعکس گردید و موجی از تنفر و اعتراض سراسر جامعه ایران و مجامع ایرانیان مقیم خارج و بخصوص دانشجویان را در اروپا و امریکا دربر گرفت و مبدء تحولات عظیمی در مبارزات نمربخش و پرافتخار دانشجویان گردید. این مبارزه ادامه یافت. دانشجویان با استفاده از حوادث بعدی توانستند در پرتو یگانگی و یک پارچگی خود نقش موثری در توسعه مبارزات عمومی آزادیخواهانه بازی کنند.

در جریان تظاهرات معلمین بار دیگر ماهیت خونین حکومت شاه فاش گردید. این حادثه پس از کناره گیری دکتر اقبال و بروی کار آمدن جانشین وی شریف امامی وقوع یافت.

معلمین که در زیر فشار سختی زندگی - فقر - گرانی و نیازمندی خرد میشدند علیه این وضع اسارت بار دست بنظواهرات زده و خواستار تجدید نظر در شرایط دشوار زندگی و میران حقوق خود بودند. ولی باز هم جواب آنها با گلوله داده شد و یکی از معلمین متغول گردید. این فاجعه بطور عریبان خاصیت اساسی رژیم شاهرا آشکار ساخت و نشان داد که خوی تبهکاری دشمنی با مردم - استبداد مطلق - تمایل شدید بقهر و غلبه - در خمیره آن سرشته است و کسانی مانند اقبال یا شریف امامی و دیگران تنها ابزار این رژیم خونین هستند.

این حادثه تکان شدیدی بجامه فرهنگ ایران داد و در محیط فرهنگی داخلی و خارجی ایران اثری عظیم برجای گذاشت و شعله آتش مبارزه را بخصوص در محیط فرهنگی فروزانتر ساخت.

حق تشکیل سندیکاهای صنفی از جمله حقوقی است که از مضمون هسته دموکراتیک قانون اساسی ایران سرچشمه میگیرد و قسمت چهارم از ماده ۲۳ اعلامیه حقوق بشر که به تصویب پارلمان ایران رسیده است و مقرر میدارد هر کس حق دارد برای حمایت از منافع خود و دیگران اتحادیه صنفی تشکیل بدهد یا در یک اتحادیه شرکت کند آنرا تأیید و تحکیم میکند. اما حکومت کودتا ساده ترین آزادیهای مدنی و سیاسی را از مردم سلب کرده و با خشونت وحشیانه حقوق سندیکائی کارگران و اصناف را نیز پایمال ساخت و تا مدتهای طولانی با پنجه های آهنین همه مردم را در حال اختناق نگهداشت و از تشکیل هرگونه سندیکائی حتی تحت نظر مأمورین و عاملین خود نیز جلوگیری میکرد.

هنگامیکه بختیار سمت فرمانداری نظامی منصوب گردید اصناف بازار که فشار این اختناق را قویاً احساس میکردند تقاضاهائی بر اساس اصل سندیکائی مطرح ساختند. بختیار از آنها خواست که نماینده خود را برای مذاکره به نزد وی اعزام دارند. هنگامیکه نمایندگان فرمانداری نظامی مراجعه کردند این عضو فاسد و قلدر دستور داد تمام آنها را به شکنجه خانه برده بتازیانه بستند و سپس آنها را با بدنهای مجروح و کوفته مرخص کرد و گفت: «جواب من بشما همین است و از این بعد هم جز این جوابی از من نخواهید شنید. بروید بکسانی که نماینده آنها هستید جواب مرا ابلاغ کنید.»

حتی پس از آنکه در نتیجه فشار دائمی افکار عمومی کارگران که زندگی برای آنها بارگرانی از ستم و محرومیت شده بود حکومت کودتا ناگزیر گردید علی الظاهر خود را با تشکیل سندیکاهای کارگری موافق نشان دهد باز تاملاتی عملاً از اینک سندیکاها بشت برسند و صورت قانونی پیداکنند بانواع بهانه ها جلوگیری میکرد. به ملت فقدان سندیکاهای رسمی نمایندگان کارگران نمیتوانستند. رسماً با مراجعه بوزارت کار برای دفاع از حقوق

کارگران اقدامی بعمل آورده و وزارت کار این نمایندگان را بعنوان اینکه رسمیتی ندارند نمیپذیرفت .

دولت میخواست با این سخت گیریها هرگونه دخل و تصرفی را که مایل باشد در اسلنامه سندیکاهای کارگری بعمل آورد و هیئت مدیره آنها را بکلی در دست بگیرد به نحوی که این سندیکاهای غیر عملاً تبدیل به ارگانهای دولتی بشوند .

ولی علیرغم همه این سخت گیریها و با اینکه مقامات دولتی معتقد بودند دوران مبارزات انقلابی و طوفانها گذشته و این اقیانوس از تلاطم افتاده و در همه جا از برکت قدرت سرنیزه آرامش برقرار گردیده است . باز در زیر سطح آرام این اقیانوس امواج سهمگینی جریان داشت که در سالهای اول از لحاظ کمیت و کیفیت محدود و دامنه تاثیر آن کوتاه بود ولی بتدریج توانست تا حدودی اوج گیرد و آرامش سطح این دریا را بر هم زند .

نشریه اکو نو ایران در این زمینه مینویسد :

• از سال ۱۳۳۴ تا ۲۹ تیر ۱۳۳۸ پانزده اعتصاب کارگری در نقاط مختلف ایران روی داده است . اما اگر در سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶ فقط سه اعتصاب اتفاق افتاد ولی از ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ گسترش بیشتری یافت و رخوت و سکوت بتدریج جای خود را بشور و حرکت داد .

در جریان سه اعتصاب اول که از دومین سال حکومت کودتا آغاز شد شرایط ترور و اختناق و فشار در اوج خود بود . این اعتصابات بدون نتیجه ماند . در محیط مطبوعات هیچ انعکاسی نیافت و کارگران جز تشدید شرایط طاقت فرسای زندگی بهره‌ای از آنها نبردند . نخستین اعتصاب وسیع دوران حکومت کودتا که دستگاه پلیس سازمان امنیت نتوانست چگونگی آنرا بطلت اصطکاک غیر قابل احتراز اعتصاب کنندگان با زندگی جاری مردم از افکار عمومی مخفی بدارد اعتصاب ۱۲ هزار راننده تاکسی تهران بود . رانندگان در روز ۲۳ فروردین بعنوان اعتراض بمقررات جدید و جایزانه اداره رانندگی دست بااعتصاب زدند . سازمانهای پلیسی بر طبق سیره دیرین خود با قهر و غلبه در مقابل اعتصاب قرار گرفتند . روزنامه اطلاعات در عصر همان روز اطلاع داد که مأمورین رانندگی در خیابانها هر کس را که رانندگان را وادار بااعتصاب مینمود با اتهام اخلاصگری دستگیر و تحویل اداره سرکلانتری میدادند . بدین ترتیب عده کثیری بدام پلیس افتادند . به سلولهای زندان کشیده و بدست مأمورین عذاب سپرده شدند .

اطلاعات در روز ۲۶ فروردین نوشت : • از روز اول که تاکسیها دست بااعتصاب زدند توصیه ما باآقایان این بود که . . . لازم است اعتصاب را بشکنند و پس از آن

مطالبات خود را در میان بگذارند - زیرا دولت این اعتصاب را بهیچوجه رسمیت نمیدهد و حاضر به گفتگو نیست .

این تنها روز نامه اطلاعات نبود که با این لحن بیچنگ اعتصاب می آمد . شاید طرز تاقی تمامی دستگاه دولتی و مجلس دست نشانده شاه را از این حادثه در جلسه ۳۱ فروردین مجلس منعکس توان دید . دکتر اقبال در این جلسه در میان تأیید بالاتفاق حاضرین - اعتصاب را محکوم میساخت . اینک عین بیانات دکتر اقبال :

« من شخصا بعنوان يك فرد از این کلمه اعتصاب بدم می آید . (نمایندگان - کلمه بدنی است) . . . این لغت را توددایها آورده اند و هر چه خواستند از آن استفاده نامشروع کردند . . . بنده از این کلمه اعتصاب بدم می آید و تا وقتی رئیس دولت هستم نخواهم گذاشت از این لغت سوء استفاده بشود . »

آقای دکتر اقبال استاد دانشگاه « بعنوان يك فرد ، خالص عاقلش از این کلمه خوشنود نبود و آقای دکتر اقبال رئیس دولت با تمام قوای دولتی بیچنگ آن میرفت ! با وجود همه این اشتلم ها بعلمت انعکاسی که این اعتصاب در خارج پیدا کرد سرانجام دولت ناگزیر شد با میانجیگری اتحادیه اصناف تا حدودی با خواست رانندگان موافقت کند .

هنوز موج این اعتصاب فرو ننشسته بود که کارگران نفت خارك دست بااعتصاب زدند . اطلاعات مورخ ۴ اردیبهشت ماه چنین نوشت : « پانصد نفر کارگران شرکت نفت که در خارك بعملیات ساختمانی جهت ایجاد بندر و کشیدن لوله نفتی مشغولند دست بااعتصاب زده اند . . . اکنون بعلمت اعتصاب کارگران تمام عملیات ساختمانی در جزیره متوقف مانده و مهندسین منتظر نتیجه مذاکرات کارگران میباشند . . . »

این اعتصاب با موفقیت کامل توأم نبود ولی حکومت کودتا نتوانست آنرا بکلی سرکوب نماید . قسمتی از خواست کارگران اجابت گردید .

طولی نکشید که کارگران بندر شاهپور علیه شرایط دشوار زندگی مشقت بار خود دست بااعتصاب زدند . این اعتصاب پنج روز ادامه داشت . در ایام اعتصاب هشت کشتی در اسکله بندر شاهپور متوقف ماندند و نتوانستند محمولات خود را تغلیه نمایند . این اعتصاب بیش از اعتصابات قبلی قرین موفقیت بود .

اگر دولت در این جریانها بعلمت شرایط خاصی صرفا بسر نیزه تکیه نکرد در عوض هر جا که توانست بوسیله توقیفهای دسته جمعی - اخراج - تبعید و سایر عملیات تبهکارانه در صدد در هم شکستن اعتصاب برآمد . روشی که حکومت کودتا در قبال اعتصاب

کارگران کارخانه قند ورامین در پیش گرفت از این قبیل بود. کارگران مزبور که هر روز بیش از ده ساعت بکار واداشته میشدند خواستار اجرای اصل قانونی هشت ساعت کار در روز بودند. چون به تقاضای آنها ترتیب اثر داده نشد متوسل به اعتصاب گردیدند. ولی مقامات انتظامی در اینجا عکس العمل شدیدی از خود نشان دادند. اعتصاب را بقوه قهریه درهم شکستند؛ ۲۳ نفر از فعالین کارگران را از کار اخراج کردند؛ عده بیشتری به جریمه ها و مجازاتهای مختلف محکوم شدند.

بزرگترین اعتصابات دوره حکومت کودتا در تابستان سال ۱۳۳۸ رخ داد. سی هزار کارگر کوره یز خانه غایه شرایط در هم شکننده کار و سختی زندگی محنت آلود خود دست باعتصاب زدند. کارگران کوره یز خانه از زمره متمکش ترین قشرهای زحمتکش ایران هستند. بدنی فوق العاده شرایط کار - ساعات طولانی و بی بند وبار کار - فندان هر گونه تأمین در زندگی - نازل بودن سطح دستمزد - سی هزار زن و مرد و کودک را در حال اسارت و در شرایط بردگی کامل نگاه میدارد. در ۳۱ تیر ۱۳۳۸ این توده ستم کش که هیچ راه دیگری بروی خود باز ندیدند متوسل باعتصاب شدند. اعتصاب در شرایط سلطه سازمان امنیت و در زیر گوش مقامات پلیسی صورت میگرفت. کار آسانی نبود. سایه شوم شبج مرگ در همه جا دیده میشد. مسام بود که دستگاه حکومت کودتا با تمام قوا درصدد مقابله با کارگران برخواند آمد. اما دشواری زندگی بقدری بود که ترس از مرگ را زایل میساخت. حکومت کودتا هم با کینه و خشم وحشیانه به مقابله با اعتصاب برآمد. تانکها و زره پوشها بحرکت درآمدند. دستجات نیروهای مسلح که طبق اطلاع رسیده زیر فرمان جلاد سازمان امنیت سرهنگ زیبایی قرار داشتند مأمور فتح و تصرف کوره یزخانه ها شدند؛ روزنامه کیهان درزمینه این لشکرکشی چنین نوشت:

«درست نیم ساعت از آغاز جنجال اعتصاب گذشته بود که مأمورین انتظامی سر رسیدند و در همه کارخانه ها نیروی امدادی شهربانی و افراد سازمان امنیت مستقر شدند».

و نیز:

«هنگامی که دایره تظاهرات بالا گرفت مأمورین انتظامی دخالت کردند و آنها را متفرق ساختند... در کارگاههایی که کار آغاز شده است وضع عادی و آرام است. تنها اختلافی که با آن روزها (بیش از اعتصاب - ر. ن.) پیش میخورد وجود مأمورین انتظامی است که در فواصل معینی دوبند مشغول قدم زدن هستند».

این روزنامه نوشت که مأمورین انتظامی کارگران را متفرق ساختند. امانه این روزنامه ونه هیچ روزنامه دیگری حتی يك كلمه هم اجازه نداشت توضیح بدهد که این

تفرقه بچه نحو و بچه قسم صورت پذیر شد. اطلاعات نسبتا دقیقی که بعد ها از جریان قاجعه بدست آمد حکایت داشت که در طی یورش نیزوهای مسلح بیش از پنجاه نفر کارگراعم از زن و مرد و کودک کشته شده و عده بیشتری مجروح گردیدند که بعضی از آنها روزهای بعد در بیمارستانها در گذشتند. اطلاع رسیده حاکی است که زیبایی شخصدار این کشتار فجع شرکت داشته است.

اما این روش خونخوارانه و غیر انسانی با همه شدت خود نتوانست انتصاب و مبارزه کارگران بجان آمده را بشکست قطعی بکشد. دولت خود را ناگیردید به بسیاری از خواستههای آنها گردن نهد. متنها دستگامهای تبلیغاتی حکومت کودتا با تمام امکانات وسیع خود کوشیدند که این پیروزی را «عطیه» ای قلمداد کنند که گویا از طرف شاه بکارگران اعطاء گردیده است. آنها استدلال میکردند که هرگونه «هرج و مرج» بناچار با قدرت سرکوب میشود. در حالی که اگر کارگران از «عنایات شاه» استمداد کنند بهتر به نتیجه خواهند رسید. اما حتی یکی از این روزنامهها نکفت که چرا قبل از این انتصاب «عنایات شاهانه» شامل حال آنها نشد تا پیش از پنجاه نفر در این ماجرا قربانی نگردند و پنجاه خانواده بجزای مرگ رقت بار عزیزان خود مبتلا نشوند!

آنچه در اصفهان بر کارگران کارخانه وطن گذشت ما بهیت «عنایات ملوکانه» را بیش از پیش افشاء کرد و نشان داد که حکومت کودتا جز در موارد اضطراری و آنهم تنها در قبال مبارزه توده های ستمکش مردم حاضر نیست بکوچکترین تقاضای آنها گردن نهد. کارگران این کارخانه نیز مانند کارگران کوره پزخانهها جواب خود را از حکومت کودتا از زبان مسلسل شنیدند. عده کشیری از آنها مجروح گردیدند و عده بیشتری زخمی شدند و جمع کشیری از آنها اسیر سر پنجه پلیس شده و بزندان کشتانیده شدند.

هنوز از خون کشتگان و مجروحین کارگران کارخانه وطن بخار گرم بر میخاست که ناجعه مربوط بکارخانه شهباز اصفهان رخ داد. پنجهزار کارگران این کارخانه علیه مظالم صاحبان کارخانه در صدد اعتراض برآمدند. نامه ای که آنها بمقامات انتظامی و بدربار - بمجلس وحتى بشخص بختیار رئیس سازمان امنیت نوشتند گوشه ای از محنت و فلاکت عمومی آنها را نشان میدهد. آنها در نامه خود باین مقامات چنین نوشتند:

«در زمانی که انجمن حمایت حیوانات تنبیه بدنی حیوانات را منع مینماید در اصفهان کارگران کارخانه شهباز را بجرم طلب کردن ماده های ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ قانون کار بدستور رئیس اداره کار تاسرحد مرگ شلاق میزنند و ۱۷ نفر آنها را تبعید و هشتاد نفر را بیکار و در این زمستان سخت سرگردان میکنند»

طبیعی است که این استرحام و تمنادری از آنها دوانمیکرد و عنایات ملوکانه را بر نمی انگیخت. آنها از صدد بر آمدند با توسل با آخرین حربه خود یعنی اعتصاب تقاضاهای خویش را در میان گذارند. اما برق سرنیزه و گلوله‌های جانشکاف باسختی آنها آمد و تظاهرات آنها را بخون کشید!

ه - تروریسم در حکومت کودتا - حکومت شاه باین قانون شکنیهای اختناق

آورا کتفانکرد. بلکه بمنظور محاصره همه جانبه مردم و تشدید خوف و وحشت عمومی دست با اقداماتی زد که در دوران حکومت شاه سابق و حتی در دوران استبداد صغیر محمد علیشاه نیز کمتر نظیری برای آن میتوان یافت. این روش ناجوانمردانه که بسایر اعمال تبهکارانه حکومت کودتا اضافه میشد عبارت بود از ترورهای فردی بدست عمال پلیس و آدمکشانی که اجیر این دستگاه بودند. این شیوه بیست و تبهکارانه که در زیر نظر مستقیم پلیس وبدست اوباش و اراذل وابسته باین دستگاه جریان داشت در تمام شهرستانهای ایران متداول شد. دهها نفر از افراد فداکار و شریف و زحمتکش بانام و نشان بیبدون نام و نشان بدست تروریستهای دستگاه حکومتی قربانی این نقشه وحشت زاشدند.

بعلمت اوضاع و شرایط خاصی که در ایران برقرار بود و هنوز هم هست تهیه یک فهرست حتی تقریبی از مجموع کسانیکه بدین نحو شهید شدند ممکن نیست. تنها میتوان چند نفره از این جنایات را که در تهران رخ داد و اطلاعات مربوط به آنها تا حدی روشن و قطعی است بعنوان نمونه در اینجا ذکر کرد.

نخستین عمل تروریستی سازمان پلیس که بموازات سایر فعالیتهای خوف انگیز این دستگاه انجام گرفتید و سر و صدای زیادی تولید کرد قتل جوان ارمنی بنام آرماتیس بود. این جوان را در غروبگاه یک روز زمستانی در موقع عبور از خیابان فردوسی شمالی هدف تیر قرار دادند. عاملین این ترور که از دانشناکهای وابسته به پلیس بودند بر کسان مقتول نامعلوم نبود. معهدا تمام کوششها و دوندگیهای اقوام و بستگان او برای تعقیب قضیه بجائی نرسید. بلکه بعضی از آنها از طرف فرمانداری نظامی توقیف شدند و به آنها گوشزد شد که اگر بتلاش خود ادامه دهند جان خود را بخطر افکنده اند.

جوان ارمنی دیگری بنام جهانگیر باخداانیان عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان توده ایران نیز یکشب موقع عبور از خیابان هدف گلوله قرار گرفت. گلوله مغز او را پریشان ساخت و آنا بحیات او خاتمه داد. فردای آنشب روزنامه های تحت سانسور خبر کوتاهی را که از فرمانداری نظامی بآنها رسیده بود بطور متحدالمضمون منتشر ساختند حاکی از اینکه چون مأمورین در رسیدن تعقیب او برآمدند و او قصد فرار داشت مأمورین تیرهایی بهوا خالی کرده اند و یکی از این

گلوله های هوایی اتفاقاً بمفز او اصابت کرده است ! در آن شرایط هیچ روزنامه نویسی جرأت نداشت بخلاف قانونی بودن همین عمل کوچکترین اشاره ای کند و بگوید بموجب نص مواد قوانین جزائی و جنائی هیچ مأموری حق ندارد جز بیای مقصر فراری تیراندازی کند ! اما آنچه که بعداً به تحقیق پیوست در قتل باغدانیان نیز دست داشناکها در کار بوده است .

جوان دیگری که شائبه عضویت او در حزب توده ایران میرفت و شخصاً بسیار فعال و فداکار بود در یک کارخانه کفشی کار میکرد و بسرنوشتی فجیع تر از این دچار گردید . پاسبان محل که غالباً بمحل کار میرفت و بعنوان مختلف اخاذی میکرد آنروز وارد کارخانه شد و جلو چشم تمام کارگران با جوان مزبور بنعلی شوخی را گذاشت . هفت تیر خود را بطرف او گرفت و خنده کنان گفت : « اگر پلشنه هفت تیر را بکشم چه خواهد شد ؟ » هنوز جمله بیابان نرسیده بود که صدای صفیر گلوله و بهمراه آن صدای ناله جانگداز جوان تیره بخت که مثل مرغ سر بریده ای بخاک غلطید بلند شد . جوان پس از چند لحظه بدرود زندگی گفت و اداره پلیس از کسان مقتول بعنف و جبر رضایت گرفت و پرونده این قتل بهیچ دادگهی احاله نشد .

دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دکتر مصدق پس از دستگیری هنگلمیکه تحت نظر چند سرباز جلو فرمانداری نظامی میگذاشت مورد حمله یکی از چاقو کشان که برای همین کار بانجا آورده شده بود قرار گرفت و شدت مجروح گردید . مقدمات این جنایت در یکی از مصاحبه های مطبوعاتی شاه تهیه و تدارک شد : شاه در جواب یکی از خبرنگاران که درباره دکتر حسین فاطمی از او پرسشی کرده بود جواب داد . اگر مردم، او را پیدا کنند تکه تکه اش خواهند کرد . و اینک این مردم، میخواست حرف شاه را بکرسی بنشاند . فرمانداری نظامی با وجود احاطه دوزخی خود بتمام شئون زندگی مردم اعلام کرد که ضارب در بین جمعیت پنهان شده و بدست نیامده و اگر مراقبت مأمورین نمیبود این مردم، فاطمی را تکه تکه میکردند !

لطفی وزیر دادگستری دکتر مصدق یکی دیگر از کسانی بود که بحرم چند روز همکاری با مصدق در معرض هجوم اوپاش قرار گرفت . در همان روزهایی که مقررات غلاظ و شداد فرمانداری نظامی را با شدت وحشیانه ای اجرا میکردند - هراجتماعی بخون کشیده میشد - و حتی افراد علوی در خیابانها از تعرض خشونت آمیز مأمورین پلیس ایمن نبودند و این مأمورین با گشاده دستی گلوله نثار مردم میکردند - عده ای اوپاش با مقدمات قبلی و تجهیزات کافی بخانه وی ریختند و او را مورد تعرض قرار دادند ؛ بطوریکه یک چشم او نابینا شد . هستی او را بتاراج بردند . در تمام این مدت عده ای مأمورین انتظامی در بیرون خانه کشیک میدادند و هر کس از همسایگان که در اثر فریاد استغاثه و استمداد اهل خانه میخواست بانجا برود بنام حفظ و حراست خانه مانع نزدیک شدن او میگرددینند و این مرد سالخورده در اثر ضربات وارده به بستر افتاد تا

روزی که چشم از زندگی پوشید ا
کاتوزی یکی از قضات شریف دادگستری جوانی نیک نفس - حقگذار و درستکار و
درین مردم به نیکنامی شهره بود . بیفرضی و بی نظری او در مجموع محاکماتی که بوی واگذار
میگردید او را مورد احترام همه مردم قرار داده بود . پایه محبوبیت او بدان درجه بود که پس
از قتل فجیع وی حتی روزنامه های نیمه رسمی درباری از تجلیل او بعنوان یت قاضی کاردان و
شریف نتوانستند خود داری کنند .

او نسبت بحزب توده ایران حسن نظری بسیار داشت . برادرش عضو این حزب و از این
جهت مورد تعقیب مقامات انتظامی بود . این مقامات از خود کاتوزی که هیچگاه حاضر نشده
بود زبر بار احکام دستوری برود و از جاده غت قضائی خارج گردد - کینه شدیدی در دل داشتند .
مأمورین بمنظور توقیف برادرش شبانه بخانه وی یورش بردند . برادرش در آنجا دستگیر شد ولی
در مورد خود او نقشه تبهکارانه دیگری اجرا کردند . باین معنی که او را با سر از بالکون
خانه اش بروی سنگفرش خیابان انداختند و مغزش پریشان گردید . فردای آن شب
روزنامه ها از قول فرمانداری نظامی نوشتند که وی از غصه گرفتاری برادرش دست بخود کشی
زده است . روزنامه اطلاعات ضمن تجلیل او عامل قتل او را حزب توده معرفی کرد - باین معنی که
اگر حزبی نمیبود تا برادر او را «بفریبد» و مأمورین برای دستگیریش بروند - این حادثه موله
برای او پیش نمی آمد !

یکی دیگر از جنایات «دستگاه انتظامی» عبارت بود از قتل اوحدی ها . اینها دو برادر
بودند که در گروه فدائیان اسلام عضویت داشتند . برادری را در بین راه موعی که از خارج
میایست بوندان تهران منتقل شود کشتند و برادر دیگر که در زندان بخود جرأت داده و نلسازی
فرماندار نظامی را بی جواب نگذاشته بود بدست فرماندار بوسیله هفت تیر مقتول گردید .

و - ایلفارهای شبانه و توقیفهای دسته جمعی

در قانون اساسی ایران و همچنین در قوانین مدنی و جزائی توقیف افراد بهر نام و عنوان که
باشد تشریفات و شرایط و مقدماتی دارد . اصل نهم و اصل سیزدهم متمم قانون اساسی در این زمینه
تصریحاتی دارند . این ترتیب در قوانین جزائی ایران ضمن چند ماده تشریح گردیده و هرگونه
تعرض و تجاوز بعنف و برخلاف مصرحات قوانین بخانه و مسکن مردم اکیداً ممنوع شده است .
ولی در این زمینه نیز فرمانداری نظامی با استناد ماده پنج قانون مزبور روشی در پیش گرفت
که عبارت بود از نقض مصرحات قانون اساسی و قوانین مدنی و جزائی . دستگاه انتظامی حکومت
کودتلی شاه بنوی ترین حقوق انسانی مردم را مورد دستبرد قرار داد و با یورشهای ایلفارگه رانه
حریم امنیت مردم را با شدت وحشیانه شکست . از همان روزهای نخست عمر کودتا هیچ خانه

و کاشانه‌ای نبود که خود را از آسیب دستبرد مأمورین انتظامی در امان بداند. هیچ فردی نبود که روزگاری بساده‌ترین طرز در یکی از اجتماعات حضور داشته و بتواند خود را از آسیب تعرض پلیس معصوم بفرزد. این مأمورین مانند اشباح مرگ شروع بشکار انسانها کردند. در خیابانها - در کافه‌ها - در محیط کار - در پشت میزهای قضائی که قانونا از تعرض معصوم هستند - در داخل خانه‌ها سرزده وارد میشدند - افراد را شکار میکردند و بیازداشتگاه اسیران منتقل میساختند.

یادداشت‌های ذیل که تاریخ نگارش آن مربوط بماههای اولیه عمر حکومت کودتا میباشد آینه‌ای است که نیمرخ مبهمی از این ارتعاب و وحشت را تا حدی در آن منعکس توان دید:

«دایره فعالیت مأمورین انتظامی در پناه سکوت و ظلمت شب وسعت بیشتری مییابد. در این ساعات بعات وجود حکومت نظامی خاموشی مرگ بر خیابانها حکومت میکند. تنها صدای گردش چرخ جیب‌ها و کامیونهای ارتشی وزره پوشها و تانکها و صدای پلی دستجات مسلح سربازان شبگرد این سکوت را درهم میشکنند و بآن حالت وحشت و هراس میدهند. در این ساعات فجایع غم‌انگیزی در این شهر ماتم زده رخ میدهد. منزل و مأوای افراد و فعالین شناخته شده حزب توده ایران و دیگر سازمانهای دموکراتیک و گروهها و عناصر وابسته بجنبه ملی بیوسته مورد تجاوز قرار میگیرد. ترتیب کار معمولاً از این قرار است: قبلاً از طرف مقامات انتظامی نقشه کارها تنظیم شده - نشانی دقیق خانه‌ها در اختیار دستجات مسلح قرار گرفته و تاکتیک یورش تعیین گردیده است. فرمانده هر گروه مسلح خانه مورد نظر را از اطراف تحت محاصره میگیرد. این محاصره گاهی بصورت مسخره‌ای درمیآید. عده‌ای از افراد مسلح در روی زمین دراز کشیده و تفنگها را بر سردست آماده دارند تا اگر کسی بخواهد از گوشه‌ای فرار کند او را هدف گلوله قرار دهند. دیگران زیر نظر افسر فرمانده بوسیله نردبان از دیوار بالا میروند و فضای خانه را تحت نظر میگیرند. چند نفری که فرمانده در رأس آنها قرار دارد خود را با سرعت به پشت دروازه‌ها رسانیده بشدت در میزنند تا اینکه برای مخفی ساختن یا از بین بردن مدارک فرستی نماند. بمحض اینکه در راهرو باز شد مانند یک قشون فاتح بیرون میریزند. زنان و کودکان را بگوشه‌ای رانده آنها را در زیر «حفاظت» سرنیزه قرار میدهند. افسر بانفاق دوسه نفر شروع به بازرسی خانه میکند. تمام زوایای خانه را بهم میزنند. حتی محرمانه‌ترین مدارک خانوادگی از نظر پلید آنها دور نمیاند. هر جا کتاب و کتبخانه‌ای باشد بعنوان «کتاب مضره» یغما میشود. وای بروز کسی که یک برگ اعانه بیکسی از سازمانهای دموکراتیک مثلا سازمان صلح در خانه او بدست بیاید. چنین مدرکی برای ازمه پاشیدن یک خانواده کافی است. پس از اجرای این «وطایف» در میان وحشت مرگ زای افراد خانواده و در برابر چشمان وحشت زده زنان و کودکان افراد مورد نظر را دستبند میزنند و بضررب لگد و تازیانه و تفنگ بیرون می‌افکنند. در کامیونها

میریزند و بسوی سرنوشت غم انگیز میبرند. در مواردی که شکار مورد نظر زن یا دختری است از هیچگونه هتک احترام خودداری نمیکنند. در چندین مورد تاکنون اتفاق افتاده که چون به درون خانه‌ای راه یافته اند بمنظور کشف حقایق، حتی از آزار و شکنجه کودکان هم خودداری نکرده‌اند. چند شب قبل کودک هفت ساله مهندسی مورد ضربات مشت و لگد این مأمورین قرار گرفت. در حالیکه از شدت دردورنج نیمه جان شده بود از پدر و مادری که در زیر ضربات چکمه و شلاق قرار داشتند استمداد میکرد. مأمورین از پدرش «جلی مدارک» را میبرسیدند و چون چیزی نمیدانست یا حاضر نشد وجدان خود را به نجات فرزند بفروشد این بازی تبهکارانه ادامه یافت و پس از بردن پدر بسوی زندان از سرنوشت کودک خبری در دست نیست.

« در خانه یکی از فعالین کار خانه چیت سازی در جریان بازرسی کودک هفت هشت ساله بضرع لگدهای متوالی که بر پشت و پهلوئی او وارد آمد مانند غنچه‌ای که در برابر طوفانی سهمگین پرپر شود بزمین غلتید و با سختی جان داد. انگیزه مأمورین در این عمل جنایتکارانه و ناجوانمردانه آن بود که پدر را «بحرف بیورند». در طی این ایلغارها و شیخونهای وحشیانه چند زن که از شدت هول و هراس سقط جنین کرده‌اند و خود نیز از فاجعه جان بدر نبرده‌اند! چندر کودکان که در اثر تکانهای شدید که از اثر ترس بمغز آنها وارد گردیده فلج شده‌اند! از گفتار بازمانده‌اند! دچار لغوه شده‌اند! و از آنها موجودات علیل و بنبختی برای والدین باقی مانده است! »

چنین بود متن قسمتی از یادداشتی که در ماههای اولیه حکومت کودتا تموین گردیده و گوشه‌ای از حقایق سهمگین را در خود منعکس ساخته است.

در بعضی موارد نه تنها یک یا چند خانه بطور دسته‌جمعی بلکه یک محله بزرگ کارگری سراسر تحت محاصره عده کثیری نیروهای مسلح انتظامی قرار گرفت. تمام گذرهای آنجا بوسیله تانک و زره پوش سدود شدند. خانه بخانه مورد بازرسی قرار گرفت. کامیونها از شکار مملو گردید.

یکی از این محلات سرنوشت غم‌انگیزی پیدا کرد. آنچه ما در اینجا بعنوان « محله » نام میبریم عبارت بود از تعداد زیادی کلبه هلی محقر خشت و گلی که در حدود پانصد خانواده از ارمنی و مسلمان را در بر میگرفت. انگیزه‌ای که موجب این ایلغار وحشیانه گردید بیشتر جنبه شانتاز و غصب اراضی را داشت تا سیاسی. از مدت‌ها پیش هر یک از این خانواده‌ها در یکی از قطعات زمین موات برای خود سایبانی مظر ساخته بودند. این قطعه زمین که مجموع مساحت آن بالغ بر چندین ده هزار متر میشد از همان آغاز دیگ طمع بعضی از زمینخواران را بجوش آورده بود. قبل از کودتا تلاش

این عده برای تخلیه این زمینها و تصرف آنها بجائی نرسید . کودتای ۲۸ مرداد وسیله بند و بست با مقامات فعال مایشای انتظامی را بدست آنها داد . نتیجه آن شد که در يك نيمه شب چندین کامیون از سربازان مسلح با زره پوش و تانك و کامیونهای عمده باین نقطه رفته و محل را محاصره کردند . هجوم بخانه ها شروع گردید . زن و مرد و كودك را وحشیانه بیرون ریختند . هستی آنها را كه از گایم پاره‌ای و حلبی شكسته‌ای و رختخواب كهنه‌ای تشكيل میشد روپیم انباشتند . ناله كودكان وحشت زده كه از سرما میله‌ریزیدند - خروش استغاثه زنان - فریاد اعتراض مردان در میان تلق تلق چرخهای تانكها و كامیونها و عربده داشتلم افسران و مأمورین انتظامی گم میشد . بعضی از ما مورین در آنشب نسبت باین موجودات بی پناه چنان تساوتی از خود نشان دادند كه گفتی آخرین نشانه مردمی و انسانیت را از دست داده‌اند . در میان شیون و غوغای این موجودات وحشت زده عده زیادی از مردها را بعنوان « توده‌ای » بتاریكخانه زندان كشانیدند . زنان و كودكان را بنقاط دیگر شهر انتقال دادند . فردای آنروز مدعیان بر این قطعه زمین مسلط شدند . كلبه‌ها را روپیم كوبیدند و بچلی آنها عمارات چند طبقه و با شكوهی بالا رفت .

اما روز نامه‌ها - صفحات آنها از مدح و ثنلی فرمانداری نظامی پر بود كه گویا اولایك « كانون خطرناك توده‌ای » را بر هم زده است و ثانیاً موجب شده است تا « این ویرانه‌های تو سری خورده و كشیف كه لكه‌ای است بر رخسار تهران زیبا » پاك بشود تا بتوان در آنجا « برای مردم ! مسكن مدرن بوجود آید »

تبعید های خلاف قانون - اصل چهاردهم قانون اساسی میگوید: « هیچيك از ایرانیان را نمیتوان قبی بلد و یا متع از اقلیت در محلی - یا مجبور باقامت در محل دیگر كرد مگر در مواردی كه قانون تصریح میکند » . در قوانین جزا عمل تبعید یكی از وجوه مجازات تلقی میشود و مستلزم حكم داد گاه است . ولی حكومت كودتا این اصل را زیر پا گذاشت و صد ها تن از زندانیان سیاسی را خود سرانه دستور تبعید داد . در بین تبعید گاهها دو نقطه از همه شهرت بیشتری یافته است . یكی قلعه فلک الافلاك واقع در حرم آباد كه از قلاع كهنه و مسكن جانوران گزنده است . یكی جزیره خارك واقع در خلیج فارس كه یكی از بد آب و هوا ترین نقاط جنوبی ایران میباشد . در این تبعید گاهها روابط زندانیان از دنیای خارج بكلی بریده شده بود . سختگیری و خشونت و تعرض دائمی عده‌ای از مأمورین زندانیان را در وضع دشواری قرار میداد . مأمورین از آنها میخواستند كه هر شام و صبح هنگام خواندن دعا برای سلامتی شاه در مراسم سرباز خانه شركت كنند و باتفاق سربازان آمین بگویند . این عمل برای زندانیان كه اسیر شاه بودند شكیجه

روحي طاقت فرسائي بود . ولي امتناع آنها از حضور در اين جلسات شلاقها و سر نيزه ها را بكار مي انداخت . يكي از زندانيان كه بعنوان بيماري از رفتن بجاسه دعا ابا كرد مورد حمله سربازي قرار گرفت . سر نيزه بچشمش فرو رفت و مرد بينوا از يك چشم نابينا شد . يكي ديگر از اسيران بعلت شركت نكردن در اين مراسم مورد باز خواست افسر نگهبان واقع گرديد . اين افسر تبهكار دستور داد عدهاي او را در ميان گرفتند - خود انگشت در چشم راست او گذاشت و اقتدر فشار داد تا چشم او تركيد . اين دو قرباني بعلت فقدان پزشك و دارو در همان اوقات در معرض خطر نا بينائي كامل قرار گرفتند و بعدا هيچكس ندانست چه بر سر آنها آمد .

ح - شكنجه گاهها : نام حكومت كودتا بحق با شكنجه ها و نام شكنجه گاههاي آن توأم گرديده است . اين شكنجه گاهها - روشهاي شيطاني كه در درون آنها در باره افراد اعمال ميگردد - هراس انگيز ترين افسانه هاي قرون وسطائي را جان مي بخشد ؛ و خاطره جنايات نازيها را در بازداشتگاه اسيران در نهاد انسان زنده ميكند . در قوانين جزائي ايران براي جلوگيري از اعمال شكنجه و فشار بدني نسبت بزندانيان پيش بينيهائي شده است . براي مثال ميتوان از ماده ۱۳۱ قانون مجازات عمومي نام برد . اين ماده چنين مقرر ميدارد :

« هر گاه يكي از مستخدمين قضائي يا غير قضائي دولت براي اينكه متهمي را مجبور به اقرار كند او را اذيت و آزار بدني كرده يا در اين باب امري دهد به حبس يا اعمال شاقه از سه الي شش سال محكوم خواهد شد و اگر متهم بواسطه اذيت و آزار فوت كند مرتكب - مجازات قاتل - و آمر مجازات آمر قتل را خواهد داشت . »
اين ماده با صراحت تمام فوت هر زنداني را كه در اثر آزار و شكنجه از ناحيه زندانبان و مأمورين قضائي رخ داده باشد در حكم قتل عمدي ميشمارد .

اما در دوران حكومت كودتا كه شبكه شيطاني يك سازمان فاسد و تبهكار در سراسر ايران گسترده شده بود - روشي كه در مورد زندانيان سياسي اعمال گرديد حاكي از سركشي قلدرمآبانه اين دستگاه از مجموع آن اصولي بود كه به آن عنوان قانون اطلاق ميگردد . در واقع براي حكومت كودتا كه از حوادث گذشته درسهاي گرفته بود قضيه بدين شكل مطرح ميشد: يا درهم شكستن پايه هاي سازماني نهضت بطور تام و تمام و به قيمت اعداءها و كشتارهاي فجيع - يا آماده شدن براي نبردهاي دامنه دار و شكست نهائي در مقابل اوج مجدد و ناگزير نهضت . اين بار در مقابل مردم شاهی قرار داشت كه طعم تلخ شكست و گريز از صحنه را چشیده بود. شاهی كه اينك از هزيمت گاه خود باز ميگشت

خیلی بیش از شاهی که هنوز خفت شکست ۲۵ مرداد را تحمل نکرده و از برابر مردم ناگزیر بفرار نشده بود نسبت بنهضت نجات بخش ایران کینه داشت - کینه ای که بعد یکنوع سادیزم درندگی و خونخواری رسیده بود. تحت تأثیر همه این عوامل بود که شاه و همه دستگاه حکومتی او با آن قیامه دژم و پرکین در برابر مردم قرار گرفتند .

بهمین جهت است که تاریخ هشت سال حکومت کودتا سراسر با خون نوشته شده است و در هیچ نقطه جهان بجز در کشورهای فاشیست زده‌ای از قبیل پرتغال - اسپانیا - یونان کوبلی زمان باتیستا - اینچنین بی پروا و برخلاف تمام اصول اخلاقی و انسانی با متهمین سیاسی رفتار نمیکنند . بجز آن میتوان گفت آنچه که در داخل این شکنجه گاهها بر مردم گذشته است - تلاشی که بدست مأموران شاه برائی کشاندن مقام والای انسانی به حد نهائی ابتذال و حقارت و خفت صورت گرفته است - حداقل در تاریخ قرن اخیر ایران در نوع خود بی نظیر بوده است . تعداد نفوس بیگانه‌ای را که در این مراکز وحشت انگیز بدست جلادان بدون سر و صدا و با هیچ ترین طرزی بدست مرگ سپرده شده‌اند نمیتوان تعیین کرد . تعداد کسانی که بعد از کودتا دیگر نام و نشانی در هیچ جا از آنها بدست نیامد یکی دو تا نیست . در اینجا همین قدر سعی خواهد شد قسمتی از مختصر اطلاعاتی را که در این زمینه بدست آمده است در معرض فضول افکار خوانندگان قرار دهیم .

دستور کلی کار دژخیمان از همان آغاز کودتا معلوم بان بود که با يك روش منظم و حساب شده غرور و شخصیت اسیرشدگان را تا سرحد امکان درهم بشکنند - آنها را مغلوب کنند - بزانو فرآورند - و حتی الامکان از آنها افرادی ذلیل - زبون - و آدمکهای حقیر و بی مقدار بسازند . برای رسیدن باین هدف از هیچ وسیله - از تشبث بهیچ روش شیطانی خودداری نکرده‌اند . دشنام - توهین - تحقیر - جزء عادی ترین حرف دژخیمان بوده است نسبت بزندانیان سیاسی . در این زمینه قسمتی از یادداشتها و تقریرات یکی از زندانیان را نقل میکنیم :

«در ساعات اول گرفتاری هر بندبختی که شکار میشود - او را بدست مأمورین مخصوص که برای این کار تربیت شده‌اند میدهند . اسیر بندبخت را لغت میکنند و بچهار پایه می‌بندند و شلاق میزنند . این حکم اولین پذیرائی را از هر تازه واردی دارد و در حکم يك قلعه کلی فرآمده است که تقریبا بطور یکسانی درباره هر زندانی تازه واردی اعمال میشود . در مورد این شلاق کاری در یادداشتهای دیگری چنین میخوانیم :

«خاصیت این شلاقها این است که گوشت بدن را میکند . شلاق تا حد بیهوشی ادامه دارد . آنگاه از زمانی که احتمال بیهوشی یقین تبدیل میشود - برای محکم کاری پنج

ضربه محکم دیگر نواخته میشود. و اگر از افراد مورد شکنجه اثر حیاتی و یا عکس العملی سر نزد - او را بیهوش حساب میکنند و برای بیهوش آوردنش آب سرد برویش میریزند. وقتی بیهوش آمد مجددا شلاق شروع بکار میکند. این کار چندین بار ادامه میدهد. اما زندانیان معتقدند که تازه این شلاقها آسانترین شکنجه ها است و آغاز کار است. بعد دستبند قیانی بمیان میاید. اما این دستبند ها با آنچه زمان مختاری معمول بوده قلیل مقایسه نیست. پس از بستن دستبند قیانی يك وزنه ۲۵ کیلوئی هم بآن میاویزند و آنگاه زندانی را وامیدارند راه برود و بضرب شلاق او را بحرکت وادار میسازند تا از پا درآید. . . . روزهای مداوم آنرا تکرار میکنند. پس از چند روز بعضی قسمتهای بدن فلج میشود. انگشت از کار میافتد.

از تقریرات يك زندانی دیگر :

در قدر شخصیت اخلاقی فرد اسیر برجسته تر و روحیه او نیرومندتر باشد عکس العمل بعضی از مأمورین نسبت بلو شدید تر میشود. گویانکه احيانا مأمورینی هم نسبت بلو حس احترام بیشتری پیدا میکنند. گرفتن خواب برای مدت طولانی - دوانیدن سوزن بزر ناخن سوزانیدن پشت دست - پیشانی - پشت پلک چشم با آتش سیگار - آویزان کردن از سقف اطلاق - دوانیدن موی اسب بمجرای ادرار - همه اینها را با حرکات توهین آمیز دیگر که هر انسان از بیان آن هم شرم دارد بهم می آمیزند. حتی گاهی پیرمردان را هم بمنظور خوار و خفیف کردن بوسیله نیم بطری و تخم مرغ - اغ مورد تجاوز قرار میدهند. عده کسانیکه در اثر این اعمال وحشیانه یا در زیر شکنجه جان داده و یا برای يك عمر معیوب و معلول شده اند کم نیست.

زمانی بود که در محبس لشکر ۲ زرهی نمیخواستند شکنجه های غیرعادی بدهند. آنچه آنجا معمول بود عبارت بود از شلاق سیمی یا دستبند قیانی - سوزانیدن صورت و پیشانی با سیگار و نظایر آن. مدتی این ترتیب متداول بود. ولی چون نتیجه نگرفتند تصمیم گرفتند شکنجه ها را تشدید نمایند و بعد مرگ برسانند. برای این کار پاشی در سه راه ضرابخانه سر راه تهران بنام «باغ مهران» اجاره کردند که در آنجا انواع و اقسام شکنجه های قرون وسطائی را بکار بستند. ما . . . همینقدر میدانیم که اولین بار دو نفر - محمود کوچک شوشتری و وارطان سالاخانیان را برای شکنجه بدانجا بردند. طی یکشب چنان شکنجه های طاقت فرسایی بآنها دادند که محمود همان صبح جان سپرد و وارطان پس از سه روز احتضار مرد. این زمانی بود که حضرات هنوز نمیخواستند در لشکر ۲ زرهی در برابر چشم صدها زندانی و سرباز و افسر آدم کشی کنند. هنگام بردن این افراد برای شکنجه - برای

آنها پروانه «آزاد شده» صادر میشد تا از لحاظ قضائی آثار جرمی باقی نماند. لیکن طی سه ماه گذشته جلادان گستاخ تر شده‌اند و دیگر خود را مقید باین مقررات ظاهری هم نمیکنند. امروز حمام لشکر ۲ زرهی شکنجه گاه بزرگی شده است. دیوارهای این حمام شاهد جنایاتی است که تاریخ صد ساله اخیر ایران نظیر آنرا ندیده است. دهها نفر از مبارزان را در انتظار یکدیگر در این حمام تحت سبانه ترین شکنجه ها قرار میدهند.

محمود کوچک شوشتری و وارطان سالاخلیان از چهره‌های درخشان حزب توده ایران و تا آنجا که اطلاعی در دست است پیشقدم شهیدان بی‌شمار دوران دیکتاتوری بودند. این دو نفر عضو سازمان جوانان و متصدی بخش روزنامه مخفی رزم ارگان سازمان جوانان بودند. جاسوسان پلیس ماشینی را که وارطان میراند و حامل مقداری روزنامه بود و کوچک نیز در کنار وی نشسته بود توقیف کردند و با دست یافتن بروزنامه ها دانستند که این دو نفر با چاپخانه مخفی حزب مربوطند. مدتی آنها را در لشکر ۲ زرهی شکنجه دادند و پس از انتقال بیاف مهران هر دو را زیر شکنجه کشتند.

پس از اسارت آنها بدست پلیس خانواده‌های آنها به لشکر ۲ زرهی مراجعه کردند. اجازه هیچگونه ملاقاتی بآنها داده نشد. حتی غذائی هم که گاهگاه برای آنها میبردند بعنوان اینکه زندان مهمانخانه نیست قبول نمیکردند. اما روزی رسید که از طرف دفتر زندان باین دو خانواده اعلام شد که کوچک و وارطان از زندان مرخص شده‌اند. برای اثبات گفته خود دفتر زندان را بآنها نشان دادند که در برابر اسم آنها نوشته شده بود «مرخص گردیده‌اند». برای کسان آنها مسلم بود که این ادعا کوچکترین سایه ای از حقیقت نمیتواند در برداشته باشد. طولی نکشید که حادثه غیرمنتظره‌ای پروه از روی فاجعه مرگ آنها برداشت. عده‌ای از دهقانان ساکن حوالی جاجرود در شمال شرقی تهران در مرداب‌های این رودخانه بجسدی برخوردند که جراحات عمیق و سوختگی در تمام بدن او پیدا بود. ژاندارمری را مطلع ساختند. جسد بدافگستری حمل و به بازپرسی کشیک تحویل شد و پرونده ای برای آن تشکیل گردید. پزشک قانونی تأیید کرد که مقتول در اثر جراحات وارده با درد و شکنجه جان داده است. عکس مقتول را با مشخصات وی منتشر ساختند. یگوقت دژخیمان فرمانداری نظامی بخود آمدند که طشت رسوائی از بام افتاده و هویت مقتول و جریان قتل وی روشن شده بود. چون کار رسوائی باینجا رسید فرمانداری نظامی اعلامیه کوتاهی منتشر ساخت که گویا وارطان را از زندان مرخص کرده اند و دیگر اطلاعی از سرنوشت او ندارند و ممکن است بدست عمال حزب توده شکنجه و مقتول شده باشد... فاجعه قتل کریم پور شیرازی یک مدیر روزنامه منسوب بجنبه ملی یکی از جنایت‌بلر

ترین و فنگین ترین حادثات شکنجه گاه‌های حکومت کودتا محسوب میشود .
کریم پور شیرازی یکی از مخالفان دربار سلطنتی و وابسته به جبهه ملی بود ولی منفرداً فعالیت میکرد . هنگامیکه راز توطئه های خائنانه شاه علیه حکومت مصلحت از برده بیرون افتاد این روزنامه با شدت دربار سلطنتی را که مرکز ثقل این توطئه ها بود مورد حمله های سخت قرار داد . شاه و خانواده سلطنتی - بخصوص اشرف خواهر شاه کینه شدیدی از او بر دل داشتند .

پس از کودتا طولی نکشید که وی بچنگ مأمورین پلیس افتاد و آنچه در شکنجه گاه نسبت باو اعمال گردید میتواند تصویر دیگری از ماهیت حکومت شاه در برابر چشم خوانندگان قرار دهد . شکنجه هائیکه درباره او معمول شد طبعاً باین قصد نبود که او را بحرف بیاورند و اسراری را کشف کنند . او يك روزنامه نویس منفرد بود . این شکنجه ها صرفاً جنبه انتقامجویی داشت . هر شب او را برای زجر داخل به بیغوله ها میبردند . در این ساعات صدای فریاد دردآلود او سکوت شامگاه را برهم میزد . آتقدر او را آزار میدادند که بیهوش میشد و آنگاه وی را بمیان سلول نمناکش می افکندند . روزها شکنجه از نوع دیگری درانتظار او بود . شکنجه ای که شخص را زبون و خفت زده میکرد . باینمندی که پیمانه او را بیرون میآوردند - بر پشت مجروح و لغت او پالان میگذاشتند - یکی از درخیمان سوار او میشد . دیگری بضرب تازیانه او را مجبور میکرد چهار دست و پا راه برود و درخیمان دیگر دست میزدند و او را مسخره میکردند . اینهمه شکنجه و تحقیر او را بستوه آورده بود . روزی درموقع رفتن ببازرسی فرصت را مغتنم شمرد و درحینیکه در برابر چشم دهها نفر مردم مختلف در سرسرای فرمانداری نظامی فریاد میکرد : « من طاقت اینهمه عذاب و شکنجه ندارم ، خود را بقصد خودکشی ازینجبره بزیر افکند . اما درآن لحظه مرگ هم بسر وقت او ، او نیامد . مطبوعات تهران این حادثه را که قابل پرده پوشی نبود با تحریف يك کلمه - تنها يك کلمه منتشر ساختند و از زبان او نوشتند که « من طاقت اینهمه اتهام ندارم . »
کریم پور شیرازی سرانجامی بس فجیع داشت . کسانی که از جریان امر آگاهند میگویند آنچه بر سر او آمد بر حسب دستور صریح اشرف پهلوی خواهر شاه بود . موقعی که او پس از شکنجه شبانه در اطاق خود نیمه جان افتاده بود در محالظین ، وی مقداری نفت بلباس او ریخته و کبریت کشیدند . سوزش لهیب آتش او را بغود آورد . از هول و هراس باهمان حالت کوفته و نیمه جان شروع بنمره کشیدن و نودیدن کرد . محالظین که تا اینجا مسعورات و اصله را اجرا کرده بودند برای جلوگیری از تولید سروصدا با يك گلوله بزدگی بر از رنج و درد او خاتمه دادند . شرحی که فردای آنشب روزنامه ها بطور متعدد المال از

قول فرمانداری نظامی درج کردند درجه بیچپائی و گستاخی این دستگاه سرپا جنایت و فساد را نشان میدهد. اینها ادعا کرده بودند که کریم پور بقصد فرار پیراهن خود را به نفت آلوده کرده و آتش زده و بسوی پاسبان افکنده تا او را آتش بزند و خود فرار کند. اتفاقاً پیراهن مشتعل بمیله‌های زندان گیر کرده بسوی او باز گشته و خود او راسوزانیده است! هم اکنون نامه ای مربوط بیک حادثه فجیع دیگر درجاو ما است. این حادثه مربوط به شب پانزدهم بهمن ۱۳۳۴ میلشد. در آنوقت دولت کامل شمعون در لبنان حکومت میکرد. سازمان امنیت دستگاه شمعون که با پلیس ایران همکاری نزدیک داشت دست بعملی زد که نام دولت لبنان را ننگین ساخت. برخلاف تمام مقررات بین‌المللی و همه اصول و موازین انسانی و اخلاقی. ستوان منزوی را توقیف کرده تحویل مأمورین مسلح ایران داد. بمحض ورود بایران او را بشکنجه گاه قزل قلعه بردند. یکی از زندانیان چنین مینویسد: «در آن شب سرتیپ بختیار شخصاً شکنجه منزوی را نظارت میکرد. مأمور شکنجه سرگردی بود بنام سالاری. منزوی را وارونه از سقف آویزان کردند و سپس باتازیانه بجان او افتادند و آنقدر او را شکنجه دادند تا با بدنی مجروح و نیمه سوخته جان سپرد. نامه سپس میافزاید: «بعدا سپهبد باتمانقلیچ رئیس ستادوقت طبق اعلامیه‌ای بتمام پادگانهای مرزی اختصار کرد که منزوی از زندان فرار کرده و مأمورین باید او را تعقیب کنند. او باین وسیله میخواست قتل منزوی را لوٹ کند ولی... شب بعد در نیمه شب او را باصطلاح مخفیانه بیرون بردند و اولین کسانی که جنایات آنها را فاش و برملا ساختند خود سربازان محافظ زندان بودند.»

گاهی شکنجه‌ها رنگ تفریح بخود میگرفت. شخصی را در باغ مهران دستبند زدند. معمولاً در زیر فشار دستبند قبائی کسی قادر نیست بیش از یکساعت و حداکثر یک ساعت و نیم دوام بیلورد. استخوانهای سینه بیرون می‌آید. به مفاصلهای بازوفشاری مرگبار و تا بعد کنده شدن از جا وارد میگردد. نفس تنگی میگردد. حالت خفقان به شخص دست میدهد و ادامه این وضع منجر بمرگ میگردد. مأمور پس از دستبند زدن باین زندانی در را بروی او بست و خارج گردید. پس از نوشیدن مقداری مشروب جریان را بکلی فراموش کرد و بدنبال خوشگفرائیلهی شبانه خود رفت. فردا که در سلول گشوده شد جز جسد چنبره زده و بیجان از زندانی بدبخت برجا نمانده بود.

ذیلا تقریرات یکی دیگر از زندانیان که در اوائل سال ۱۳۳۵ با دادن باصطلاح «تفرنامه» از زندان آزاد گردیده بود. نقل میشود:

«شکنجه در باغ مهران و قزل قلعه جنبه سبعیت دارد. گاهی تا چندین روز و شب

خواب افراد را میگیرند و آنها را در معرض نور شدید و خیره کننده قرار میدهند. از این وضع و در اثر بیخوابی مانند یکنوع حالت تشنج و گاه بیخودی بانسان دست میدهد که سختی قادر است خود را کنترل کند. در این حالت او را بزیر بار بازجوئی میکشند. از این وحشیانه تر مسئله کلاه خودها است که درون آنها میخچه های نوک تیزی تعبیه شده. از اطراف بتدریج ملایم میایمتر به میلمتر پیوست سر فرو میرود و باستخوان فشار می آورد. تصویر کیفیت این درد دشوار است. مثل آنست که بند از بند شخص را بوسیله گازانبر بیرون بکشند. و چون شخص بعد بیهوشی برسد فشار را اندکی کم میکنند بوسیله آب سرد او را بیهوش می آورند و باز تکرار میکنند: «بگو و جان خود را خلاص کن» گاه نسبت به زندانی روش شیطانی دیگری درپیش میگیرند. او را دو یا سه شبانه روز گاهی بیشتر بکلی گرسنه و تشنه نگه میدارند. آنگاه که زندانی دچار ضعف فراوان شد و شامه اش حساسیت فوق العاده پیدا کرد سفره مفصلی از غذائی مطبوع با انواع مشروبات میچینند؛ بوی اشتها آور غذا تمام اضاغ و راهرو را پر میکند. در این حالت زندانی نیمه جان احضار میشود. موقعی که زندانی وارد اطاق میشود آنها بالذات تمام مشغول خوردن هستند. زانوهایی زندانی بلرزه درمیآید. باتمام وجودش - با تمام هستیش - با نگاه التماس آمیزش غذا و آب میجوید. یکی از درخیمان با حالتی که گوئی دلش بحال او سوخته گیلاس شربتیی بطرف او میبرد. زندانی باترس و لرز آنها میگردد. اما پیش از آنکه لبه گیلاس به لب خشک و عطشان او برسد جلاد تیره روان با ضربت بزیر دست ناتوان او میزند. گیلاس از دست او می افتد - صدای قهقهه دیگر تبهکاران بلند میشود. در چنین حالتی که شخص در آستانه جنون بیخودی است او را مورد بازجوئی قرار میدهند و اگر راه تسلیم در پیش گیرد با هر جمله ای که از دهان او بیرون آید لقمه ای غذا و یا گیلاسی آب باو میدهند و اگر باز هم سرگرانی کند این بار دیگر حکم مرگ خود را امضاء کرده است.

اینک پنجاه و هشت صفحه یادداشتهای یکی از همکاران پلیس که در قسمتی از این جنایات شرکت داشته است دربرابر ما قرار دارد. این شخص یکی از فعالین حزب توده ایران و متصدی چاپخانه مخفی آن بود. مدتی پس از کودتا بدام پلیس افتاد. در آنجا در زیر ضربات تازیانه و فشار شکنجه دربرابر پلیس زانو زد و تن بهمکاری با سازمان جاسوسی شاه در داد. اما چنانکه خود می نویسد در جریان اعمال خیانت آمیز خود مشاهده فجایع پلیس تکلیف شدیدی بروح او وارد آمد - وجدان خسته اش بیدار گردید و طی یادداشتهائی نامبرده اطلاعات خود را در اختیار حزب توده ایران گذاشت. این یادداشتهای حاوی مسائل متنوع زیادی است. قسمتی از آنها بجزریان شکنجه های زندان و نحوه عمل پلیس اختصاص داده شده است که

ذیلا شمه‌ای از آنرا بنظر خوانندگان میرسانیم . وی حوادث دو روز بعد از گرفتاری خود را بدین نحو شرح میدهد :

«غروب مرا احضار کردند . ساعت شش بود مرا بحمام بردند . در آنجا افسری که درجه سروانی داشت واسمش خشایار بود مرا روی نیمکت نشاند و گفت : اگر هرچه واقعیت است بگوئی ما با تو کاری نداریم حتی ترا آزاد میکنیم . گفتم من واقعیت را میگویم . گفت بگو . گفتم من عضو حزب توده ایران نیستم . بمجرد گفتن این حرف جلادوار با دو سرباز و یک گروه‌بان ریختند روی سر من و تا بعد مرگ زدند . سپس دستبند بمن زدند . بمن گفت من میروم و هر وقت خواستی بگوئی می‌آیم . یکساعت زیر دستبند جان میکنم . پس از یکساعت خودش آمد و گفت میگوئی یا نه ؟ گفتم چه چیز را میخواهید بگویم ؟ چاپخانه را میخواستید که گرفته‌اید . دیگر چیزی نیست بگویم . شروع کرد به آویزان کردن وزنه های سنگ از دستبند ... در اینوقت یک افسری که درجه سرهنگ دومی داشت وارد شد و در حالیکه از شدت درد خم شده بودم گفت : مرا میشناسی ؟ گفتم نه . گفت من همان زیبایی هستم که برای من آنقدر فحش مینوشتی ... بهر حال این دفعه شکنجه بعد اعلائی خود رسید . دستبند با دو سه وزنه مرا یواش یواش از حال میبرد . با همان وضع خواباندند و شلاق زدند . پس از شلاق من بیهوش شدم ... »

سپس نویسنده بشرح یکی از روشهای ناجوانمردانه و تبه‌کارانه پلیس در زمینه تلفیق اصول زجر و شکنجه با جعل و تزویر و نیرنگ می‌پردازد . اهمیت این روش از آنجا ناشی میشود که سازمان پلیس در سراسر دوران حکومت کودتا مخصوصا این روش را بمنظور توسعه بدگمانی - تزلزل ایمان افراد - کشاندن آنها بورطه یأس و بدبینی نسبت بتمام مظاهر زندگی حزبی خود - بایبگیری خاصی تعقیب کرده است . منابع نمونه بانچه برخود این شخص گذشته است پیردازیم . در مورد وی بطوری که از متن گزارش مزبور برمیآید چند بموازات هم درپیش گرفته شد :

۱ - ادامه شکنجه ها بطور متنلوب .
۲ - کوشش برای ایجاد یأس و عصبانیت در او و دور کردن او از حزب در فاصله این شکنجه ها با وسائل زیر :

الف - در جریان امر بطوری بلو وانمود کردند که گویا دربین رهبران حزب همستلانی دارند .
ب - نامه هایی از زبان مقامات حزبی بلو نشان دادند که گویا بعضی رهبران به همسر او تجاوز کرده اند و قضیه تحت رسیدگی است .
ج - نامه های دیگری بلو نشان دادند که بموجب آنها گویا قتل وارطان و کوچک شوشتری بدست خود حزب صورت گرفته است .

وی توضیح میدهد که این مانور ها چه تأثیر عظیمی بر روحیه او بخشیده و او را بورطه ننگین تسلیم بدستگاه پلیس کشتانیده است . اما باز توضیح میدهد که بعد ها پس از آنکه اندکی خونسردی خود را بازیافته و توانسته است در داخل دستگاه پلیس بمدارك دیگری دست یابد پی برده است که همه این ادعا های تحریک آمیز و نامه ها از جمله جعلیات پلیسی بوده و بمنظور اغفال و فریب اوجمل شده است . در این هنگام است که وی تحت تأثیر هیجان وجدانی تصمیم ببازگشت بسوی حزب گرفته است .

پلیس و سازمان امنیت بختیار بعد ها این روش را در مقیاس وسیع تری تکامل بخشیدند و در شرایط خالی بودن زمینه و عدم امکان هرگونه تکذیب و یا توضیح و یا جوابی از طرف حزب توده ایران بعلت شرایط اختناق و خفقانی که خود ایجاد کرده بودند . بطور یکجانبه آنچه را که خواستند جعل یا تحریف کردند و یا منقلبه . جایجا کردن مطالب . و دادن نسبتهای ناروا بعیل و بنا بمنافع خود . نتایج معینی از مجموع این روش پست پلیسی گرفتند .

این شخص ضمن یاد داشتهای خود از فجایع و جنایات دیگری نام میبرد . از آنجمله از جوانی سخن میگوید که او را در خانه های دور افتاده واقع در داودیه مشاهده کرده است . وی مینویسد نتوانسته است این جوان را بشناسد و بنام و نشان او پی ببرد . همینقدر متوجه شده است که او را بطرف مستراح برده اند و پس از چند لحظه صدای تیری بلند شده و آنگاه نعش جوان مزبور را در چاه مستراح افکنده و روی آنرا خاک پوشانیده اند .

در این یادداشتها درباره یکی دیگر از اعضاء حزب توده ایران بنام علی امید چنین مینویسد:

علی امید را تاحد مرگ شکنجه داده اند و بعد برده اند در بیمارستان ارتش که در جاده پهلوی شمیران واقع است . بلحتمال قوی باید مرده باشد . چون آنطور که زمانی (یکی از مأمورین شکنجه) تعرف میکرد وضعیت خوب نبود .

علی امید کارگری است که تمام دوران عمر خود را در مبارزه گذرانیده و بارها حتی در زمان شاه سابق بزندان افتاده ولی از راه مبارزه منحرف نگردیده است . نویسنده یادداشتهای نامبرده بحق از علی امید باین نحو یاد میکند:

درفیق علی امید بعنوان يك قهرمان طبقه پرولتاریای ایران باید نعش برده شود . شکنجه ای که بعلی امید داده اند واقعا سبانه بوده و او کوچکترین حرفی نژده است . او

قهرمان است و افتخار نیکی برای خود کسب کرده است. و با کمال تأسف باید بگوئیم که از سرنوشت این مرد مبارز و جانباز دیگر اطلاعی در دست نداریم.

در باره زاخاریان عضو کمیته ایالتی تهران مینویسد که در خیماں او را مدتی تحت شکنجه قرار دادند و نتوانستند او را بحرف بیاورند. در اثر ضربتی که بسر او وارد ساختند او را کشته و در چاهی افکنده و روی آنرا پوشانیدند.

زاخاریان نیز یکی از مبارزان صدیق و باایمان حزب توده ایران بود. ماهها در زیر شکنجه جلادان بسر میبرد. اما هیچ رنج و شکنجه‌ای نتوانست زانوی او را بلرزاند و او را به تسلیم در برابر دشمن وادارد.

با همه این احوال پس از کشف جسد وارطان شهید و انعکاسی که فاجعه قتل وی در افکار عمومی پدید آورد - و فشاری که از هرسو بدستگاه حکومت کودتا وارد میگردد روزی فرارسید که اندک تخفیفی در این رفتار غیر انسانی نسبت بزندانیان سیاسی داده شد. امید آن میرفت که با تجهیز هرچه بیشتر افکار عمومی علیه این تبهکاریها حکومت کودتا الزاماً طلب نشینی کند. اما در همین گیرودار حادثه عظیم دیگری رخ داد که بیکباره دستگاه فشار و عذاب و شکنجه را باتمامی ظرفیت و نیروی آن با آخرین حدممکنه بحرکت در آورد. این فاجعه که برای نهضت آزادی بخش ایران ضایعه غیر قابل جبرانی بود در عین حال بمنزله شکستن ستون فقرات حزب توده ایران تلقی میشد عبارت بود از يك ایفان وسیع و همه جانبه علیه عده کثیری از زبده‌ترین - فعالترین و شریفترین افسران نظامی. این فاجعه بمردم ایران و بدنیانشان داد که ارتش ایران تنها عبارت از مثنی تبهکار و خائن نبوده است. ماهیت و موقعیت ارتش ایران در وجود جنایتکارانی از قبیل بختیار - زیبایی - حلوی کیا و نظایر آنها مشخص نمیسازد. در قبال هر يك از تیره دلان خونخواری از قبیل مبصر - زیبایی - سیاحگر - زمانی و دیگران دهها افسر شرافتمند و میهن پرست و آزاده که قلوب پاکشان بخاطر آزادی و شرافت ملی و میهن میزند وجود دارند که با پیروی از سنت دیرین آن - روحیه میهن پرستی و عشق به آزادی و دموکراسی که از سالها پیش یکی از خصوصیات ارتش ایران بوده است حاضرند لکه‌ای را که از ننگ وجود مثنی تبهکار از بزرگ ارتشتاران فرمانده گرفته تا افسران حقیری که با فرومایگی غیر قابل تصور وظایف دژخیم را بعهده گرفته‌اند - بردامن ارتش ایران نشسته است - باخون پاک خود بشویند.

حکومت کودتای شاه و استعمارگرانی که با توطئه کودتا شاه را بقدرت رسانیدند با وجود برقراری این نظم جهنمی - باز از وجود افسران میهن پرست در ارتش ایران سخت نگران بودند. آنها بدو جهت بر خود لازم میدیدند که هر چه زودتر دستبرد وسیعی بدستگاه

ارتش بزنند: اولاً بدان علت که با وجود این گروه کثیر افسرانی که حتی بقیمت جان خود حاضر نبودند زیر بار ننگ تبعیت از امپریالیستها بروند و در قبال خیانت عظیمی که بشکل انعقاد قرار داد کنسرسیون در شرف انجام بود ساکت بمانند دورنملی روشنی برای قبولاندن قرار داد وجود نداشت. و بنا بر این وجود این افسران بخودی خود خار راه حکومت شاه و ولینعمتهای او بود. و دیگر اینکه آنها لازم میدیدند از مردم و از مجلس و از تمام کسانی که بیم کوچکترین مقومتی از ناحیه آنها در قبال این جنایت کبیر میرفت زهر چشم بگیرند. و بهترین راه آن شیخون زدن بدستگاه ارتشی و به بند کشیدن شریفترین و زندهترین افسران میهن پرست بود. بدینجهت در آستان انعقاد قرار داد در اثر این دستبرد تبهکارانه در حدود ششصد نفر از برگزیدهترین افسران از پشت میزهای کار خود بسلولهای زندان کشیده شدند.

بدنبال این فاجعه عظیم جلادان وحشی تر - درنده تر - و خشمگین تر از پیش مشغول کار شدند. شکنجههایی که از طرف جنایتکاران بر افسران و بموازات آنها بتمام کسانی که در آن گیرودار در دام پلیس می افتادند وارد میگردد بقدری شدید بود که در عرض یک هفته قیافه غالب افسران بکلی مسخ شده بود. روزی که تعدادی از آنها را تیرباران کردند. عکسهایی که از آنها منتشر گردید از طرف کسان آنها بسختی باز شناخته میشد. برای تشریح این وضع دلخراش بیاد داشتهای زیر رجوع کنیم که مربوط بدوران پس از گرفتاری افسران میشد:

«هیچیک از کسانی که زیر شکنجه قرار میگیرند نمیتوانند جان سالم بدر ببرند. عاجز میشوند و بسرحد مرگ میرسند. زندانیان حمام زهری شلیک تیرباران دسته جمعی افسران را میشوند. ولی بجای تأسف بحال آنها غبطه میخورند. بدون استثناء زندانیان این محل خبر اعدام خود را حاضرند بشنای بشنوند زیرا اعدام برای آنها رهائی است. دست دانشجویی در اثر شکنجه خشک شد. دانشجوی بیست و دو ساله ای را دوازده روز تمام زیر شکنجه های مختلف پیر کردند. طی چند روز موهای اوسفید شد. قیافه اش باندازه بیست سال پیر شد. پدر و مادرش او را حالا نمیشناسند. آنها نمیتوانند تصور کنند که این پیر مرد لاغر زجر دیده پسر ۲۲ ساله آنهاست.»

در یاد داشت دیگری چنین میخوانیم:

«من چیز زیادی نداشتم برای جلادان فاش کنم. خود آنها هم تا حدودی اینرا میدانستند که من در کنه اسرار سازمانی وارد نبوده ام. با وجود این نسبت بمن انواع شکنجه ها را معمول داشتند. چه شبهای وحشت انگیزی! جلادها معمولاً در ساعات نیمه شب سروکلهشان

پیدا میشود. چه در دشوار و وحشت زاست! هر روز ناگزیریم ساعتها در جلو میز رجاله‌ای بنام باز پرس حساب پس بدهیم. توهین کردن... سیلی زدن - بامشت بدهان کوبیدن و دهان را پر خیز کردن - آتش سیگار پشت دست و گردن گذاشتن - از کارهای عادی و جزو نوازش اوست... اما وحشت شبها چیز دیگر است. قابل تصور نیست. از هر صدائی که از خارج سلول بگوش میرسد برخورد میارزیم. تشنج اعصاب يك حالت دائمی پیدا کرده است. از شدت در خوختگی مدهوش میشویم و اسم آنرا خواب میگذاریم. در خواب بدون استثناء با کابوسهای وحشت خیز و رویاهای هول انگیز و اشباح مخوف سروکار داریم. هر اسان از خواب می‌جهیم. سوزش تازبانه مأمورین عذاب را بر بدن خود احساس میکنیم که ما را بشکنجه گاه میخوانند... بیجهت نیست که در مدت يك یا دو هفته مانند آنست که سالهای متمادی از سرما گذشته است و ما را با قدهلی خمیده - صورت‌های فرورفته و چروک افتاده - اعصاب خرد شده و بدنهای غلیل برجلی میگذارد... رفتن افسردا پس از يك دوران شکنجه‌های فجیع بالاخره در پناه مرگ روی آسایش بخود دیدند. وقتی صدای شلیک گلوله‌هایی که بدن آنها را مشبك میکرد بگوش ما میرسید از یکجهت خوشحال میشدیم و از يك جهت غبطه میخوردیم. خوشحالی ما برای آن بود که میدانستیم جلادها کینه خاصی نسبت بآنها دارند و در شکنجه کردن آنها از فجیع‌ترین کارها رو گردان نیستند... و آنچه که بر ما میگردد در برابر آنها یازبچه دست و بنابر این مرگ برنی آنها آسایش می‌آورد. غبطه ما بحال آنها هم بهمین علت بود و ما آرزو میکردیم که هرچه زودتر سرنوشت آنها بسراغ ما بیاید و ما را از این همه رنج و درد برهانند...

در جریان تمام این شکنجه‌ها آنچه که بیشتر نفرت هر فرد انسانی را که شایسته مقام انسانی است بر می‌انگیزد روش چندتن از پزشکان بود که بعات همکاری با پلیس بزرگترین توهین را بمقام و شخصیت پزشکها و بمقام علمی و پزشکی وارد کردند. برای مثال دو نمونه را ذکر میکنیم: نمونه اول مربوط بپزشکی است از پزشکهای قلنونی دادگستری در سال ۱۳۳۳ که در اثر انعکاس شدید داستان شکنجه‌ها قبل از دستگیری افسران مأمور معاینه دوتن از کسانی که مورد شکنجه قرار گرفته بودند شد. وی پس از معاینه اعلام داشت که در بدن آنها آثار شکنجه دیده نشده فقط جوشهائی دیده شده که ممکن است يك عارضه پوستی باشد! خود همین موضوع نشان میدهد که دستگاه قضائی ما چگونه و تا بکجا تحت سیطره دستگاه پلیس قرار گرفته است! یکی دیگر از این پزشکان مأمور نظارت در شکنجه‌ها بود. وی نبض شخصی را که در زیر شکنجه

پیدا میشود. چه در دشوار و وحشت زاست! هر روز ناگزیریم ساعتها در جلو میز رجاله‌ای بنام بازپرس حساب پس بدهیم. توهین کردن... سیلی زدن - بامشت بدهان کوبیدن و دهان را پرخیز کردن - آتش سیگار پشت دست و گردن گذاشتن - از کارهای عادی و جزو نوازش اوست... اما وحشت شبها چیز دیگر است. قابل تصور نیست. از هر صدائی که از خارج سلول بگوش میرسد برخورد می‌لرزیم. تشنج اعصاب يك حالت دائمی پیدا کرده است. از شدت در فوختگی مدهوش میشویم و اسم آنرا خواب میگذاریم. در خواب بدون استثناء با کابوسهای وحشت خیز و رویاهای هول انگیز و اشباح مخوف سروکار داریم. هر اسان از خواب می‌جهیم. سوزش تازبانه مأمورین عذاب را بر بدن خود احساس میکنیم که مارا بشکنجه گاه میخوانند... بیجهت نیست که در مدت يك یا دو هفته مانند آنست که سالهای متمادی از سرما گذشته است و مارا با قندلی خمیده - صورت‌های فرورفته و چروک افتاده - اعصاب خرد شده و بدنهای غلیل برجلی میگذارد... رفتن افسرما پس از يك دوران شکنجه‌های فجیع بالاخره در پناه مرگ روی آسایش بخود دیدند. وقتی صدای شلیک گلوله‌هایی که بدن آنها را مشك میکرد بگوش ما میرسید از یکجهت خوشحال میشدیم و از يك جهت غبطه میخوردیم. خوشحالی ما برای آن بود که میدانستیم جلادها کینه خاصی نسبت بآنها دارند و در شکنجه کردن آنها از فجیع‌ترین کارها رو گردان نیستند... و آنچه که بر ما میگردد در برابر آنها بازیچه دست و بنابر این مرگ برای آنها آسایش می‌آورد. غبطه ما بحال آنها هم بهمین علت بود و ما آرزو میکردیم که هرچه زودتر سرنوشت آنها بسراغ ما بیاید و ما را از این همه رنج و درد برهانند...

در جریان تمام این شکنجه‌ها آنچه که بیشتر نفرت هر فرد انسانی را که شایسته مقام انسانی است بر می‌انگیزد روش چندتن از پزشکان بود که بعات همکاری با پلیس بزرگترین توهین را بمقام و شخصیت پزشکها و بمقام علمی و پزشکی وارد کردند. برای مثال دو نمونه را ذکر میکنیم: نمونه اول مربوط بپزشکی است از پزشکهای قلنونی دادگستری در سال ۱۳۳۳ که در اثر انعکاس شدید داستان شکنجه‌ها قبل از دستگیری افسران مأمور معاینه دوتن از کسانی که مورد شکنجه قرار گرفته بودند شد. وی پس از معاینه اعلام داشت که در بدن آنها آثار شکنجه دیده نشده فقط جوشهائی دیده شده که ممکن است يك عارضه پوستی باشد! خود همین موضوع نشان میدهد که دستگاه قضائی ما چگونه و تا بکجا تحت سیطره دستگاه پلیس قرار گرفته است! یکی دیگر از این پزشکان مأمور نظارت در شکنجه‌ها بود. وی نبض شخصی را که در زیر شکنجه

می افتاد در دست می گرفت و همینکه او را در خطر مرگ میدید علامت ایست میداد. مجروح رابه بیمارستان میبرد. زخمها را مرهم مینهاد تا اورای برای شکنجه بعدی آماده کند. منظور از این روش اهریمنی آن بود که شخص را در اثر شکنجه طولانی در هم بشکنند و قبل از مرگ او را وادار بتسلیم نمایند!

ط - منع ملاقات بازندانیان: همانطور که قبلا هم اشاره شد در تمام دوران شکنجه

و حتی گاهی تا لحظه اعدام به زندانیان اجازه ملاقات با کسان خود نمیدهند. این فشاری که بزندانان وارد میشود عملا سبب محرومیت وی از حق قانونی او در تعیین وکیل و دفاع او میگردد. این موضوع بطور روشن در دفاع خسرو روزبه منعکس میباشد.

خسرو روزبه را اینک جهانیان خوب میشناسند. وی یکی از قهرمانان نامدار حزب و یکی از مفاخر میهن ما میباشد. داستان زندگی - مبارزه - محاکمه - و مرگ روزبه یکی از حوادث حماسی کم نظیر تاریخ پر افتخار حزب ما را تشکیل میدهد. با همه محدودیتهائی که دادگاه برای او قائل شد - وی توانست صحنه دادگاه را بجلسه محاکمه رژیم خونین شاه مبدل کند و بدفاعیه خود جنبه اعدانامه ای علیه مفاسد این رژیم بدهد. وی در مقدمه دفاع خویش در دادگاه بدوی در زمیته منع ملاقات چنین میگوید:

« من اینک بیش از نه ماه است که در شرایط خاصی زندانی انفرادی بدون ملاقات هستم. چند درجه دار بنوبت در اطلاق من کشیک میدهند. حتی پس از نه ماه اجازه ندارم بمستراح بروم. در این مدت حتی یک دقیقه هم هواخوری بمن نداده اند و اشعه آفتاب بر یک سانتیمتر مربع از بدن من و برای مدت یک دقیقه نتابیده است. آیا شرایط زندان انفرادی این است؟

« مسئله ملاقات با مسئله دفاع من بستگی دارد و ناچار هستم در تأکید نامه های که بدادگاه نوشته ام توضیح بدهم که کمترین زیان ممنوع بودن ملاقات من با خویشاوندان این است که حتی از ۲۵ نفر وکیل مدافعی که صورت داده بودم بیک نفر آنها قبول وکالت نکرده. اگر من اجازه ملاقات داشتم بدون تردید خویشاوندانم نزد وکلای مورد نظر میرفتند از آنها خواهش میکردند. حتی اگر مطالبه حق الوکاله مینمودند تا آنقدر که مقهور بودم میپرداختند و لااقل نظر موافق چهار پنج نفر را برای دفاع من جلب مینمودند. . . آیا میتوان گفت که حتی سرگرد ابوالقاسم روزبه برادر تنی من هر قدر مخالف عقاید و نظرات من هم باشد از دفاع من شانه خالی خواهد کرد؟ من شك ندارم که لااقل او وکالت من را می پذیرفت و اکنون که در دادگاه حضور ندارد مسئله سلب حق تعیین وکیل را

بخوبی محرز میکند .

ی - شرایط زندانها : از شرایط داخلی سلولهای زندان اطلاعات کلی و مخوفی در دست است . این زندانها عموماً فاقد کوچکترین شرایط بهداشتی میباشند . در زندانهای عمومی اکثراً پانزده شانزده نفر را در يك سلول کوچکی جای میدهند . موقع خواب اکثراً مجبورند پلها را زیر شکم جمع کنند که جا برای همه باشد . وضع زندانهای انفرادی از اینهم دشوارتر است . رساله دفاعیه خسرو روزبه که از بین تمام پروندههای سیاسی یگانه دفاعیه است که دسترسی به متن آن ممکن شده است در زمینه وضع داخلی این سلولها تصریحاتی دارد . در اینجا چنین میخوانیم :

ه زندان من در حقیقت شبیه حجره ایست از یکی از حمامهای سابق - فقط يك در دارد که باطلق دیگر باز میشود و در آن اطلاق نیز بنوبه خود بيك دالان سر بسته باز میگردد و بدین ترتیب میتوان با جرأت گفت که هنوز قسمتی از هوای هشتاد سال پیش که هنگام طلق زندان این اطلاق در آن محبوس گردیده است و از سینه ای بسینه دیگر انتقال یافته است با تمام خواص اکتسابی خود وجود دارد و بکرات بافتنهای ریه مرا آزار داده است .

ک - کشتارهای دسته جمعی : جنایاتی که دستگاه انتظامی شاه علیه زندانیان سیاسی

مرتکب گردیده گاهی بصورت دسته جمعی درآمده است . برجسته ترین نمونه آن فاجعه خونینی است که در زندان رشت رخ داده است .

در روز ۲۸ مرداد تسلط دار و دسته شاه بر شهر رشت به آسانی صورت نگرفت . این شهر دو سه بار بین مردمی که برای حفظ حقوق انسانی خود مبارزه میکردند و جلادان مسلحی که مأموریت سرکوبی آنها را داشتند دست بدست گشت . این نبردها یکی از فصول درخشان تاریخ مبارزات مردم ایران را در برابر نظم فاشیستی شاه تشکیل میدهند . اما این نیرو در زمینه غیر متسلوی جریان داشت . درخیمان شاه تا دندان مسلح بودند . سو انجام مقاومت مردم در هم شکست . عده کثیری بزندان افتادند . شکنجههای انفرادی آنها اولیاء زندان را اقتناع نمیکرد . در پی آن بودند که انتقام دسته جمعی شدیدی از این اسیران فداکار بگیرند بنا بر این توطئه علیه آنها تکوین شد . در یکی از شبها چند تن از اشرار حرفه ای که بطل مختلف جزائی از قبیل قتل - دزدی - راهزنی و غیره در زندان بسر میبردند از طرف جلادان با اسلحه سرد و تعلیمات کافی مسلح گردیدند و وارد بند زندانیان سیاسی شده شروع بتعرض کردند . زندانیان سیاسی که زمینه يك توطئه تبهکارانه را در این برخورد احساس میکردند برام کردن آنها کوشیدند . اما بی فایده - تعرض به تجاوز منتهی گردید . صدای آنها بعریده و دشنام بلند شد . زندانیان سیاسی ناچار در

صد دافع بر آمدند. در همین لحظه دستجات مسلح پلیس و سرباز که در بیرون منتظر این علامت بودند بدرون ریختند. اوباش آنها خود را از آن محوطه به خارج افکندند و از جلو چشم پلیس ها بسوی بند های دیگر دویدند. با این ترتیب چنین می نمود که ناله خاتمه یافته و دیگر موجی برای دخالت نیروهای مسلح باقی نمانده است. اما این نیروها با قساوت حیوانی زندانیان را بیاد گلوله گرفتند. پاسبانانی که یکایک زندانیها را میشناختند نقش جنایت آمیز و حساب شده ای را اجرا کردند. افراد معینی از زندانیان هدف گلوله این افراد مسلح و لجام گسیخته قرار گرفتند. در آن شب شوم در حدود ۱۲ نفر از زندانیان سیاسی مقتول و عده بیشتری بسختی مجروح شدند که بعضی از آنها بعدها بعلت خونریزی زیاد جان دادند. اعلامیه‌ای که فردای آنشب از طرف فرمانداری نظامی صادر گردید یکی از شرم آور ترین اسناد فساد این دستگاه جنایت بود. در این اعلامیه چنین گفته شده بود که زندانیان رشت قصد شورش داشته و میخواسته‌اند اسلحه‌های پاسبانها را بریابند ولی نیروهای امدادی بموقع رسیده و غائله را خوابانده‌اند! مطبوعات تحت سانسور جز اینکه این اعلامیه را منتشر ساختند حتی یک کلمه هم نتوانستند در اطراف این فاجعه حرفی بزنند. مقامات قضائی نیز که تحت سیطره دستگاه ارتش قرار داشتند بنحو ننگین و عجز آمیزی سکوت کردند!

قانون شکنی در زمینه انتخابات پارلمان جریان سه دوره انتخاباتی که در شرایط تسلط رژیم کودتا در ایران صورت گرفته است از لحاظ دخالت مستقیم و آشکار مقامات دولتی و مأمورین انتظامی و نقض کلیه حقوقی که قانون اساسی ایران و همچنین قسمت اول ماده ۲۱ اعلامیه حقوق بشر برای انتخاب کنندگان در نظر گرفته است در نوع خود وضع تقریباً استثنائی داشته است. انتخابات دوره هجدهم با چنان اقتضاحاتی توأم بود که بی پروائی و گستاخی باند سیاه حکومت شاه را در توسل یکایک روشهای ترور و اختناق بر ملا میساخت بدون اینکه در مطبوعات آن ایام عکس العمل نامطلوبی بوجود آورد. در حقیقت مطبوعات آن ایام تمام این اعمال قانون شکنانه و فاشیستی را بمنزله یک جریان عادی تلقی میکردند و هیچ چیز خلاف قانون در این تجاوز هائی که علیه حقوق اساسی مردم بعمل می آمد نمیدیدند. بر جسته ترین نمونه این وضع را ما در دست داریم.

در جریان انتخابات دوره هجدهم هنوز سازمان حزب توده ایران از هم پاشیده نشده بود. هنوز این حزب مقتدر و با نفوذ بود. هنوز مبارزات متشکل آن علیه دستگاه جابر و فاسد حکومت کودتا قطع نشده بود. ولی در طرف دیگر حکومتی ورزیمی قرار داشت که جز قهر و غلبه - اعمال زور و سر نیزه بهیچ اصل دیگری معتقد نبود. تنور مظالم و

قانون شکنیهای این حکومت بعلت احتیاج شدید بسرکوبی مردم ایران و تشکیل یک مجلس بکای عبید و خاکسار روز بروز داغ تر و سوزان تر میشد. رأی دهندگان نه تنها میبایست از هفتخوان نظارت شدید مأمورین انتظامی بگذرند تا خود را پیلای صندوق برسانند بلکه در اینجا نیز در معرض تفتیش گستاخانه قرار میگرفتند. در هر حوزه انتخاباتی در کنار اعضاء انجمنهای نظار دسته ای از اراذل و اوباش وابسته بمقامات انتظامی مستقر بودند. اینها مأموریت داشتند که آشکارا و در ملا عام آراء رأی دهندگان را بازرسی کنند. آنها علنا جیب بغل واردین را میکاویدند که کسی صورتهای دیگری بجز صورت نامزدهای رسمی دولت در نهان با خود نیلورده باشد. ورقه آراء را از دست واردین میگرفتند و نگاه میکردند و پس از اطمینان باینکه هیچ اسم نابابی در آنها ذکر نشده است یا خود آنها بصندوق می افکندند یا اجازه میدادند صاحب رأی ورقه خود را بصندوق افکند. اگر کسی بخود جرات داده و نام افراد دیگری را در این فهرست وارد کرده و یا فهرست دیگری در نهان با خود آورده بود که بصندوق بینگند در برابر چشم اعضای هیئت نظار مورد حمله اوباش قرار میگرفت. در زیر مشت و لگد آنها می افتاد و تمام بدنش در اثر ضربات وارده کوفته و مجروح میشد. آنگاه جسد نیم جان او را از آنجا خارج میکردند. بیک مغازه سلمانی میبردند و دستور میدادند تا بعلامت ننگ و افتضاح وسط سر او را بتراشند و او را با این حال بوسط خیابان رها میکردند. افراد این باند سیاه دستور داشتند که هر جا بچنین افرادی با وسط فرق تراشیده مصادف شوند او را بیازارند. مورد تحقیر و توهین قرار دهند و از هیچ گونه تعرضی نسبت باو خودداری ننمایند. از اینگونه افراد باسرهایی از وسط تراشیده شده و در حالیکه در زیر دست سلمانی بسر میبردند عکسهایی جالبی در جراید آن زمان گراور و منتشر گردید و تنها توضیحی که از طرف روزنامهها راجع باین اعمال افتضاح آمیز داده میشد آن بود که گویا این افراد در کار انتخابات در صدد اخلال، برآمده و از طرف مردم مجازات شده اند.

مجلس هیجدهم بدین ترتیب و کاملا مطابق تمایلات و نقشه های حکومت شاه و از بین مطیع ترین و بی شخصیت ترین افراد دستچین و ترکیب شد. باینچنین مجلس زیور وفادار اختیاری بود که قرارداد کنسرسیوم نفت برای تصویب تسلیم گردید. با وجود این برای جلوگیری از هر نوع چوز و چرای احتمالی لایحه قرارداد طی یک ماده بمجلس آورده شد. مجلس با این ترتیب هرگونه امکان و مجال را برای کوچکترین بحث درباره ماهیت قرارداد از دست داد. تنها کاری که میتوانست انجام دهد آن بود که مثلا بمنظور تصویب ماده واحده ای که از مضمون و محتوی آن هیچ اطلاع صحیحی نداشت از جای برخیزد و با رأی

موافق خود آنرا تأیید کند تا از گزند هرگونه خشم و غضب و لینعمت خود مصون بماند و مورد سوء ظن سازمان پلیسی و انتظامی قرار نگیرد!

مجلس نوزدهم عملاً دنباله مجلس هیجدهم بود. انتخابات این دوره در شرایطی انجام میگرفت که سازمان حزب توده ایران از هم پاشیده شده بود. دستجات و محافل ملی دچار تشتت و تفرق گردیده بودند. در سراسر جریان انتخابات هیچگونه مبارزه‌ای نمیتوانست صورت گیرد. حکومت کودتا بنحو مرگباری مسلط گردیده بود و شرایط جهانی نیز حکومت کودتا را در جهت استقرار هرچه بیشتر آن تقویت میکرد. مردم هیچگونه رغبتی برای شرکت در امر انتخابات از خود نشان نمیدادند. سکوت و سکون گورستان سراسر جریان انتخابات را در خود فرو برده بود. بدین نحو حکومت کودتا اینبار با درد سر نسبتاً کمتری توانست مجلسی طبق دلخواه خود تشکیل دهد.

ولی در استان انتخابات دوره بیستم تغییرات نسبتاً عظیمی در مجموع شرایط جهانی و داخلی ایران رخ داده بود. امواج پیاپی اعتصابات کارگران - تظاهرات روز افزون دانشجویان دانشگاه که دامنه آن در داخل و خارج از ایران گسترش زیادی یافته بود با همه تلفاتی که در بر داشت و علیرغم خشونت خونخوارانه‌ای که برای درهم شکستن آنها بکار رفت - باز فتوری در ارکان سیطره مطلق حکومت کودتا ایجاد کرد.

تحولات و انقلابات پیاپی در نقاط مختلف جهان - برچیده شدن بساط سلطنت فیصل در عراق - گسترش نهضت ضد استعماری در ژاپون - قیام دانشجویان کره که سر انجام دیکتاتور بد فرجام آن سامان را مجبور کرد که با وجود حمایت جدی ارتش امریکا فرار را بر قرار ترجیح دهد - قیام ترکیه و ازهم پاشیده شدن بساط قدرت بیار و مندرس دو همپالکی دیگر شاه در ترکیه - وی را باین نتیجه رسانیده بود که ادامه قدرت نمائی مطلق و تکیه بحکومت جنگل نمیتواند برای آینده او اطمینان بخش باشد. در دستگاه لزوم قطعی اندکی عوانفریبی و تظاهر بدموکراسی بمنظور فریب افکار عمومی تا حدودی احساس میشد. آنچه این احتیاج را تشدید میکرد روش سنجیده و منطقی حزب توده ایران بود که از طرفی با اتمام قوا با افشاء ماهیت ضدملی و ضد دموکراتیک حکومت شاه پرداخت و از طرفی شرکت مؤثر در انتخابات را بمنظور هرچه بیشتر افشاء کردن این حکومت بهمه پیروان و طرفداران خود توصیه نمود و در عین حال ایجاد یک جبهه متحد با جبهه ملی و سایر نیروهای ملی و آزادیخواه و توحید مبارزات را در راه تأمین آزادی انتخابات بانهلسفارش کرد و دکتر مصدق را بمنزله حلقه زنجیر این وحدت - بمنزله کاندید تمام طبقات و دستجات

ضد استعماری مردم معرفی کرد .
در یکی از اعلامیه هلی حزب گفته شده بود که در شرایط اختناق آور کنونی و با توجه بتقلبات انتخاباتی راه یافتن عناصر ملی بمجلس امکان پذیر نیست ؛ ولی توافق همه نیروهای آزادیخواه در کاندیداتوری دکتر مصدق مجالی برای افشاء هر چه بیشتر ماهیت رژیم کودتا بدست خواهد داد .

بموازات این سر و صدا ها - در داخل ایران نیز پس از سالها سکوت نغمه هائی علیه فشار استبداد حکومت کودتا بلند گردیده بود . روزنامه صدای مردم که خود یکی از طرفداران حکومت کودتا بود اینک با لحن یأس آلوده ای از هرگونه امکان تأمین آزادی انتخابات چنین نوشت :

«آنقدر موضوع انتخابات در نظر مردم مبتذل شده که دیگر کسی پایب نیست که انتخابات کی شروع میشود و کی پایان می یابد . اگر عده ای داوطلب و کالت را استثناء کنیم از بیست میلیون مردم این مملکت حتی ده هزار نفر هم در بند انتخابات نیستند اگر انتخابات بهمان صورت ادوار اخیره باشد نه مردم و نه کسانی که نمیخواهند تحمیل بمردم گردند در انتخابات شرکت نخواهند نمود و دو حزب رسمی موجود باسانی موفق خواهند شد نمایندگان خود را از صندوق بیرون بیاورند . ولی این نحوه انتخابات را دیگر دنیا تحمل نمیکند و شایسته نیست همان نوع انتخاباتی که قبل از شهریور ۱۳۲۰ انجام میشد و فاصله عظیمی بین مردم و مجلس ایجاد کرده بود تکرار شود .»
روزنامه دنیا نوشت :

«آنچه از هم اکنون میتوان گفت این است که مجلس بیستم نیز مانند مجلس نوزدهم اثر وجودی نخواهد داشت مجلس بیستم مانند یک وزارتخانه تشریفاتی است که اعضای آن حق حضور سه روز در هفته در محل کار خود دارند»
نتیجه همه این سر و صدا ها و عوامل گوناگون آن شد که شاه خود را ناگزیر بتظاهر در حمایت از آزادی انتخابات دید و ضمن یک جلسه مطبوعاتی بامید اینکه بتواند تسکینی در افکار برانگیخته شده عمومی حاصل کند با اشاره به روش حزب توده ایران در انتخابات چنین گفت :

«در اوایل اردیبهشت امسال نشریه ای که اینها (حزب توده ایران) در اروپا چاپ میکنند دیدم . در این نشریه میگوید : ما خودمان تشکیلاتی نداریم ، ولی بهمه توصیه میکنیم برونند بجناب دکتر مصدق رأی بدهند و از حالا هم ما بتمام مراجع داخلی و خارجی و سازمان ملل اعلام میکنیم که انتخابات ایران مغشوش است»

در این باره وارد بحث نمیشویم که شاه با گستاخی شاهانه عبارت «ما خودمان تشکیلاتی نداریم» را از زبان اعلامیه حزب توده ایران جمل کرده است. آنچه شایان توجه میباشد نگرانی و ناراحتی خاصی است که از اظهارات شاه در قبال بیانیه حزب توده ایران مبنی بر کنفیدانتوری دکتر مصدق مستفاد میشود. باین جهت شاه بدین منظور که نظر حزب توده ایران را رد کرده و افکار عمومی را فریب داده باشد بگفته خود چنین ادامه میدهد:

«از حالا من امروز میخواهم این را بگویم که همانطور که اطلاع دارید انتخابات ایران بزودی شروع میشود. ما دارای دو حزب هستیم که اینها با یکدیگر مبارزه حزبی خواهند داشت. ولی حتماً دستور خواهم داد انتخابات آزاد باشد... و این را هم بدانید که از این تصمیم دموکراتیک ما اگر کسی بخواهد سوء استفاده کند بحکم قانون مجال و فرصتی بجا داده نخواهد شد.»

نکات اساسی که از این بیانات مداخله جویانه شاه در امور سیاسی کشور مستفاد میشود چنین است:

۱ - بیان شاه تأیید ضمنی این مطلب است که انتخابات دوره های قبل از آن آراه نبوده و مجلس هایی که در زیر سر نیزه حکومت نظامی و سازمان امنیت تشکیل شده اعتبار قانونی نداشته اند. این عین همان چیزی است که از طرف بعضی از مطبوعات در کلیه انتخابات گذشته در میان گذاشته شده بود.

۲ - معلوم میشود که آزادی انتخابات در جیب مبارک شاهانه است که هر موقع مقتضی بدانند آن را (البته در قلمرو حرف و ادعا) بمردم اعطاء کنند و هر موقع اراده ملوکانه وی قرار گرفت آزادی «اعطائی» را منترود دارد. و بدین ترتیب اصول مشروطیت و موازین قانون اساسی تا بعد صفر تنزل میکنند.

۳ - از بیانات شاه بخوبی استنباط میشود که وی همان «آزادی» ادعائی انتخابات را هم تنها در چهار چوب موجودیت دو حزب درباری ملیون و مردم در نظر گرفته و میخواسته است مبارزه جناحی دو تن از چاکران آستان خود را که هر دو افتخار خود را در غلامی و خاکساری او میدانند بحساب آزادی مبارزات انتخاباتی بگذارد. و بمنظور تأمین این نظریه است که از همان اولین قدم میکوشد بفهماند که در خارج از این کمندی مبارزه دو حزبی هیچگونه حرکت و جنبشی مجاز نخواهد بود. شاه بدین ترتیب محافل دموکراتیک و ملی را از این دایره کنار میگذارد و بطور سر بسته بآنها اخطار میکند که از آن پس نیز همچنان تمام قدرت دولتی بر سر راه آنها قرار خواهد داشت.

در توجیه و توضیح همین نکته اخیر بود که دکتر اقبال نخست وزیر وقت در آخرین جلسه مجلس شورا در تاریخ نوزدهم خرداد ۱۳۳۹ با تأکید تمام اعلام داشت :

«انتخابات دوره بیستم آزاد است . شاهنشاه در این باره کراراً تأکید فرموده‌اند . منم قول میدهم که انتخابات صد در صد آزاد خواهد بود . ولی دیگر ملت ایران اجازه نخواهد داد که رفراندوم‌چیها و آنها که میخواستند رژیم مملکت و اساس کشور را درهم ریزند بمجلس راه یابند . من در مبارزه انتخاباتی خود پرونده همه توده‌ایها را که بشاه و کشور خیانت کرده‌اند باز میکنم و آنها را که روزنامه علیه شاه و مصالح وطن ما منتشر کرده‌اند و امروز میخواهند بعنوان وکیل اقلیت بمجلس راه یابند میخوانم و تا بتوانم نمیگذارم پلی یک توده‌ای خائن بشاه و وطن بمجلس راه یابد»

آزادی من در آوردی عجیبی بود . در درون چهار دیواری این آزادی شاه و مشتی اطرافیان و چاکران او قرار میگرفتند . اکثریت قاطع مردم - همه آنها که برفراندم دکتر مصدق جواب مثبت داده بودند و اکثریت قاطع رأی دهندگان را تشکیل میدادند - حزب توده و همه سازمانهای دموکراتیک و محافل ملی در خارج از حدود و نفور این «آزادی» باقی میماندند . با همه این احوال محاسبه شاه و دکتر اقبال بکلی غلط و نسنجیده از آب درآمد . صحت روشی که حزب توده ایران در پیش گرفته بود - و سیاست مثبت و فعال سایر محافل ملی - طبقات مختلف مردم را بمیدان مبارزات انتخاباتی کشانید . در این میان برخی جناحهای مختلف دستگاه حاکمه با استفاده از شرایطی که پدید آمده بود در جریان این مبارزات وارد صحنه شدند و چون اطلاعات نسبتاً عمیقتری از جریانهای پشت پرده داشتند مفاسد این جریان را بروی دایره ریختند . در این میان نهضت مقاومت ملی ضمن اعلامیه‌ای طی شانزده ماده قسمت مهمی از تقلبات - قانون شکنیها و جرایم انتخاباتی دولت را افشاء کرد . و بدین ترتیب تأثیر روز افزون مبارزه محافل دموکراتیک و ملی در جریان انتخابات مبدل بعامل مهمی گردید که شاه و دستگاه حکومتی وی نمیتوانست آنرا نادیده بگیرد . در این میان در وضع مطبوعات نیز تا حدودی تحولاتی بوجود آمد . دوران سکوت مطلق و اختناق کامل مطبوعات نیز در اثر مجموعه این مبارزات خاتمه یافت . از آن پس برخی از روزنامه‌ها امکان آنرا یافتند که معایب و نواقص دستگاه دولتی را بدون وارد شدن در علل و موجبات اساسی آن مورد بررسی و انتقاد قرار دهند . شاه و سازمان امنیت وی دیگر نمیتوانستند این اندازه آزادی عمل محدود را از پاره‌ای جرائد سلب کنند . ولی از همان آغاز امر این تفاهم خود بخودی بین مطبوعات مزبور و دستگاه پلیس وجود داشت که آنها فقط در انتقاد برخی مظاهر خارجی فساد رژیم آزادی بحث و انتقاد دارند . آنها مجاز

نیستند و نمیتوانند حتی يك كلمه هم در باره منشاء مفاسد یعنی دربار سلطنتی و حکومت کودتا بقلم بیاورند . برعکس وظیفه دارند تمام روشهای تبهکارانه شاه را تأیید کنند . از شاه دفاع کنند . از او بمنزله منشاء خیرات و برکات . مظهر آزادی و عدالت یاد کنند و برای قبایح حکومت او که دیگر قابل پرده پوشی نیست ابزار و آلات این حکومت را مورد حمله قرار دهند . بدین ترتیب بود که فساد انتخابات در صفحات جرائد منعکس گردید . معهذاهم کس میدانست وقتی اقبال بمنزله عامل این فساد مورد حمله قرار میگردد و کوبیده میشود در حقیقت فساد رژیم شاه است که برملاء میگردد . زیرا اقبال وجانشین او جز چاکران مطیع و فرمانبرداری که نقشه های تبهکارانه شاه را بموقع اجرا میگذارند چیز دیگری نیستند . چون دکتر اقبال خود را درقبال چنین وضعی مشاهده کرد بناچار در یکی از نطقهای تبلیغاتی خویش بابتی پروائی گستاخانه ای آخرین حرف خود را زد : «خائنین نشاننداری مانند توده ایها . . . و مصدقیها و همکاران آنها اگر اکثریت هم بدست آورند نمیتوانند وارد مجلس شوند .»

اما هیچیک از این اشتباهها و تهدیدات نتوانست موج مبارزه ای را که شروع شده بود فرو نشاند . والبنه این مبارزه هر روز بیش از روز پیش گسترش مییافت . شاه خود را در مخمصه پردرد سری میدید . تیری از شصت رها شده و آبی از قدح ریخته بود . هر روز که میگذشت گوشه ای از فساد جریان انتخابات برملاء و افشاء میشد . جز این نیز نمیتوانست باشد . از طرفی شاه میخواست مردم را با هیاهوی آزادی انتخابات در چهارچوب فعالیت دو حزب وابسته بدربار سلطنتی بفریبد و از طرفی فهرست کاندیداهای مجلس بیستم تماماً بر طبق دستور او از طرف دکتر اقبال تهیه شده بود و این واقعیت دیگر حتی برای عقب مانده ترین قشرهای مردم نمیتوانست راز پنهان باشد .

کار اقتضای بالا گرفت . با همه دقت و سخت گیری سازمان امنیت باز مبارزه مردم علیه قانون شکنی های دکتر اقبال خواه و ناخواه مردم را متوجه منشاء اصلی فساد یعنی دربار سلطنتی و شاه میکرد . شاه برای نجات خود از این بن بست راهی را برگزید که همه شاهان نظیر او برمیگزینند . یعنی ترجیح داد نوکر مطیع و با وفا و فرمانبرداری چون اقبال را فدای حیثیت خود کند و چنین وانمود سازد که گویا تمام مفاسد ناشی از این شخص بوده است . باین جهت با ناجوانمردی خاص خود او را مرخص کرد و انتخابات را ابطال نمود درحالیکه هر کودک دبستان میتواند بفهمد که با رفتن اقبال و با آمدن دیگری بجانشینی او هیچ چیز تغییر نخواهد کرد .

واقعیت نشان داد که تغییر افراد هیچ تغییری در ماهیت این دستگاه آکنده از

فساد و تجاوز نمیدهد. شریف امامی که از طرف شاه بجانشینی اقبال تعیین گردیده بود نیز تظاهرات معلمین را بگلوله بست. انتخاباتی که بدست او انجام شد مفتضح تر و رسواتر از انتخابات دکتر اقبال بود. گرچه مبارزات مردم در يك دو مورد منتهی به پیروزی شده و يك دو تن افراد «ناباب» را بمجلس بیستم فرستاده بود ولی در سایر موارد یعنی در مورد اکثریت قریب باتفاق نمایندگان دخالت مستقیم دستگاه دولتی بوسیله جعل - تزویر - تقلب و قانون شکنی بمنزله يك قاعده کلی نظریات شاه و دولت دست نشانده او را به کرسی نشانیده بود. باین جهت دامنه نارضایتی بالا گرفت. بعضی از نطقها در مجلس از طرفی اقتضاحات انتخابات شریف امامی را برملا ساخت و از طرفی نشان داد که علیرغم همه قانون شکنی ها و جرائم انتخاباتی مجلس بیستم دیگر آن مجلس آرام و يك دست گذشته نخواهد بود. روزنامه کیهان بمنزله اخطار و بیدار باش نوشت که مجلس بیستم دیگر نقش يك عامل بی تأثیر را بازی نخواهد کرد و در قبال حوادث ساکت نخواهد ماند. در چنین حالتی شاه خود را ناگزیر به عقب نشینی تازه ای دید تا خود را برای دورخیز و پیشروی آماده کند. شریف امامی نیز بدنبال دکتر اقبال از کار برکنار گردید و دکتر امینی - یکی از گردانندگان اپوزیسیون - وزیردارائی کابینه زاهدی وعاهد قرارداد کنسرسیوم قدم بعرصه گذاشت

زمامداری دکتر امینی با سروصداهای زیادی توأم بود. این سرحلقه دون کیشوت‌های معاصر کشور ما در آغاز امور سعی کرد يك قیافه انقلابی بخود بگیرد. با ژستهای يك رجل مصلح وارد معرکه گردد و قیافه خود را در پس يك رشته وعد و وعیدهای طلائی و فریبنده پنهان سازد. دکتر امینی که میزان مخالفت افکار عمومی مردم را با مجلس بیستم میدانست برای اینکه نشان دهد برای این افکار ارزشی را که شایسته آنست قائل است شاه را وادار به صدور فرمان انحلال مجلس کرد.

با همه این احوال قیافه حقیقی او برای مردم ناشناس نبود. همه میدانستند چه رشته هلی استواری او را از یکطرف بامحافل امپریالیستی و از طرف دیگر با دربار سلطنتی و شاه مربوط میسازد. با توجه بماهیت حکومت شاه و گذشته ننگین و خیانت بار دکتر امینی حدس این مسئله دشوار نبود که این عقب نشینی هرگز دلیل آن نیست که شاه ونخست وزیر او در برابر تمایلات مردم سر فرود آورده اند. میشد حدس زد که شاه طبق سیره دیرین خود اگر اکنون بالضروره يك قدم از برابر مردم عقب نشسته است با تمام امکانات خود در انتظار فرصتی است که با اجراء توطئه های نوین چندین قدم جلو تر بگذارد. دولت دکتر امینی در روزهای اول از مبارزه با فساد - از اجرای اصلاحات - از استقرار آزادی و

دموکراسی - از اصلاح ارضی که در سراسر اصلاحات دیگر قرار دارد دم زد . سخنگری رسمی دولت او وعده داد که عنقریب بنای اصول فردالینته و مناسبات عقب مانده و قرون وسطائی آریایی-رعیتی را برهم خواهد زد و طرح نوی متناسب با ترقیات دنیای معاصر پی خواهد افکند . اما طولی نکشید که تمام ادعاها پس گرفته شد . تمام این وعده هلی فریبنده مسترد گردید ؟ سخنگوی دولت دستور داده شد که فتوای را بکنار بگذارد . دکتر امینی در یک مصاحبه مطبوعاتی البته بقصد تیرنه شاه از تمام خیانتها و جنایاتی که در دوران حکومت کودتا در زیر نظر او رخ داده بود شاه را میرا از مسئولیت اعلام کرده و کوشیده بود این فکر را در مردم تلقین کند که شاه گویا دخالتی در جریان حوادث ندارد ولی خیلی زود ناگزیر گردید که حرف خود را پس بگیرد و مانند ساف خود دکتر اقبال اعلام کند که او هم یکی از چاکران شاه است و بقای دولت او صرفاً بسته است به رضایت شاه ! او که در زمینه برنامه اصلاحات ارضی برای اینکه دل مردم را با حرف بدست آورد قیافه را در مقابل مالکین صاحب قدرت که تکیه گاه طبقاتی رژیم شاه هستند باخته بود خیلی زود در صدد ترمیم وضع برآمد و استغفار کثان بانها فهماند که وی هرگز در آنچه که گفته جندی نبوده - هرگز جسارت دست درازی بامتیلازات مالکین از او سر نخواهد زد و خود او هرگز از آنها جدا نبوده و جدا نخواهد شد .

اما بزرگترین توطئه تبهکارانه مشترک شاه و دکتر امینی در زمینه انتخابات بر ملا گردید . دکتر امینی که خود و شاه را از شر مجلس راحت کرده بود بتدریج مفاسد خائنانه خود را آشکار ساخت - در ابتدای کار بهزاران بهانه متوسل شد تا دوره فترت را هر چه طولانی تر کند . یک روز بعنوان اینکه قانون انتخابات ناقص است و میخواهند آنرا تنقیح کنند - یکروز بنام اینکه گویا مایلند انتخابات آزاد و بی تقلب انجام بگیرد و فقط در صدد پیدا کردن راهی برای انجام اینچنین انتخاباتی هستند بلوره فترت ادامه دادند . وقتی دیدند مردم بهمه این بهانه ها پوزخند میزنند - وقتی دیدند این صدا از در و دیوار بلند است که مسئول تمام قانون شکنیها - بی نظمی ها و جعل و تنویر ها و زورگوئیها منحصرأ خود دستگاه دولتی است - وقتی این واقعیت دیگر ورد زبان همه بود که ماده تمام این مفاسد در ماهیت وجود رژیم کودتا مخمر است - وقتی کمپانی شاه - امینی یقین کردند که همه کوششها برای فریب و اغفال مردم بوسیله تفلاعر آزادی و دموکراسی و انقلابیگری و اصلاح طلبی بشکست مسلم منتهی گردیده است - و این حقیقت دیگر قبل پرده پوشی نبود که در رأس این باند سیاه تبهکار و جمال و قانون شکن شخص شاه قرار گرفته است - خلاصه وقتی باعلنی شدن همه این حقایق هولناک ادامه فترت تحت این

مردم و باین بهانه دیگر دشوار بنظر میرسد آنگاه درصدد تروتنه تازهای برآمدند تا انتخابات را بکلی موقوف و مجلس را از اصل تعطیل کنند و هرگونه اقدامی را برای شروع انتخابات بموقوف موقوف سازند که تمام هسته های نهضت را در هم کوبیده و راه تعطیل اراده شاه بر مردم را باز دیگر بسلوب دوره هجدهم و نوزدهم هموار ساخته باشند. باینجهت بود که از طرفی یکبار دیگر سازمان امنیت دست دستبرد تازه ای علیه مردم زد - نود تن از افراد میهن پرست و آزادیخواه را در اسفهان به بند و زندان کشید و آنهمه سر و صدا در پیرامون موضوع براه انداخت و باز دیگر سخن از خرنریزی و اعدام و کشتار بمیان آورد تا هم از مردم بطور کلی زهر چشم بگیرد و هم با هر دوز و کدکمی شده در این ماجراهای جنبه ملی را نیز بیابان بکشد و این جنبه را نیز درهم بکوبد و زمینه نهضتی را که در حال تکوین است بکلی از بین ببرد - و از طرفی توطئه خائنانه خود را علیه بقایای مشروطیت نیمه جان و مثله شده بحد کمال رسانیده و آخرین برگ خود را بمنظور تعطیل مشروطیت برای یک مدت نامحدود و رهنامی خود از در سرچنگال انتخابات بر زمین زد .

جریان توطئه از چه قرار بود ؟ در ضمن یکی از مصاحبه های کذائی دکتر امینی در باره آغاز انتخابات و خاتمه دادن بدوره فترت از اوستوالاتی شد : دکتر امینی باشارلاتانیزم خاص خود جواب داد : « آقایان عجله نکنید . فرمان ملوکانه الان در جنب من است . متن آنرا منتشر خواهم کرد و آقایان مستحضر خواهند شد . »

وی با این بیان سراپا سفسطه و مبهم سر و ته قضیه را بهم آورد . و بعداً آنچه که وی عنوان « فرمان شاه » بآن داده بود انتشار یافت و معلوم شد سرایای این جریان از ابتدا تا انتها بر پایه تدلیس - تجاوزات جدید علیه قانون اساسی - جعل و تلویرهای تازه و توطئه نوین برای سلب حقوق اساسی مردم مبتنی شده است .

در جای دیگر راجع باین باصطلاح « فرمان » و دستبرد های راهزنانه ای که شاه بار دیگر بقانون اساسی زده است وارد بحث خواهیم شد و آنرا از لحاظ مبیانت صریحی که با قانون اساسی و موازین مشروطیت دارد مورد بررسی قرار خواهیم داد . در اینجا همیتقدر کافی است بگوئیم که دکتر امینی بوسیله یک مواضعه قبلی با شاه - نامه دفتر مخصوص را بعنوان فرمان شاه دستلویر تعطیل مجلس قرار داد و از آن پس موضوع انتخابات در مطبوعات ایران بمنزله یک موضوع منتفی شده تلقی گردید و با این ترتیب حکومت شاه گریبان خود را از درد سر انتخابات آینده و او بطور موقت رهنامید .

در واقع یکی از عوامل عمده که شاه را بارتکاب این جنایت تبهکارانه علیه قانون

اساسی و ادار کرد تجربه جریان انتخابات دوگانه دوره بیستم بود . این تجربه به شاه و حکومت کودتای او نشان داد که دوران تکیه انحصاری بسرنیزه برای اداره جریان گذشته است و وی با وجود دستگاه پلیسی و سازمان امنیت و قوای مسلح خود دیگر مانند دوره های هیجده و نوزده قادر بکنترل این جریان نخواهد بود و بخصوص غیر ممکن است بتواند از یکطرف با آزادی و دموکراسی و رعایت افکار عمومی مردم تظاهر کند و از طرفی بخواهد بهمان شیوه های دیرین بحکومت مطلقه و بلامنازع خود ادامه دهد . بن بستى که مبارزات قهرمانانه مردم برای این رژیم سیاه و فاسد ایجاد کرد شاه را مجبور ساخت لباس عاریت از تن خود بپوشد و از هر گونه تظاهر ریاکارانه بدموکراسی صرفنظر کند . ماسک خود را بکنار زند و بدست دکتر امینی بیکبارگی مشروطیت ایران را بدست تحویل بسپارد . این ضرورت جدیدی بود که شاه با پشتیبانی نیروهای مسلح خویش بر پیکر مشروطیت وارد میساخت .

۲ - شاننازهای قضائی و دادگاههای نظامی

یکی از فاجعه انگیز ترین شعبده های قضائی عصر ما در ایران که از مشخصات حکومت کودتای شاه بشمار میرود در وجود دادگاههای نظامی انعکاس مییابد . در سراسر دوران حکومت کودتا رسیدگی بکلیه اتهامات وارده بمتهمین سیاسی بدون استثناء باین دادگاهها بعنوان یگانه مرجع قانونی ارجاع گردیده است . مستند تمام این محاکمات قانون سیاه مصوبه سال ۱۳۱۰ تحت عنوان «قانون مقدمین برعلیه امنیت مملکت» میباشد . این قانون در بحبوحه قدرت شاه سابق وبمنظور درهم کوبیدن هرگونه امکان مقومتی از طرف مردم ایران در مقابل زد و بند های ضد ملی شاه سابق بدستور وی و توسط یک مجلس دست نشانده و سلوبالاختیار تصویب گردید . در شرایطی که قدرت مطلقه شاه سابق میهن ما را دچار اختناق کشنده ای ساخته و یک حکومت مطلقه ومتجاوز و بی پروا تمام مظاهر سلیسی واجتماعی میهن ما را در زیر سلطه خود گرفته بود . این قانون دراساس خود یا مصرحات قانون اساسی وموازن مشروطیت و اصول آزادی که از شرایط لاینفک حکومت مشروطه میباشد در تضاد است . بموجب این قانون هرگونه تفکر علمی درزمینه اقتصاد سوسیالیستی جرم شناخته میشود . این قسمت از مواد قانون مزبور بخصوص بامنشور ملل و اعلامیه حقوق بشر که آزادی وجدان - آزادی فکر و آزادی عقیده و مسلک سلیسی را با صراحت کافی خاطر نشان میسازد در تضاد است . اگر استناد باین قانون و معارضه با

افکار سیاسی مترقی تا قبل از تصویب اعلامیه حقوق بشر از طرف مجلس شورا تنها با مفاد اصول مشروطیت مغایرت داشت. پس از تصویب این اعلامیه طبعاً هیچگونه اعتبار قانونی برای آن باقی نمیماند و مادام که ایران خود را یکی از اعضای سازمان ملل و از حامیان اعلامیه حقوق بشر میدانند هرگونه توسل بقانون سیاه ۱۳۱۰ علیه مردم این کشور جرم مسلمی است علیه مبادی و موازین مربوط بسازمان ملل.

بهمچنین قانون مزبور هرگونه عقیده سیاسی واجتماعی را که باحکومت مطلقه شاه و استبداد سلطنتی مغایرت داشته باشد جرم میشناسد و این نیز نمیتواند با مفاد اعلامیه حقوق بشر سازگار باشد.

در زمان شاه سابق تعقیب و محاکمه افراد بموجب مصرحات این قانون از طرف محاکم دادگستری سورت میگرفت. ولی پس از کودتای ۲۸ مرداد و تسلط کامل قدرت نظامی بر همه مظاهر سیاسی واجتماعی میهن ما شاه از پدر خود قدمی فراتر نهاد و تعقیب تمام متهمین سیاسی را بعهده دادگاههای نظامی واگذار کرد و این قانون سیاه مانند تیغی که بدست زنگی مست بیفتد بیکباره تمام مبانی حقوق مدنی مردم را منهدم ساخت.

در مورد محاکم نظامی و نقش تبهکارانه ای که بدست آنها برای درهم کوبیدن نهضت نجات بخش مردم ایران اجراء گردید باید در دوزمینة جداگانه به بررسی پردازیم. اول در زمینة منشاء قضائی این محاکم و ماهیت آنها و دوم در زمینة نحوه عمل آنها.

الف - ماهیت و منشاء قانونی دادگاههای نظامی. ماهیت محاکم قرون وسطائی نظامی را با توجه ببعضی مواد قانون محاکمات ارتش مربوط به اصول تشکیلاتی آنها میتوان بخوبی باز شناخت.

در ماده ۳ قانون دادرسی ارتش هشت دادگاه برای رسیدگی بمسائل مختلف و با صلاحیت های مختلف پیش بینی شده است. تشکیل تمام این دادگاهها بدون استثناء و بر طبق صریح ماده ۲۱ قانون مزبور منوط باجاره و تصویب شخص شاه است. متن ماده مزبور چنین مقرر میدارد:

ماده ۲۱ - دادگاههای مشروحه در ماده ۲ بر طبق امر بزرگ ارتشتاران فرمانده تشکیل ومقر حوزه صلاحیت آنان در همان امر مصرح خواهد شد.

ماده ۲۴ این قانون تعیین رؤسا و قضات این دادگاهها را از بین افسران منوط بامر و موافقت شاه میکند بدین شرح:

ماده ۲۴ - تعیین رؤسای دادگاهها و دادرسیها بر حسب پیشنهاد فرمانده ناحیه نظامی مربوطه و تصویب بزرگ ارتشتاران فرمانده بعمل خواهد آمد.

برطبق نص ماده ۲۵ دادستانها و بازپرسها برحسب پیشنهاد فرمانده و موافقت نظر دادستان ارتش از طرف مقام بزرگ ارتششاران فرمانده تعیین میشوند .
 خود این فرماندهان مأمورین مستقیم شاه هستند . شاه با دارا بودن سمت فرماندهی کل قوا سررشته تمام عزل و نصب های دستگاه فرماندهی نظامی را در دست دارد . حتی مأموریتهای نظامی درجه دوم برطبق دستور مستقیم او انجام میشود . این فرماندهان از لحاظ انضباط نظامی الزام پیروی بی چون و چرا از دستورات شاه دارند . و اینها هستند که باید در نواحی مختلف قضات - دادستانها - بازپرسها و رؤسا محاکم را بشاه پیشنهاد کنند . با این ترتیب پرواضح است که عبارت «پیشنهاد فرمانده» در اینجا جزئیات وزن شهر بی اثر هیچ چیز دیگر نیست و هیچ واقعیت جدی در بر ندارد و هیچ فرماندهی قبل از وصول دستور قبلی شاه جرأت هیچگونه پیشنهادی نمیکند و تنها تمایل و نظر شاه است که در تمام این موارد عملی و اجراء میشود .

دادستان نظامی دارای اختیارات وسیع دیگری هم هست . حدود این اختیارات را ماده ۱۸ بدین شرح تعیین میکند : «تمام رأیهای دیوان حرب متشکل در قسمتهای پایتخت و استانها و شهرستانها بایستی برای موافقت و اظهار نظر بداره دادرسی ارتش فرستاده شود و اجرای رأیهای دادگاههای مذکور موکول بموافقت دادستان ارتش و درج در حکم وزارت جنگ است . آیا دادستان نظامی با این اختیارات وسیع دارای استقلال عملی هست ؟ تکلیف این دادستان را با اینهمه صلاحیات و اختیارات تقریباً نامحدود ماده ۴ قانون مزبور تعیین کرده است .

ماده ۴ - دادستان ارتش از لحاظ وظائف قضائی نماینده بزرگ ارتششاران فرمانده (شاه) است .

بدین ترتیب می بینیم دادستان نظامی نیز در ردیف رؤسا و قضات دادگاهها هم از لحاظ دیسیپلین نظامی تحت فرمان مستقیم شاه قرار دارد و هم در زمینه قضائی نماینده او و مفسر نظریات و تمایلات اوست .

با این توضیحات میتوان بخوبی درک کرد که چگونه دادگاههای نظامی بطور درست و بدون قید و شرط در اختیار شاه هستند . در واقع حتی در شرایط مساعد دموکراسی نیز این دادگاهها بکلی در خارج از قلمرو قدرت قضائی کشور و در جهت عکس اصول قضائی عمل میکنند و جز در مسیر تمایلات و دستورات شاه غیرممکن است هیچ حکمی از طرف این دادگاهها که در امتاعت اوامر شاه الزام انضباطی و قانونی دارند بدون موافقت و دستور قبلی شاه صادر گردد . در اینصورت خیلی روشن است که در شرایط اختناق فلتیستی

و دیگر کشتاوربی نظامی شاه - دادگاههایی از این قبیل چه معجون سمی و کشنده‌ای از آب درمی‌آیند. این سازمانها در هر حالت سلاح خانه‌هایی هستند که کارشان صدور حکم اعدام است. حق و عدالت در نظر قنات و اعضا این دادگاهها منحصرأً آنچنان چیزی است که با منافع شاه و تمایلات مستبدانه او تضییق کند. قانون آن چیزی است که وسیله تحکیم موقعیت شاه و امتیازات شاهانه و نامحدود او بشود. و در چنین حالتی است که دادستان نظامی در توجیه خونریزیها و کشتارهای فجیع رسماً اظهار میکند: «از این خونها باید زیاد ریخته شود تا پایه سلطنت اقلیدس برت استوار گردد.»!

چنانکه گفتیم آنچه انگیزترین شعبده‌های قضائی در وجود دادگاههایی با این صفات و با این مشنصات منکر میگردد، فایده انگیز از اینجهت است که این دادگاهها هستند که در دوران حکومت کودتا بر سر نوشت تمام متهمین سیاسی بدون استثناء مسلط گردیده‌اند و بنا بر این آقدها نیرعادی نیست که از افتضاحات مراحل بازپرسی در این دادگاهها تجایع و جنایاتی باشد که ما شمه‌ای از آنرا قبلاً بنظر خوانندگان رسانده‌ایم. پس از گذشتن از مرحله توانفرسای این شکنجه‌های تبهکارانه است که شبی از مهمم را که در زیر این شکنجه‌ها بکلی مسخ شده و شکل اصلی خود را از دست داده است برای «محاکمه» تحویل این دادگاهها میدهند. با این توضیحات میتوان تا حدی استنباط کرد که دادگاه‌های نظامی چه دستگاههای فشار و اختناق علیه تمام عناصر آزادیخواه - مترقی و ضد استعمار هستند! اساساً عبارت زندانی و یا «متهم سیاسی» برای مقامات نظامی هیچگونه معنی و مفهومی ندارد. این مقامات کار فضاحت را بجائی رسانیده‌اند که منکر جنبه سیاسی تمامی این محاکمات میشوند. ببینید آزموده دادستان سابق ارتش و رئیس فعلی محاکمات ارتش در جواب خبرنگار کیهان که از جریان سر نوشت محکومین سیاسی از او سئوالی میکند چه میگوید:

«من نمیدانم منظورتان از زندانی سیاسی چیست. در قوانین ایران جرم سیاسی تعریف نشده و از لحاظ دستگاه قضائی ارتش زندانی سیاسی مفهوم ندارد. . . . شاید منظورتان کسانی هستند که بر ضد امنیت کشور یا بر ضد اساس حکومت جرائمی مرتکب شده‌اند و یا داخل در دستجاتی با مرام و رویه اشتراکی بوده و در دادگاههای نظامی محکومیت قطعی حاصل کرده‌اند.»!

در اینجا دادستان از اطلاق عنوان سیاسی بکسانی که سراپلی اتهام وارده بر آنها صرفاً جنبه سیاسی دارد تجاشی میکند و آنها را در ردیف مجرمین عادی می‌شمارد! این بیان نه تنها میزان معرفت قضائی موجودی را که دهها تن از فرزندان شریف و

زحمتکش و وطن پرست میهن ما را بمانظور متابعت از شاه بیای چوبه های اعدام فرستاده است روشن میکند بلکه نشان میدهد که در سراسر این دستگاه چه روحیه «بیلتاریستی خشن» چه تمایلات شدید به قلدری و زورگویی - چه افکار و نظرات فاشیستی حکومت میکنند! برای اینکه گوشه دیگری از توضیح این اصطلاح «دادگاههای نظامی» را نشان دهیم باز هم متنی ذکر کنیم. در جریان محاکمه شخصی مانند دکتر بقاشی که خود یکی از کارگردانان کودتای ۲۸ مرداد بوده است از طرف او و وکلای مدافع وی بصلاحت دادگاه برای رسیدگی باتهام وی که جنبه سیاسی دارد اعتراض بعمل آمد. دادگاه در قراریکه برای تأیید صلاحیت خود صادر نمود بمنظور رد این اعتراض باین استدلال متوسل گردید: «بیاره این ایراد که بزه منتسب بمتهم بزه سیاسی است و باید باحضور هیئت منصفین رسیدگی بعمل آید ایراد وارد نیست. زیرا ملاک تشخیص صلاحیت عنوان دعوی و ادعای دادستان و مواد قانونی استنادی دادستان است که بموجب آن عمل ارتکابیه را بزه تشخیص و تقاضای تعیین مجازات مینماید.»

این قرار شرم آور دادگاه نشان میدهد که دادگاههای نظامی تاچه حد تحت سیطره دادستان یعنی درحقیقت تحت نفوذ مستقیم شاه قرار دارند و چگونه از کوچکترین حق استقلال قضائی محرومند. و چگونه دادگاهها نه از طرف قضات بلکه از طرف دادستان یعنی نماینده شاه اداره میشوند. این قضات و این دادگاهها هستند که با اینهمه بی پروائی بیای احکام اعدام صادر میکنند.

شعبه آمیز بودن تمامی این محاکمات از اینجا ناشی میگردد که متهمین عموماً با استناد بقانون «مقدمین برعلیه امنیت کشور» مورد تعقیب قرار میگیرند. ماده اول این قانون برای کسی که «بهر اسم و عنوان دسته یا جمعیت و یا شعبه جمعیتی تشکیل دهد و یا اراده نماید که مرام یا رویه آن ضدیت باسلطنت مشروطه ایران و یا رویه و یا مرام آن اشتراکی است و یا عضو دسته و یا جمعیتی یا شعبه ای باشد که با یکی از مرام یا رویه های مزبور در ایران تشکیل شده باشد» از سه تا ده سال حبس مجرد تعیین میکند. و «ابق قاره دو همین ماده هر ایرانی که عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی باشد که مرام یا رویه آن ضدیت باسلطنت مشروطه ایران یا مرام و رویه آن اشتراکی است اگر چه آن دسته یا جمعیت یا شعبه در خارج ایران تشکیل شده باشد» بهمین مجازات محکوم خواهدشد. دادستان نظامی تقریباً در تمام ادعائیه هلی خود ضمن «جرائمی» که برای متهمین سیاسی شمرده است یکی از عمده ترین آنها «ضدیت با سلطنت مشروطه ایران» بوده است! یعنی دستگاهی که خود بزرگترین دشمن مشروطیت - بزرگترین ناقض اصول قانون اساسی

بزرگترین دشمن حاکمیت خلق - و منشاء آزهمة تبهکاریها و جرایم و جنایات علیه موازین مشروطه است مخالفین خود را بنام همین مشروطیت مثله شده و بدست جلادانی که خود بزرگترین خصم قانون و مشروطیت و دموکراسی هستند مورد تعقیب قرار مینهد! در چنین حالتی اطلاق عنوان «دادگاه» باین سلاح خانه ها با هیچ اصل قضائی - با هیچیک از موازین عدل و انصاف منطبق نیست - آنچه برایش عنوان «دادگاه» قائل شده اند در حقیقت میدان جنگ است. جنگی بکلی ظالمانه و غیر متعادل - جنگی که یکسوی آن شاه قرار دارد - شاه با اقتدار اهریمنیش - با مقام فرماندهیش در ارتش - با مأمورین مطیع و گوش بر فرمانش - با میرغضبیان و درخیمان وحشی و سنگدلش - با سازمان مخوف پلیس و امنیتش - با اختیارات وسیع نظامیش: دادستانهایش - بازپرسهایش - دادرسان و قضاتش و علاوه دستگاه وسیع تبلیغاتیاش - در طرف دیگر متهمی قرار دارد با بارسنگین اتهاماتش - اتهام ضدیت با این شاه بعنوان «ضدیت با مقام سلطنت مشروطه» و یا اتهام کمونیستی!

ب - نحوه عمل دادگاههای نظامی: تشریح نحوه عمل این دادگاههای نظامی در مورد متهمین نیمرخ دیگر این فاجعه قضائی را در برابر خواننده قرار میدهد. این توضیحات نشان خواهد داد که دادگاههای نظامی در واقع جز متمم و مکمل شکنجه گاهها چیز دیگری نمیتوانند باشند.

نخستین کسانی که پس از استقرار حکومت نظامی کودتا در این دادگاهها بمحاكمه کشیده شدند دکتر مصدق و چندتن از یاران او بودند. این عده نسبت به تمام زندانیان دیگر و بخصوص زندانیان توده‌ای وضع بکلی استثنائی داشتند. حکومت کودتا با همه کینه‌ای که نسبت بانها داشت - اولاً چون هنوز وضع خود را بطور اطمینان بخشی تثبیت نمیدید - و ثانیاً بعلت موقعیت خاص دکتر مصدق از لحاظ داخلی و جهانی جرئت نداشت آنها را هم بزریر شکنجه بکشد و یا اینکه جریان محاکمه آنها راسری اعلام کند. آنچه که بود داستان محاکمه این عده و بخصوص خود دکتر مصدق برای حکومت رسوائیهای زیاد و جبران ناپذیر ببار آورد. این مسئله بخصوص در محدودتهای خلاف قانونی که دادگاه و دادستان برای دفاعیات دکتر مصدق قائل شدند منعکس میگردد. دادگاه با تمام قدرتش سعی داشت دکتر مصدق را در چهارچوب بعضی مسائل فرعی و بکلی محدود نگاهدارد که با اصطلاح «در کشی» دکتر مصدق از حکم شاه را بان اطلاق میکرد. در اینجا بهتر از هر چیز آنست که قسمتی از جریان محاکمه را که عیناً از روزنامه اطلاعات مورخ ۱۰ آذر ۱۳۳۲ استنساخ شده است نقل کنیم. این روزنامه اطلاع میدهد که چون مصدق میخواست در زمینه علل و عوامل کودتای ۲۸ مرداد

وارد بحث شود رئیس دادگاه اجازه سخن بلونداد و گفتگوی ذیل بین آنها صورت گرفت :
رئیس دادگاه - مطلقاً رسیدگی بوقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد مربوط بما است . . . اگر
بخواهید از صبح ۲۴ مرداد هم صحبت کنید بنده همین تذکر را خواهم داد . شما فقط
از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد صحبت بفرمائید .

دکتر مصدق - علت انکار کودتا اینست که هر عملی از این دولت صادر بشود
بگویند قانونی است و گفته نشود دولتی که خردتان آورده‌اید و ثمری که میخواستید
از او گرفتید بی‌ارزش است .

رئیس - آقا خواهش میکنم از ۲۵ مرداد بگوئید که در حدود مأموریت ما است .
مصدق - خوب قربان شبش کودتا شد .

رئیس - قبلاً هم گفتم بنده اجازه ندارم و دلالیت هم ندارم که حتی بچریان نیم
بعد از نصف شب ۲۵ مرداد رسیدگی کنم . وظیفه ما رسیدگی بوقایع ساعت یک صبح
۲۵ مرداد است .

مصدق - حضرت آقای رئیس جنابعالی را بخدا - بوجدانتان قسم میدهم این فرمایشی
که میفرمائید صحیح است ؟

رئیس - بانه بانه . . . شما شاید بخواهید مثل سابق از زمان محمد علیشاه بگوئید
و اطاله کلام کنید . ما موظف بشنیدن آنها نیستیم و صلاحیتش را نداریم .

دکتر مصدق - پس میفرمائید اشاعت امر کنم ؟ بیچشم . . . اطاعت امر میکنم .
امر آقا - امر مبارک اینجا واجب الاجراء است . خوب اجازه بفرمائید پس لااقل بگویم
برای چه کودتا شد . اینرا هم نگویم ؟

رئیس - هیر آقا - صلاحیت ما نیست که اینرا بگوئید . شما بفرمائید فرمان
اعلیحضرت را چرا اجرا نکردید ؟

مصدق - خوب . . . ماکه در اینجا جز اشاعت امر آقایان کاری نداریم . بسیار
خوب . اما آخر شما رئیس دادگاه هستید . باید بدانید برای چه کودتا کردند تا روشن
بشود و بتوانید فضیلت کنید . پس چی ؟ من چیزی نگویم و شما چیزی نشنوید ؟ پس
چطور فضیلت میکنید و میخواهید رأی بدهید ؟

رئیس - خیر . من نمیخواهم چیزی بدانم . ما میخواهیم بدانیم چرا از ساعت یک
۲۵ مرداد ماه فرمان عزل را اجرا نکردید ؟ . . .

مسئله صدور فرمان عزل مصدق طبعیای حدود صلاحیات شاه را بمیان میکشید. دکتر مصدق در جلسات قبل میخواست در این مسئله وارد بحث گردد که بموجب اصول قانون اساسی و موازین مشروطیت شاه رأساً حق دخالت در عزل و نصب وزراء را ندارد و تنها میتواند رأی مجلس را تنفیذ کند. اما نه در آن بار گذاشتند وی بحث خویش را بیابان منطقی خود برساند و نه در این بار حاضر بودند که بوی مجال کوچکترین بحثی در این زمینه بدهند. در این جلسه دکتر مصدق پس از مقداری مشاجره لفظی با رئیس دادگاه چنین سخن ادامه داد:

مصدق - پس از مذاکراتی که نمیخواهم عرض کنم در کجا صورت گرفت کودتای روز ۲۸ مرداد صورت گرفت و آن وقایع روز ۲۸ مرداد پیش آمد که اول خانه‌ام را بمباران کردند و بعد عددای غارتگر که بین آنها چند چاقوکش متخصص وجود داشت وارد خانه‌ام شدند تا مرا از بین ببرند. بهر حال با اینکه خانه‌ام بلا دفاع اعلام شده بود بمباران شد. و بعد غارتگران و چاقوکشان که از عقب بوسیله نظامیهات تقویت میشدند بخانه‌ام هجوم آوردند

در اینجا رئیس دادگاه بار دیگر با خشونت بیشتری سخن دکتر مصدق را قطع کرد و پس از گفت و شنودهائی چند بدکتر مصدق گفت:

رئیس - داخل در موضوع نفرمائید والا بنده اجازه نمیدهم.

مصدق - آقا خودتان فرمودید که بنده روی مطالب ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد

صحبت کنم. پس چه بگویم؟

رئیس - روی همین موضوع صحبت کنید که گفته شد . . . موضوع کودتا مربوط بدادگاه نیست. موضوعی که بدادگاه مربوط است آنست که در کیفر خواست ذکر شده در کیفر خواست دکتر مصدق بعنوان اینکه فرمان عزل را اجرا نکرده است یاغی خوانده شده بود. دادگاه جز این هیچ چیز برایش قابل درک نبود که فرمان شاه میبایست بدون چون و چرا اجرا بشود. رئیس دادگاه درست میگفت که تشخیص ماهیت فرامین باو مربوط نیست. او از اصول و موازین مشروطیت چیزی نمیداند و صلاحیت دانستن آنرا هم ندارد. باو مربوط نیست که نفس عمل شاه بخودی خود جرم و نقض قانون اساسی هست یا نیست. او بعنوان یک نفر مأمور مطیع شاه فرمان شاه را واجب الاجراء و غیر قابل نقض میدانست. - مانند هر يك از فرامین دیگر نظامی وی! بهمین جهت وقتی دید مصدق در حدود اختیارات شاه که مربوط به اصول قوانین پارلمانی ایران میباشد میخواهد به بحث پردازد به تهدید وی پرداخته و اخطار کرد که این گفتگوها اگر ادامه یابد

جلسه را سری اعلام خواهد کرد و دادستان نیز در دنبال رئیس دادگاه اظهار داشت :
دادستان - اگر ایشان حرفهائی دارند که میخواهند بزنند اجازه بدهید تقاضای
جلسه سری بکنم .

اگر در يك جلسه دادرسی علنی که متهم شخصی چون دکتر مصدق با آن موقعیت
داخلی و جهانی بود و جریان آن مرتباً در روزنامه ها منعکس میگرددید و خبرنگاران داخلی
و خارجی اجازه ورود در آن داشتند دادگاه در سلب حق دکتر مصدق آنهمه بی پروائی ج. و رانه
و فصاحت آمیز بخرج میداد پیداست که در جلسات دادرسی اعضا و افراد منسوب بحزب
توده ایران که بطور مطلق در محاکم سری صورت گرفت این سلاخ خانه ها که خود را
«دادگاه» مینامند چه بروز متهمین آورده و میآورند !

در این موارد دادگاه بطور کلی بصورت محاکم تفتیش عقاید رایج در قرون وسطی
درمیآید . علی الاصول پایه تمام دادرسی ها بر این گذاشته میشود که وجدان انسانها را به
محاکمه بکشند . در باره مخفی ترین اعتقادات مردم بکاوش بپردازند - ضمیر و شرافت
انسانی افراد را در محک آزمایشهلی هولناک قرار دهند و فضیلت و تقوی را در زیر پای فساد
استبداد رژیم افکنند . شاید یادداشتی زیر پرتر کمرنگی در حواش مخوفی بیفکنند که
در این دادگاهها بر متهمین گذشته است :

«میگویند دوره بازپرسی و در نتیجه دوره شکنجه پایان رسیده و ما را بدادگاه خواهند
فرستاد . ممکن است در این دادگاهها احکام شدیدی صادر شود . اما پایان کار هر چه
باشد تشکیل دادگاه خودش فرجه ایست . فرصتی است که انسان عقده دل را باز کند
و اقلاً برای یکبار آنچه را که میخواهد بگوید و حرفهایش را بزند ...

افسوس - چه خیالهای خام . اینجا دادگاه نیست . ادامه همان روزهای وحشتزای
بازپرسی است . دنباله همان شکنجه هلی لعنتی است . اعتراض ما بصلاحيات دادگاه به
هیچ جا نرسید . این هم کاملاً طبیعی است . خود دادگاه است که باید درباره صالح
بودن خودش رأی بدهد . واقعا هم که برای قتل عام کردن مخالفان رژیم خونین و فاسد
شاه چه کسانی پیش از مأموران گوش بفرمان شاه صلاحیت دارند ! ...

ستم بالای ستم . دادگاه ما را از حق انتخاب . آزاد و کیل مدافع از خارج محروم
کرده و تماس ما را با جهان بیرون بکلی بریده است . ناگزیریم از بین گمشتگان شاه
کسانی را بعنوان وکیل تسخیری بپذیریم . تراژدی کمینک عجیبی است . نوکران جیره
بگیر شاه باید از کسانی که متهم بضدیت با سلطنت شاه هستند دفاع کنند . پیداست
که آنها چه خواهند گفت . روش این آقایان اینست که هر چه بتوانند بار اتهام ما را

سنگین تر کنند . تمام مواد اتهامیه دادستان را تأیید کنند . بتقلید دادستان از متهم يك جنایتكار بالفطره - يك موجود فاسد و خائن و دشمن جامعه بتراشند و در پایان كار برای اینکه «بوظائف قانونی خود» در قبال متهم عمل کرده باشند بعنوان اینکه وی گویا بعلت جهل مرتکب اینهمه جرائم خیالی شده برای او طلب عفو کنند ! چه دفاع شرافتمندانه‌ای !
چقدر این شعبه **پلای قضائی** نفرت انگیز است . . .

«وای بحال کسی که آنچه را که در زیر شکنجه بعنوان اتهام خود پنهان کرده است در دادگاه انکار کند . و بخصوص اگر کوچکترین اظهاری در این زمینه میکند که اعتراف بوسیله شکنجه از او گرفته شده است . از او میپرسند چه شکنجه ای / کر باره او معمول شده است و بمحض اینکه جواب بدهد دادگاه اعلام تنفس میکند . مأمورین عذاب او را بیرون میبرند تا با تجدید همان شکنجه ثابت کنند اظهارات او **مخوف** بوده است .»
در اینجا باید نکته ای را اضافه کرد . در این دادگاهها تنها باین طریق وحشیانه اکتفا نمیشود . خدعه و فریب و شائناقهای که ظاهراً عنوان قانون بان میدهند تا بعد افتتاح رواج دارد . غالباً دادستان نقش يك جلاد شعبده باز - دغل و تباکاری را بازی میکند . نمونه برجسته این خدعه **هلی** قضائی را در جریان محکومیت واعدام گروه فدائیان اسلام میتوان یافت . نواب صفوی و یاران او را در دادگاههای بدوی محکوم به اعدام کردند . جریان این محاکمات نیز همچنان از چشم دنیای خارج بکلی مخفی ماند . ظاهراً رهبر فدائیان اسلام در زمینه جریان ترور رزم آراء که بدست یکی از پیروان او صورت گرفته بود بلسراری آگاهی داشت که افشای آنها بزبان شاه تمام میشد . باینجهت شاه با اصرار دیوانه واری اعدام فوری او و یاران او را خواستار شد . روز پس از صدور رأی دادگاه بدوی دادستان وقت ارتش در زندان بسر وقت او رفت . هیچکس نمیدانند بین آنها چه گفتگوهای رد و بدل شد . نتیجه آن بود که فردای آن روز نواب صفوی و یاران وفادار او را که در سراسر جریان محاکمات استوار - محکم و تسلیم ناپذیر مانده بودند اعدام کردند و دادستان در اطلاعیه خود مدعی شد که محکوم از فرجام خواستن متصرف بوده و حکم دادگاه بدوی اجراء گردیده است . در حالی که تعیین حد اکثر ده روز برای خواستن فرجام بدان جهت است که متهمی فرضاً بعلتی از علل در روزهای اولیه در حد استفاده از حق خود در تقاضای تجدید نظر بر نیاید - حتی در آخرین لحظه بتواند از این حق استفاده کند و بالنتیجه اعدام وی در خلال این ده روز عملی است بکلی برخلاف قانون .
این محاکم با چنین ملهیتی و چنین طرز عملی بر سر زوشت کلیه متهمین سیاسی بلااستثناء تسلط دارند . سراسر جریان محاکمات در این دادگاهها برخلاف موازین قضائی

مباین با اصول قانون اساسی و اصول محاکمات جزائی و مخالف همه قوانین انسانی و اخلاق است. نه تنها تمام جریان محاکمه بطور سری انجام میگردد - بلکه حکم دادگاه تنها بعد از جریان آن در مطبوعات منعکس میشود و تمام اطلاعات مردم و خانواده های شهداء از سرنوشت عزیزانشان منحصر است به اطلاعیه های دادستان نظامی بعد از اجرای امر اعدام. تنها در جریان اعدام نخستین دسته افسران شهید بود که خبر اجرای حکم قبل از منتشر گردید و خبر نگاران توانستند در محل حاضر شده و شاهد جریان اعدام باشند. افسرانی که بدست دژخیمان شاه شکار گردیده بودند مسلماً از برجسته ترین و زبده ترین کادرهای افسری ایران در هر رشته بودند. رویهمرفته ۲۶ نفر از آنها در چهار نوبت اعدام گردیدند. این افسران نه تنها در جریان محاکمات خویش داغ تنگ بر رژیم فاسد و خائن شاد زدند بلکه مرگ افتخار آمیز آنها بخودی خود یکی از استناد محکومیت این رژیم است. در فصلی که بتشریح ماهیت رژیم شاه اختصاص دارد متأسفانه نمیتوان بد معرفی این قیافه های درخشان و انقلابی حزب ما پرداخت. دشمن غدار و ستمگر ضعیفها - ارتدادها - تسلیمهای جبن آمیز عناصر ضعیف را با کوس و کرنا جار میزند و سعی دارد بنیاد و انمود سازد که گویا تاریخ پرافتخار حزب توده ایران در این پستی ها و فرومایگیها خلاصه میشود. اما در باره این قهرمانان یا ساکت است یا اطلاعاتی مغلوط - تحریف شده - غیرواقعی و بداندان که با تمایلات دشمنان ایران تطبیق کند از آنها بدست داده است. این سیمای تابدانک باید آنگونه که بواقع بوده اند بمردم میهن مامعرفی شوند و این نیز مستلزم کاری طولانی و بکلی در خارج از حوصله کتاب کنونی است. در اینجا همیقتدر میتوان گفت که اینها نماینده آرمانهای انسانی ملت خود بودند. شکنجه جسم آنها را مسخ کرده بود اما قدرت اخلاقی و غرور ذاتی آنها تا آخرین لحظه حیات شکست ناپذیر باقی ماند.

اعدامهای دسته جمعی که طبق احکام این دادگاهها صورت گرفته است

دسته اول شهیدان عبارت بودند از نه نفر افسر و غیرنظامی مهندس کیوان که جاسات افسران درخانه او تشکیل میشد و بهمین جرم! اعدام گردید. این نه نفر عبارت بودند از سرهنگ ژاندارمری عزت الله سیامک - سرهنگ آ توپخانه محمد علی مبشری - سرهنگ آ پیاده عزیز میمنی - سرگرد ژاندارمری نصرالله عطارد - سرگرد دکتر هوشنگ وزیربان (حقوفدان) - سروان شهربانی نظام الدین مدنی - سروان شهربانی نورالله شفا - سروان شهربانی محمد علی واعظ قائمی - ستوان یک شهربانی عباس افراخته.

روحیه سرشار از ایمان این فدائیان راه آزادی - رشادت و شجاعت - بی اعتنائی آنها بمرگ

که جلادان آنها را هم دچار حیرت و لرزش کرده بود. ایمان آنها به ایده‌های خود و به فردای تابناک خاق میهن خود - شعارهایی که بهنگام رفتن بی‌لی تیر اعدام میدادند بطوری خیرنگاران را تحت تأثیر قرار داد که خواه و ناخواه قسمتی از مشاهدات آنها در مطبوعات تهران انعکاس یافت و تکانی عظیم بر روحیه مایوس و مضطرب تمام مردم وارد آمد. از طرف دستگاه شاه این غفلت فضاحت باری بود. شاه و دیگر سردمداران حکومت کودتا از این حادثه سخت نگران شدند. دیگر در هیچ موردی اجازه ندادند کسی از خارج در جریان اعدامها حاضر بشود و این قاعده که حکایت از ترس جنون آور دستگاه حکومت کودتا میکند هنوز هم رعایت میشود!

این نخستین فاجعه در ساعت شش روز سه‌شنبه ۱۷ مهر ماه ۱۳۳۳ بوقوع پیوست. دو یا سه شب قبل از آن مرحوم مهندس کیوان در پاسخ یکی از زندانیان که سعی میکرد او را دلداری دهد چنین گفته بود:

«در بیرون خبرهایی است. چند روز دیگر بنا است لایحه نفت تسلیم مجلس بشود. خون ما وثیقه تصویب این لایحه است. رژیم برای هموار کردن راه این خیانت کبری احتیاج بقربانی دارد. باوجود این هیچیک از ما کوچکترین تأثیری برای اعدام خود نداریم. این خونها بالاخره روزی خواهد جوشید.»

این پیش بینی درست بود. اعدام آنها محیطی آکنده از رعب و وحشت بوجود آورد و دو روز پس از آن لایحه نفت تسلیم مجلسی شد که از خوف این جنایات برخورد میلرزید!

روز هشتم آبان ۱۳۳۳ افسران ذیل بشهادت رسیدند: سرگرد محبی - سروان کله‌ری - سرگرد بهمنیا - سروان مهدیان - سروان مهندس بیانی - سروان پیاده کلالی - و نه روز پس از آن سرهنگ ستاد محمد جلالی - سرهنگ ۲ پیاده امیر افشار بکشلو - سرهنگ ۲ پیاده کاظم جمشیدی - سرگرد پیاده جعفر و کیلی - ستوان محمد باقر واله. در صبح همان روز (۱۷ آبان) دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه دولت دکتر مصدق را برخلاف تمام قوانین بین‌المللی و اصول اخلاقی بعلت بیماری با آمبولانس بطرف میدان اعدام بردند. او هم بسختی مورد کینه حیوانی شاه بود. او نیز تا باخر تسایم ناشدنی باقی ماند و مانند یک سرباز شجاع راه آزادی جان سپرد.

در صبح روز ۲۶ مرداد ۱۳۳۴ شش تن دیگر از این قهرمانان جان باز را بطرف چوبه دار بردند. اگر در اعدام دسته اول انگیزه تبه‌کاران بتصویب رسانیدن قراردادنگین نفت بود. با اعدام این دسته اخیر خائنین میخواستند راه را برای شرکت در پیمان بغداد

هموار سازند . همیشه بنین بوده است . هر موقع حکومت کودتا خود را در آستان ارتکاب خیانتی تازه میدیده - برای هموار کردن راه خود دست بجنایت و خونریزی زده است . این شش نفر عبارت بودند از سرگرد سوار ارسطو سروشیان - سرگرد هوایی رحیم بهزاد - سروان هوایی اسمعیل محقق جوانی - بهوان هوایی منوچهر مختاری گلپایگانی - ستوان یک هوایی حسین مرزوان - سخنان سه هوایی اسدالله نصیری . تنها خبری که ضمن خبر اعدام آنها از چگونگی امر منتشر گردید این بود که آنها روحیه عالی انقلابی خود را تا لحظه آخر نگاهداشته و درحالیکه با سرود دسته جمعی حزبی مترنم بوده اند بسوی چوبه های اعدام رفته اند . دانستان ارتش بجای اینکه از اینهمه ایمان و امید تزلزل ناپذیر بر خود بارزد با فرومایگی خاص خود گفته بود : « اینها مستحق اعدام بودند زیرا در آخرین لحظه هم دست از عقاید خود نکشیدند ! » در تاریخ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ آرسن اوانیسیان و هوشنگ پور رضوانی دو تن دیگر از سربازان فداکار حزب توده ایران بنا به فتوای دادگاههای نظامی شریعت شهادت چشیدند . آرسن اوانیسیان در آستان مرگ در جواب دانستان که از او پرسید آیا از گذشته پشیمان نیستی چنین گفت :

« من کارگری هستم که تمام عمر از دو بازوی خودم نان خوردم و بنفع مردم ایران و محبتکشان وطن مبارزه کردم . افتخار دارم که اینطور زندگی کردم . و در روز ۲۱ اردیبهشت همان سال بود که دست تبهاران دستگاه آدم کش شاه بسوی یکی از برومند ترین و شایسته ترین فرزندان حزب ما خسرو روزبه دراز شد و بیکر رشید و شرافته ند وی را در خون آغشته کرد

مرگ قهرمانانه خسرو روزبه اگر برای دشمنان خون آشام وی که از سرسختی این انقلابی آشتی ناپذیر دلی آکنده از کین داشتند بی اندازه شادی بخش بود و اگر متقابلاً حزب ما را از یک رهبر مبارز و پرارزش محروم ساخت اما بعلت مجموع شرایط خاص آن ایلم که رمز عظمت مرگ روزبه را در بر میگیرد در بالا بردن روحیه همه افراد حزبی و غیر حزبی علاقمند به نهضت نجات بخش ایران تأثیری شگرف بر جای گذاشت و ارواحی را که بعلت ضعفها - هجرها - تسلیمها و ارتدادها بجان آمده بودند آرامش و اطمینان بخشید و چراغ امیدیی که میرفت خاموش شود تا حدی پرتوی گرفت .

پس از آن در ۲۵ خرداد ۱۳۳۸ نوبه بمهندس علوی رسید . مهندس علوی بیش از سه سال در زندان بسر میبرد . در سراسر این مدت دنیای خارج از سرنوشت او بیژ مانند دیگران بی اطلاع ماند . هیچگونه خبری از محاکمه وی - اتهامات وارد بر او - دفاعیات او - جریان تجدید نظر و غیره شنیده نشد . همیشه در روز ۲۵ خرداد دانستان ارتش سابق

روش دیرین اطلاع داد که مهندس علوی اقدام گردیده است و در این اعلامیه کماکان جز مقداری ترهات و کلی باقیها هیچ اطلاع مشخصی از حکم دادگاه - مواد مورد استناد قوانین - حتی همان قوانینی که ملاک عمل این دادگاهها میباشد ذکر نشده بود !
و تقریباً دو سال پس از شهادت وی یعنی در ۱۴ خرداد ۱۳۳۹ که بار دیگر دستگاه سلاخی شاه بکار افتاد. وتند باد دیگری در سر زمین مصیبت دیده ما وزید - پنج نونهال دیگر را از پای درآورد .

جریان چگونه بود؟ علیرغم تهاجمات پیاپی و شیخونهای مکرر بسازمانهای دمکراتیک و ملی و ضد استعماری باز در آذربایجان و کردستان دو شبکه مجزا و نسبتاً وسیع توانسته بودند تا تقریباً دو سال قبل از این خود را از ضربات مرگبار پلیس و سازمان امنیت شاه برکنار نگهدارند . شعبه های این دو شبکه در سراسر دو استان آذربایجان و کردستان گسترده بود . اما این مصونیت از رخنه و تعرض پلیس نتوانست برای همیشه ادامه یابد .
عمال سازمان امنیت که در تمام شهرها و قصبات و دهات گسترده اند و تمام وظایف آنها در کشف فعالیتهای ضد استعماری و استقلال طلبانه مردم و تمایلات آزادیخواهانه آنها خلاصه میشود سرانجام بداخل این دو شبکه راه جستند . ابتداء فهرست اسامی شبکه آذربایجان و پس از چندمی اسامی شبکه کردستان بدست پلیس اتحاد و آنگاه شیخون دستجات مسلح قوای انتظامی آغاز شد . ابتداء آذربایجان و پس از مدت کوتاهی کردستان مورد دستبرد قرار گرفت . این دستبردها مانند معمول در پناه ظلمت شب زده شد . مردم بیخبر از فاجعه غم انگیزی که در کمین آنها بود غنوده بودند . در این ساعات دستجات مسلحی از نیروهای انتظامی - طبق یک نقشه دقیق و از قبل تهیه شده در یک ساعت معین در چندین شهر و ده خانه هائی را که از مدتها قبل تحت نظر گرفته شده بود مورد هجوم قرار دادند . تعداد کسانیکه در هریک از این دو استان در دام اهریمنان گرفتار گردیدند تا پانصد نفر تخمین زده میشود . اینها عموماً منسوب به زحمتکش ترین طبقات مردم بودند . کارگر - دهقان - دانش آموز - عضو اداره - پیشه ور - ازارمند حتی واعظ دینی در بین آنها وجود داشت . مأمورین با خشونت وحشیانه اسیران را در برابر دیده اشکبار افراد خانواده دستبند میزدند و بدون توجه به شیون و زاری زنان و کودکان در زیر ضربات ته تفنگ بدون کامیونها میریختند و بدر میبردند .

خبر این فجایع کماکان در هیچ جا انتشار نیافت . روزنامهها حتی از درج یک کلمه در باره این فجایع ممنوع بودند . جناباتی در تاریکی شب صورت می گرفت و در تاریکی استنار باقی میماند .

در آستان حرکت شاه بسوی اروپا بیست نفر از اسرای آذربایجان را که یک نفر زن در میان آنها بود از بین تقریباً پانصد اسیر گمنام دستبندین کرده و بدون کوچکترین سرو صدائی برای «محاكمه» در دادگاههای کذائی نظامی بتهران بردند. این محاکمات مانند همیشه بکلی سری و مخفیانه و با سرعت انجام گرفت. پنج تن از این عده محکوم به اعدام و بقیه بحبسهای طولانی محکوم گردیدند. روز ۱۳ اردیبهشت محکومین را بتبریز بردند و صبح روز چهاردهم هنگامیکه شاه دستهای خون آلود خود را در دست فرح‌دیبا گذاشته بود و شادان و سرخوش از پله های هواپیما بقصد سیر و گردش در اروپا بالامیرفت طومار زندگی این پنج جوان مبارز بدست دژخیمان شاه پاره شد و یک کهره‌ای آنها بخون خود در غلتید. نظری بسامی و مشاغل این پنج تن شهید نشان میدهد که در رژیم شاه با مردم زحمتکشی که بخواهند يك قدم در راه آزادی میهن خود بردارند با چه خشونت و وحشیانه ای رفتار میشود.

۱ - علی عظیم زاده جوان ۳۵ ساله - کفاش

۲ - جواد فروغی مردی ۴۰ ساله - بنا

۳ - حسن زهتاب مردی ۴۵ ساله - شاگرد تجارتخانه

۴ - ایوب کلانتری مردی ۴۴ ساله - کارمند شهرداری

۵ - خسرو جهانبان آذری - پیراهن دوز

در روزهایی که خانواده شهیدان بر مرگ عزیزان خود اشک میریختند و دژخیمان بآنها اجازه نمیدادند که حتی مجلس تذکری برای عزیزان از دست رفته خود تشکیل دهند شاه درسخرانیهای خود در استکهلم - بلژیک - وین و غیره درباره عدالت اجتماعی و آرمان های «عالی بشری» داد سخن میداد. روز بعد از اجرای اعدام این پنج شهید در مصاحبه مطبوعاتی خود در استکهلم میگفت:

«هدف اصلی ما تأمین عدالت اجتماعی است. ما دارای رژیم هستیم که از خونریزی بدور است ...»

در جلسه مهمانی پادشاه بلژیک درحالی که دستهای پر خون خود را در پشت پنهان میکرد میگفت:

«در مورد مسائلی که امروز بشریت با آن روبرو شده ما برای حفظ اصولی که شرافت و عظمت انسانی بستگی بدان دارد وظیفه مشترکی داریم که باید انجام دهیم.»

در جلسه مهمانی رئیس جمهوری اتریش پای عوامفریبی و وقاحت را از اینهم جلوتر گذاشت و در توجیه رژیم پر از تباهن و فساد خود گفت:

«حقوق بشری فی نفسه محترم است . يك روش حكومت واقعی فقط وقتی شایسته مقام معنوی و عالی است که بر پایه احترام باین حقوق و موازین متکی باشد»
شاید برای درك هرچه بیشتر ماهیت رژیم کودتا بررسی مختصر اعلامیه های دادستان ارتش در هریك از مواردی که جنایاتی از این قبیل بوقوع پیوسته است بی فایده نباشد . اینها یگانه مدرک رسمی است که از فجایع خونین سردمداران رژیم کودتا دامنگیر مردم میگردد . این اعلامیه ها در واقع هریك بمنزله مدرک جرمی است علیه حکومت کودتا . این اعلامیه ها بهیچیک از موازین قانونی و حقوقی متکی نیست . هیچ چیز نمیگوید : هیچ چیز را روشن نمیسازد . عبارات مبهم و سفسطه آمیز است .
اصل هفتاد و هشتم منعم قانون اساسی در هر مورد که حکمی از طرف دادگاهی صادر گردد چنین تصریح دارد :

«احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که بر طبق آنها حکم صادر شده است بوده و علما قرائت شود .»
عین احکام دادگاههای نظامی علیه متهمین سیاسی در هیچ جا منعکس نمیشود و اطلاعیه های دادستان نظامی که باید انعکاس دهنده محتویات احکام باشد بهیچوجه از مستندات مشخصه دادگاهها سخنی بمیان نمیآورد . برای مثال باین اطلاعیه توجه کنید که مربوط بفاجعه مذکور در فوق است :

«پنج نفر غیر نظامی که اسامی آنها بدین شرح است : ۱ - ایوب فرزند ابراهیم شهرت کذاتری - جواد فرزند حیدر شهرت فروغی الیاسی - حسن فرزند ابوالفتح شهرت زهتاب سرابی - خسرو فرزند محمد باقر شهرت جهانبان آذری معروف بهلی آذری و علی کلاهدوز - علی فرزند حسن شهرت عظیم زاده جوادی که اعمال آنها از مدتها قبل زیر نظر مأمورین سازمان اطلاعات و امنیت کشور واقع شده و معرف فعالیتها با ارتباط با کشورهای بیگانه برضد مصالح و منافع دولت و ملت ایران بوده است - پس از دستگیری و تعقیب و دادرسی وثبوت جرم آنها که بطور کلی نیل بههدف فرقه دموکرات آذربایجان و رویه ضدیت با سلطنت مشروطه ایران و فعالیت برای بهم زدن اساس حکومت و سلطنت با داشتن مرام اشتراکی بوده است بموجب احکام صادره از دادگاههای عادی شماره ۲ و متعاقبا دادگاه تجدید نظر شماره یک اداره دادرسی ارتش محکوم باعدام گردیده و رأی صادره در تاریخ ۱۴ آذر ۳۹ در شهرستان تبریز که کانون فعالیت محکومین بوده اجرا و تیرباران شدند . . .»

این کلیات بطور یکنواخت و مانند وزن شعر درمورد تمام جنایاتی که بدست عمال

و کارگزاران شاه صورت گرفته تکرار شده است بدون اینکه در هیچ جا صحبت از انطباق جرم مسلم و مشخصی بلاماده معینی از قانون بمیان بیاید. این خود یکی دیگر از موارد نقض تصریحات قانون اساسی است. این کلی باقیهای عاری از واقعیت و مضمون پیوسته دست آویز این محاکم قرون وسطائی تفتیش عقاید علیه خلق میهن ما بوده است. اینها را یکایک در محک آزمایش بسنجیم.

در مورد داشتن ارتباط با بیگانه - ما در اینجا وارد بحث اصول نمیشویم که چنین تهمتی از طرف نمایندگان رژیم بر مبارزان راه آزادی و استقلال ایران زده میشود که خود محصول نامیمون توطئه خونین استعمارگران علیه میهن ما بوده و در سازش خائنانه با سرویس جاسوسی امریکا و تحت رهبری مستقیم این سازمان بوجود آمده است.

برای اثبات اینکه مطالب اطلاعاتیه مزبور تا چه حد مجعول - منحرف کننده و بطور بیشرمانه ای عاری از هر نوع واقعیت است باعلامیه تکمیلی که روز بعد از تاریخ نشر اعلامیه فوق بدون ذکر مأخذ و بطور تقریباً متحدالمضمون در مطبوعات ایران انتشار یافت رجوع کنیم. روزنامه اطلاعات طبق سبک و سلیقه همیشگی خود و در هم آهنگی کامل با سازمان امنیت و پلیس اطلاعاتیه دوم را تحت عنوان فوق العاده مزورانه و تحریک آمیز «ارتباط محکومین با بیگانهگان» منتشر ساخت. طبعاً هر خواننده که در اطلاعاتیه اصلی دادستان حتی کوچکترین قرینه هم برای اثبات چنین اتهام سنگینی مشاهده نکرده است انتظار دارد که این اطلاعاتیه نیم رسمی نقص اطلاعاتیه اصلی را در این زمینه بر طرف سازد و دلائلی برای اثبات این اتهام که احکام اعدام بدان عنوان صادر و اجرا شده است ذکر کند. اما طبعاً در سراسر این مشروحه حتی یک کلمه - یک اشاره در این زمینه وجود ندارد و نمیتواند هم وجود داشته باشد. و اساساً جعل کنندگان این عنوان تحریک آمیز که طبعاً طبق نظر مقامات پلیسی و دادستان نظامی اختیار شده است در متن خبر بکلی فراموش کرده اند که در عنوان آن چه ادعا شده است.

روزنامه کیهان عنوان ملایمی برای این اطلاعاتیه انتخاب کرده و آنرا تحت عنوان «اعدام شدگان دیروز» منتشر ساخت و خبر داد که از یائیز سال قبل عده ای با یکدیگر در تماس بوده تصمیم داشته اند دست بفعالیت بزنند و ای موقعیکه میخواستند عملیات خرابکارانه خود را شروع کنند بوسیله مأمورین در مدت ۲۴ ساعت دستگیر شدند. دستگیری افراد همه با هم صورت گرفت. بدین ترتیب که مأمورین بچند دسته مختلف تقسیم شده و هر دسته در مدت یکساعت سه تا چهار نفر آنرا دستگیر کردند.

در اینجا سئوالات چندی برای هر فرد شریف و بیغرض که بسرنوشت میهن و هم میهنان

خود علاقمند است مطرح میشود :

۱ - این عملیات خرابکارانه که روزنامه کیهان نام میبرد از چه قبیل بوده است. توطئه برای ترور و قتل بوده است ؟ قیام مساجد بوده است ؟ آیا یک نفر کفاش - یک شادگرد نجارتخانه - یک پیراهن درز که جز رنج و کار بی پایان از زندگی نصیبی ندارند و خواسته اند برای بهبود وضع اسارت بار خود و میلیونها افراد نظیر خود تلاش کنند قدرت اجرای چه نوع خرابکاری داشته اند ؟

۲ - این عده بقول روزنامه کیهان قبل از اینکه تصمیم خود را بموقع اجرا بگذارند و کار خود را شروع کنند دستگیر گردیده اند . این کدام جرم سنگینی بوده که حتی نیت انجام آن مستلزم مجازات اعدام بوده و این اعداها باستناد کدامیک از مواد قانون انجام شده است ؟

حتی در همان یاسای چنگیزی که اصول محاکمات ارتش نام گرفته است ماده ای وجود ندارد که مصرحاً و منجزاً با شرایط و وضع این عده تطبیق کند و مجوز صدور حکم اعدام باشد .

اساساً بررسی و کاوش در حیطة قانونی برای یافتن مجوز این جنایات خونین کاری بوده ای است . باید عمل آنها در سیاست کلی خائنانه و تبهکارانه شاه جستجو کرد . حقیقت اینست که شاه در استعانة مسافرت خود با اروپا با توجه به تحولات و انقلابات کرد و ترکیه و آغاز جنبش انقلابی مردم ایران میخواست از این مردم زهر چشم بگیرد و این پنج نفر نیز بدنبال صدها قربانیان با نام و بی نام دیگر فدای سیاست تبهکارانه شاه شدند . باین خیر خبرگزاری فرانسه که در همان شماره روزنامه اطلاعات درج گردید رجوع کنیم : « رأی دادگاه بمنزله اخطاری است بافرادی که ممکن است فکر شیات (۱) و برهم زدن نظم کشور (۱) را در سر بپرورانند . »

ماکس کلو خبر نگار فیگارو باواقع بینی بیشتری این فاجعه را بدقی میکند و مینویسد : « در اینجا (ایران) بکلیه کسانی که از رژیم فاسد کنونی بشوهر آمده اند و میخواهند کشور خود را تا حدی پاک کنند نام کهو نیست میگذارند . »

روزنامه اومانیته تصویر روشن تری در برابر ما قرار میدهد و مینویسد : « شاه ایران پیش از عزیمت پنج میهن پرست ایرانی را برای عبرت دیگران اعدام کرد . شاه پیش از اینکه بمسافرت برود رسیدگی کرد که کلیه کارهایش - ارتشش - حالت مزاجی فرح دیبا خوب و روبراه باشد . وی حتی فکری هم برای لذت خود کرد . . . و تصمیم گرفت روز عزیمت خود را طوری برگزار نماید که حاضرهای برای ایران بگذارد . »

بنابر این تصمیم در سپینه دم دیروز پنجشنبه را بگلوله بستند و سازمانهای رسمی دولتی این خبر را در سراسر کشور پراکنده ساختند تا اینکه کلیه افراد از آن با خبر بشوند. و روزنامه لوموند انگشت بر روی نقطه حساس موضوع گذاشت و نوشت: « علت این اعدامها را باید در ارتباط آنها با حوادث ترکیه مزید بررسی قرار داد! »

قطع نظر از این عده اعدام شده و آنها که با اسم و رسم محکومیت هائی یافتند از سر نوشت دهها نفر اسیران دیگر اطلاعی در دست نیست. دستگیر شدگان در حدود سیصد نفر تخمین زده شده بودند. بر سر بقیه آنها چه آمده است؟ در کدام سیه چالها زیر شکنجه جان داده اند؟ بکدام تدارک دور افتاده تبخیر شده اند. چند تن از آنها جان بدر بردند؟ هیچکس نمیداند. جزئیات این تبهکاریها در پرده صورت میگیرد و از دنیای خارج پوشیده میماند. آنچه که در اینجا راجع به جریان اعدام این پنج نفر گفته میشود تنها نمونه ایست از خطوط کلی روش تبهکارانه شاه در قبال مخالفین خود و مردمی که برای تحصیل بدویترین حقوق سیاسی و ملی خود میکوشند.

اما مطبوعات! مطبوعات ایران کماکان در اختناق کامل بسر میبردند. بخصوص در مواردی که پلای جنایات سازمان امنیت و محاکم نظامی تفتیش عقاید در میان باشد حق کوچکترین اظهار نظری نداشتند چنانکه هنوز هم ندارند. اگر فرضاً بسر نوشت عده ای از هم میهنان خود کوچکترین توجه باطنی هم میداشتند اما مجاز نبودند بطور آشکار قطره اشکی نثار این شهیدان حکومت جور و فساد کنند. و آنها که زبون دست درخیمان سازمان امنیت و پلیس بودند تنده دلهای غمزده خود را در جای دیگر میگشودند. در همان روزهایی که بیکر رشید پنج جوان ایرانی با رگبار گلوله مشبك میشد در ملوراء اقیانوسها. در کشورهای متحده نیز مسئله اعدام چسمان نشخوار خوبی برای جراید جنجال طلب امریکائی بود. مرتبه خوانی در مرگ چسمان در تمام مطبوعات ایران شیوع یافت. نباید تردید کرد که اگر بسیاری از جرائد ایران صرفاً روی اصل جنجالی بودن و بمنظور رواج بازار خود در مرگ این گانگستر که هیچ نمیخواهیم اعدام او را توجیه کنیم نوحه میخواندند. بودند روزنامه هائی که در زیر این نام و عنوان در واقع بر مرگ هم میهنان بی پناه و یاور خود ماتم سرائی میکردند. آنهمه مرتبه خوانی برای اعدام یک گانگستر فقط انعکاس عقده روانی این روزنامه ها بود که مفری برای گشودن عقده دل میجستند و آنرا در اعدام چسمان یافتند! با توضیحاتی که فوقاً داده شده است میتوان احساس کرد که دادگاههای نظامی چه شبخ وحشت و ارعاب. چه ابوالهول هراس. و چه دستگاههای فشار و اختناق هستند که اینک هشت سال است بر روی سپینه مردم فشار میآورند و چگونه مأموریت آنها در این

خلاصه میشود که افکار جنایتکارانه شاهرا درپوشی از جابرانه ترین قوانین - و کاملاً وسیعتر از حدود این قوانین - و حتی گاهی با نقض عملی همین قوانین بموقع اجرا بگذارند و چگونه از قدرت عظیم ارتش و قوای مسلح و سازمان امنیت و دستگاه پلیس در جهت تحکیم موقعیت شاه و برداشتن هرگونه مانعی از جلو راه او استفاده میشود!

۳ - دستبرد بقانون اساسی

حکومت کودتا نه تنها بر وحشت انگیزترین نظم پلیسی قرار دارد - نه تنها سرنوشت قوه قضائیه کشور را بدست مثنی افراد بی مسئولیت - خونخوار و بتمام معنی هار سپرده است بلکه درعین حال دستبردهای راهزنانه بقانون اساسی و بالتبویه تجاوز روز افزون بحق حاکمیت مردم از طریق این دستبردها یکی دیگر از مشخصات اساسی آنها تشکیل میدهد.

الف - تشکیل مجلس سنا : نخستین دستبرد بقانون اساسی در زمان سلطنت شاه کنونی پس از کودتای نیمبند پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ زده شد . این کودتا فرصتی بدستگاه ازم پانزدهم پلیسی ایران داد تا دست و پایی خود را جمع کند و خویشان را برای درپیش گرفتن جنبه تعرضی آماده سازد . در پرتو شرایط اختناق و ترور پس از پانزدهم بهمن هنگامی که حزب توده ایران از طرف دولت غیر قانونی اعلام شد و سازمانهای آن مورد تعقیب و فشار پلیس و نیروهای انتظامی قرار گرفته بود و نیروی منظم دیگری در مقابل شاه قرار نداشت مقدمات این دستبرد فراهم گردید . تحت نظر سعاد ارتش که در آن موقع در مرکز قدرت قرار داشت مجلسی بعنوان مجلس «وسسان تشکیل یافت . نمایندگان این مجلس تحت نظر ستاد ارتش و با موافقت تام و تمام شاه انتخاب و تعیین شدند . اینها دستچینی بودند از وفاداران سلطنت - عمده واکره نیروهای ارتجاعی - وابستگان بسیستهایی امپریالیستی که تنها قدرت سرئیزه ستاد ارتش آنها را باین مجلس فرستاد . در این مجلس سید محمد صالح طباطبائی بعنوان رئیس مجلس «وسسان مسئله «نقض اصول مشروطیت» ا بمیان کشید و ادعا کرد که بمنظور رعایت تام و تمام مصرحات قانون اساسی باید مجلس سنا تشکیل گردد ا در حالیکه اصل مربوط به تشکیل مجلس سنا یکی از اصول بکلی مرده و مردودشده قانون اساسی را تشکیل میدهد. این اصل که با فشار محمد علی میرزا به ملت ایران بر قانون اساسی تحمیل شده بود پس از شکست و فرار وی بکلی قانونیت خود را از دست داد و در مجلس دوم بسمت يك اصل مردود و باطل شناخته شد . اما محمد رضا

شاه احتیاج بیک تکیه گاه داشت و این تکیه گاه بشکل مجلس سنا برای او بوجود آمد.

ب - تفویض حق انحلال مجلس بشاه : اما مهمترین قدمی که مجلس موسسان مزبور

علیه حق حاکمیت مردم و بسود حکومت مطلقه شاه برداشت عبارت بود از تفویض حق انحلال مجلسین بشاه . درحالیکه تا آن زمان حد اقل بصورت ظاهر این دو مجلس از مقام سلطنت مستقل بودند و شاه قانوناً حق دخل و تصرفی در کار مجلس نداشت . اما نه تنها شاه بشدت خواهان کسب قدرت مطلقه بود - بلکه برای قدرتهای استعمارگر نیز بند و بست و معانله با یک شاه مطلق العنان در یک سرزمین شرقی مانند ایران آسانتر از کنجار رفتن با یک سدعگاه دولتی و راضی کردن عده نسبتاً بیشتری بود . آنها امید داشتند که با تقویت مقام سلطنت قرارداد نفت را که بعداً به قرارداد گس - گلشائیان شهرت یافت آسوده و بدون درد سر بتصویب برسانند و اصل ۴۸ قانون اساسی روی مصالح و منافع خرفین - شاه و امپریالیستها - بشرح ذیل تغییر یافت :

«اعلیحضرت همایون شاهنشاهی میتواند هر یک از مجلسین شورایعالی و سنا را جداگانه یا دو مجلس را در آن واحد منحل سازد»

این امتیاز عظیمی بود که دریناه حکومت سرنیزه بشاه داده شد . شاه که تا آنوقت بسمت بزرگ ارتشداران اختیار ارتش را در دست داشت و از این راه نفوذ شوم خود را بر تمام شئون ممالک میگرد در اثر گرفتن این اختیار تسلط مستقیم خود را تا قلمرو قدرت مکنه نیز بسط داد .

این اختیاری که بشاه داده شد بعضی از اصول دیگر قانون اساسی را عملاً و واقعاً در حال وقفه و تعطیل انداخت . اصل سی و هشتم قانون اساسی چنین مقرر میدارد :

«اعضای مجلس شورایملی باید رد یا قبول مطالب را صریح و واضح اظهار بدارند و احدی حق ندارد ایشان را تحریص یا تهدید در دامن رای خود بنمایند»

اصل یازدهم در اتخاذ هرگونه رای ونظری از طرف مجلس شورا و کمال امنیت و اطمینان را نسبت به آن توصیه میکند . با توجه باین دو اصل که مضمون و محتوای آنها بقدر کافی صریح و خالی از ابهام میباشد - طبعاً درقبال حق که بشاه شده است

این سؤال مطرح میگردد : مجلسی که زمام سر نوشتش بدست فردی باشد که در سایر موارد غیر مشول شناخته شده است تا چه حد میتواند در کار خود مستقل باشد و روی پای خود بایستد و از شر اعمال نفوذ این فرد برکنار بماند ؟ فرض کنیم اکثریت نمایندگان مجلس در شرایط آزاد هم انتخاب بشوند و بمجلس اعزام گردند ؛ فرض کنیم اعمال نفوذ شاه در جریان انتخابات بعد اقل برسد ؛ با همه اینها آیا میتوان موقعیت چنین مجلسی را

مضمون از آسیب توطئه هلی شاه فرض نکرد؟ هرگز! اختیارات شاه حتی در شرایط مساعد هم مانند شمشیر دموکلس پیوسته بر فراز سر مجلس آویخته شده و در نخستین فرصت این شمشیر فرود خواهد آمد و مجلس را بکلی فلج خواهد ساخت؛ و در شرایط دیگر یعنی در شرایط تسلط شاه چنین مجلسی بکلی مبدل بیک مجلس مشورتی سلطنتی خواهد شد و تمام خواص دموکراتیک خود را الزاماً از دست خواهد داد و نمایندگان که اراده و تمایل شاه آنها را در مقام خود نگه میدارد نخواهند توانست حتی برای نمونه هم که شده انگشت خود را جز در جهت تأیید دستورات شاه بلند کنند چنانکه در دوره‌های هجدهم و نوزدهم چنین بوده است.

در اینجا باید توجه داشت که شاه در آزمون هنوز در وضعی نبود که بتواند بنحو دلخواه از حق خود در انحلال مجلس استفاده کند و از این راه مجلس را در تشنگی قرار دهد. قبل از اینکه سال ۲۸ پایان برسد باز دیگر نهضت انقلابی و ضد امپریالیستی در بین مردم اوج میگرفت. در دوران حکومت مصدق این قوس صعودی نیروهای ملی و دموکراتیک ادامه یافت و بنا بر این بند وبسته‌های پنهانی دربار و عاملین و کارگزاران آن با امپریالیستها بخصوص با امپریالیسم انگلستان که در آن موقع هنوز در ایران امپریالیسم مطلق بود نتوانست بسرانجام مطلوب خود برسد. اما بمحض اینکه شرایط تغییر یافت - مجلس شورا نیز مبدل بیک مجلس بااراده و سلوک، الاختیار گردید که جز تأیید عیدانه تسلیلات شاه وظیفه‌ای برای خود نداشت.

تسلیم هلی تازه در مقابل شاه: با کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دولت مصدق - و در

شرایط عقب نشینی نیروهای دموکراتیک و ملی و در پناه حکومت سرنیزه متمدنات دست برد هلی تازه بقانون اساسی بسود توسعه هرچه بیشتر قدرت شاه و تضعیف هرچه بیشتر مجلس و نقض حق حاکمیت مردم آماده گردید. اولین قدمی که حکومت کودتا در این راه برداشت تشکیل مجدد مجلس متحله هفدهم بود که نود درصد رای دهندگان با شرکت فعال خود در فراندوم حکومت و انحلال آنرا صحت گذاشتند.

اصل ۱۱ مضمون قانون اساسی هوای سه‌گانه را دناش از ملت، میشناسد. دکتر مصدق با استناد به همین اصل که دموکراتیک ترین اصول قانون اساسی است برای تعیین تکلیف مجلس که اکثریت آن با پشتیبانی مستقیم دربار سلطنتی علیه نهضت نجات بخش ملی ایران هر روز نسبت بتوطئه تازه‌ای میزدند بآراء عمومی مردم مراجعه کرد و این مردم بودند که رأی بانهلال مجلس مزبور دادند. رأی حکومت کودتا با تکیه به نیروهای مسلح خود میگفت: تمام قوا باید در دست شاه متمرکز بشوند. آراء مردم در مقابل رأی و خواست شاه

نباید ارزش داشته باشد - این او است که باید بر اریکه قدرت مطلقه تکیه زند .
این مجلس از درباریان غیر مستغنی مجلس هفتم یعنی گماشتگان شاه تشکیل میشود .
نمایندگان جبهه ملی و طرفداران دکتر مصدق نتوانستند در آن راه پیدا کنند . این
گماشتگان درباری و وابستگان به سیاستهای متجاوز امپریالیستی بدون مانع و معارض قدم
تازه ای در راه نقض قانون اساسی و تثبیت سلطنت مستبدانه شاه برداشتند : باین معنی که
عمل خودسرانه و خائنانه شاه را در عزل دکتر مصدق و صدور حکم نخست وزیری زاهدی را
قانونی و درست شناختند و بدین ترتیب دولتها را بطور در بست در زیر چکمه های شاه
الحکندند . این خیانت کوچکی نبود . اینها یکی دیگر از مظاهر برجسته مشروطیت را
بدین نحو پایمال ساختند و به بسیاری از اصول قانون اساسی خط بطلان کشیدند . آنها
با این ترتیب در واقع پیکر مثله شده حکومت مشروطه را در زیر چنگال آهنین شاه
افکندند تا وی بعد ها باسانی بتواند آنها خفه و مختنق سازد و دستور تدفین آنها صادر کند !
این گروه فرومایه عمل خود را در تأیید حاکمیت مطلق شاه مبتنی بر اصل چهل و
ششم قانون اساسی بقام دادند که میگوید : عزل و نصب وزراء بموجب فرمان همایون
پادشاه است . مفهوم این اصل در تطبیق با سایر اصول قانون اساسی در زمینه مسئولیتهای
دولت کاملاً روشن است . کاری که شاه باید در این مورد انجام دهد فقط عبارتست از
تأیید رأی تمایل مجلس بوسیله صدور فرمان ؛ فرمان شاه رأی مجلس را سورت رسمی میدهد .
اما آنها اصل مزبور را عملاً چنین تفسیر کردند : عزل و نصب وزراء از حقوق و وظایف
پادشاه است . چنین تفسیری از اصل چهل و ششم تمامی محتوی انقلاب مشروطیت را نفی
میکرد ؛ پادشاه بظاهر مشروطه را قدرتی میداد مافوق سلاطین قاجار - یعنی اختیارات نامحدودی
که رویه قانونی بآن پوشانیده شده بود . این عمل دوران خود کامکی شاه را بنحوی شدیدتر
از همیشه تجدید میکرد و پایه تمام عملیات خائنانه - خونریزیهای تبهکارانه حکومت کودتا
را محکم میساخت . توجه با اصول ذیل از قانون اساسی میتواند نشان دهد که این عمل تا
چه حد خائنانه و متناقض با روح قانون اساسی میباشد :

اصل بیست و هفتم - مجلس در هر جا نقض در قوانین یا مسامحه ای در اجرای آن
ملاحظه کند بوزیر مشغول آن کار اخطار خواهد کرد و وزیر مشغول باید توضیحات لازمه
را بدهد .

اصل چهل و پنجم متمم - کلیه قوانین و دستخطهای شاه در امور مملکتی وقتی اجرا
میشود که بامضای وزیر مشغول رسیده باشد و مشغول صحت مبدول فرمان همان وزیر است .

اصل شصتم - وزراء مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند باید حاضر گردند و نسبت باموری که محول بآنها است حدود مسئولیت خود را منظور بدارند .

اصل شصت و یکم - وزراء علاوه بر اینکه بتنهائی مسئول مشاغل مخصوصه وزارت خود هستند بهیئت اتفاق نیز در کلیات امور در مقابل مجلسین مسئول و ضمن اعمال یکدیگرند .
اصل شصت و چهارم - وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمک قرار داده سلب مسئولیت از خود بنمایند

اصل شصت و پنجم - مجلس شورا یا سنا میتواند وزراء را در تحت مؤاخذه و محاکمه در آورند .

اصل شصت و هفتم - در صورتی که مجلس شورایامای یا مجلس سنا با کثرت تمامه عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نماید آن هیئت یا آن وزیر از مقام خود منعزل میشود .

خوانندگان توجه میکنند که قانون اساسی در هفت مورد با صراحت تمام و پنجوی خدشه ناپذیر که نمیتوان آن را با تعبیرها و تفسیرهای خائنانانه تخطئه کرد هیئت وزیران را منحصرأ در مقابل مجلس مسئول قرار میدهد و رأی و نظر مجلس را در بقاء و یا انزال آنها معتبر میشناسد و مؤکداً مقرر میدارد که هیچ وزیر یا نخست وزیری نمیتواند باستناد دستخط شاه کاری را انجام دهد یا از انجام کاری سر باز زند . زیرا مطابق اصل چهل و چهارم متمم قانون اساسی شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و وزراء در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند . این اصل حدود و ثغور اختیارات شاهرا روشن میکند . شاه غیر مسئول است ولی بموجب تفسیری که بفتح او از اصل چهل و ششم قانون اساسی شده است پر مسئولیت ترین امور کشور یعنی عزل و نصب هیئت وزراء از حقوق و اختیارات او شناخته شده است . این حقوق غاصبانه را کودتای ۲۸ مرداد و حکومت سرنیزه در محیطی مرعوب و مختنق برای شاه تأمین کرد . گماشتگان شاه که عنوان بازماندگان نمایندگان دوره هفدهم را داشتند باین تجاوز صریح پادشاه بحقوق مجلس که در حکم طفیان علیه موازین مشروطیت میباشد صحه گذاشتند . باز تکرار میکنیم که این خیانت در سراسر تاریخ مشروطه ایران بی نظیر بود . خیانت اینکه با یک تفسیر غلط از اصلی از اصول قانون اساسی خط بطلان بر روی هشت اصل مسلم از قانون اساسی بکشند و آنها را نقض

کنند . این خیانت کار افتضاح مشروطیت را بانجا رسانید که دکتر اقبال نوکر وفادار شاه با گستاخی و قاحت آمیز در پشت تریبون مجلس شتلم کفای فریاد کرد : « من نوکر شخص اعلیحضرت هستم . بیازی اقلیت و اکثریت اهمیت ندمم . تا وقتی که اعلیحضرت بخواهد سیمانم و گرنه مرخص میشوم . »

مجاه خواندنیها در این زمینه با لحنی پر معنی و در غالب عباراتی که سر و کار او را با سازمان امنیت نیندازد چنین نوشت :

« آقای دکتر اقبال با همان صراحت و شجاعت خود کالی بازار در محافل و جماع مختلف گفته اند که دولت - مجلس - مطبوعات و افکار عمومی و این قیل و پیژها را نیآورده است که ببرد . من مجری اوامر ملوکانه هستم و مادام که اراده فرمودند سر کار هستم چه کار بخواهد چه نخواهد . . . »

سپس خواندنیها از این جمله به نتیجه زیر میرسد :

« اکنون که زمام امور کشور تحت توجهات خاص شاهانه اداره میشود و دولتها مجری اوامر ملوکانه میباشد برای مردم چه فرق میکند که این مجری چه کسی باشد . . . بیانات دکتر اقبال در حقیقت تحقیر مجلس - توهین بقانون اساسی و ب مردم و طایفه بهمه اصرا و موازین مشروطیت بود . معذرا در بین آنها در مجال صدر مشروطیت و ذلیل و وطنیت یک نفر صدا با اعتراض بلند نکرد و باو نگفت آنچه تو میگوی جرم است . جنایت است - عمیقان نسبت بقانون اساسی و ستانزم مجازات است . نه تنها هیچگونه اعتراضی باو نشد بلکه در همان مواقع « پاسداران » قانون اساسی در عرض تعلق باستان شاه کار زبونی و فرومایگی را بافتضاح می رسانیدند . باین اظهارات صدرالاشراف رئیس مجلس سنا که میخواست در ابراز خاکساری و عبودیت از رئیس دولت عجب نمائده باشد توبه کنید :

« امور سه مرحله دارد : اول فکر و اندیشه است که از اعلیحضرت همایونی است . دوم تصویب است که از طرف مجلس انجام شده و امید است نیت شاهنشاه بخوبی اجرا شود و مرحله سوم انجام بگیرد . »

آری ! حکومت مشروطه بدست شاه و دستگاه حکومتی از بدینسان گستاخانه تنفس و نفی میشود و آنوقت زبده ترین و ارزنده ترین افراد میهن ما با اتهام « ضدیت با حکومت مشروطه » در خاک و خون میخانند ! آنکس که رازنده نام و عنوان انسان است - آنکس که به شرافت و مقام انسانی ارزش می نهد - در هر نقطه دنیا باشد باید در باره چنین حکومت فاسد و سیهکار و چنین شاه خون آشام و در عین حال بهمان اندازه ریاکار -

لافتن جمال و عوام فریب قضاوت کند و قضاوت خواهد کرد.

حق و تو برای شاه

قدم دیگری که از راه دستبرد زدن به قانون اساسی به منظور تحکیم دیکتاتوری شاه و تضعیف باز هم بیشتر مجلس و تذلیل کامل دولتها در قبال شاه بر داشته شد عبارت بود از تمویض حق و تو بوی در مورد قوانین مالی مجلس که در حیطه حقوق انحصاری مجلس شورا قرار دارد. اصل چهل و نهم متمم قانون اساسی تصریح دارد که حقوق و وظایف شاه در مورد قوانین مصوبه مجلس عبارت است از صدور فرمان اجرای این قوانین بمنزله جریان تشریفاتی آن و تأکید میکند که این کار باید بدون اینکه اجرای قوانین را تزلزل و یا متوقف نماید صورت گیرد. این خود قرینه دیگری است برای اثبات اینکه مسئله توشیح قوانین برای اجرای آنها و یلموضوع صدور فرمان نخست وزیری صرفاً جنبه تشریفاتی این جریان را تشکیل میدهد. ولی کنگره ای که در شرایط اختلاف آور حکومت کودتا از نمایندگان نومجلس دست نشانده تشکیل گردید. در اینجا قدم دیگری در راه خیانت پیش رفت و با تصویب حق و تو برای شاه در موارد لوایح و قوانین مالی اصول لرزان مشروطیت را متزلزل تر ساخت و در واقع سرنوشت دولتها را از لحاظ مالی و بودجه دولتی در گرو تعایلات شاه قرار داد و با این ترتیب دیکتاتوری شاه در واقع چهار میخه و بیمه شد.

آخرین قدم در راه تعطیل مشروطیت

مجموعه این اختیارات شاهرا در چنان موقع ممتازی قرار داد که چون لحظه ضرورت فرار سید وی بدون کوچکترین پروا و شرمی - و بدون اینکه هیچ رادع و مانعی در مقابل خود ببیند - دست بیک کودتای تازه زد و با تمیبه توطئه تازه‌ای از کارخانه دسیسه‌کاری عجاناً يك مهر خاتمه بر تاریخ حیات مشروطیت ایران گذاشت.

چنانکه قبلاً اشاره کرده ایم شاه در جلسه ۲۰ آبانماه ۱۳۴۰ هیئت وزیران بنا به سیره همیشگی خود ضمن يك رشته بیانات پر از لاف و کزاف در زمینه «علاقه، خود به مصالح عالی ملت و مملکت، و رفاه و آسایش مردم و استقرار عدالت اجتماعی» برای اینکه عملاً میزان «علاقه، خود را بهمه این اصول و سوازیں ثبت کند پلی حقوق ادعائی خود را در انشاء قوانین بمیان کشید. و بعداً متن بیانات او ضمن نامه ای بلمصاه رئیس دفتر مخصوص وی رسماً بدکتر امینی ابلاغ گردید و او نیز این نامه را بعنوان فرمان ملاک اعمال خودسرانه و قانون شکنانه مید قرار داد.

همانطور که قبلا اشاره شده است تمامی این جریان از سر تا پا نقض قانون اساسی جعل - تزویر - تدلیس بوده است ؛ قوطبه تبهارانه ای بوده است که تا روپود آنرا شاه و دکتر امینی بافته اند .

ابتداء از شخص شاه شروع کنیم . این عمل شاه از یکطرف حقیقت بنابیدی بود علیه قانون اساسی و بمنزله آخرین قدمی بود که برای نفی همه موازین مشروطیت برداشته میشد . و از جانبی وی با تردستی مزورانه ای این کار را انجام داد تا برای روزمبادا راه گریزی بروی خود باز بگذارد .

استناد شاه بقانون اساسی در زمینه حق وی در انشاء قوانین بدون حضور مجلس جعل و تزویر و نیرنگ هیچ چیز دیگری نمیتواند باشد . شاه که خود متوجه بوده است چه جنایتی علیه اساس مشروطیت مرتکب میشود و از ترس اینکه مبدا نیرنگ و خدشه او در پیشگاه افکار عمومی بر ملا گردد بکلی از ذکر مأخذ مشخص قانونی این موضوع خود داری کرده است . باطمینان اینکه در ایران کسی آن جرأت و توانائی را نخواهد داشت که در این موضوع چون و چرا کند و تحلیل این جنایت قازه بپردازد .

در سراسر قانون اساسی تنها موردی که از این موضوع صحبتی بمیان میآید در جزء اول اصل ۲۷ متمم قانون اساسی است . اگر شاه بمنظور هموار کردن راه نیرنگ و شانتاژ خود نخواسته است باین اصل و یا هیچ اصل دیگری اشاره کند . اما برای اینکه چگونگی این جنایت نوین شاه روشن شود ما عین این قسمت را در اینجا نقل میکنیم :

اصل ۲۷ متمم قانون اساسی - «قوای مملکت بسه شعبه تجزیه میشود . اول قوه مقننه که مخصوص است بوضع و تهذیب قوانین و این قوه نشی میشود از اعلیحضرت شاهنشاهی و مجلس شورایی و مجلس سنا . و هر یک از این سه منشاء حق انشاء قانون را دارد . ولی استعرا آن موقوف است بعدم مخالفت باموازین شرعیه و تصویب مجلس . . .

لکن وضع و تصویب قوانین راجعه بدخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورایی

است .»

با این ترتیب کوچکترین شك و ابهامی باقی نمیماند که شاه در غیاب مجلس و بدون تصویب مجلس کوچکترین اختیاری در انشاء قانون ندارد . و بخصوص درباره امور مالی حتی همین اندازه حق هم باو داده نشده است . در واقع اختیاری که در اینجا برای انشاء قانون بشاه داده شده صرفا مانند توشیح قوانین جنبه تشریفاتی دارد و از لحاظ عمل حق شاه بمنزله رئیس دولت در حدود همان حقی است که دولتها در تهیه لوازم دارند .

و ذکر نام شاه در این ماده تنها برای اسکات محمد علی میرزا بوده است که با تمام قوا در راه امضاء متمم قانون اساسی اشکال تراش میکرد. همانطور که دولتها حق ندارند و نمیتوانند هیچ لایحه ای را بدون اجازه و تصویب مجلس اجرا کنند بهمان نحو هم شاه بموجب صریح بند آخر جزء اول همین اصل مطلقاً بدون تصویب مجلس حق ندارد و نمیتواند دستور اجرای قانونی را بدهد. بعلاوه در سواردی که شاه بخواهد لایحه ای تنظیم و برای تصویب بمجلس بفرستد باید حدود و ثغور آن معین باشد. مدلول این اصل آنست که شاه نیز (مانند دولت) میتواند در مورد معینی لایحه ای تنظیم کند و آنرا برای مجلس بگذارد. مفهوم آن بهیچوجه نمیتواند این باشد که شاه مجموعه اختیارات قوه مقننه و قضائیه را بصرف یک تشنه خائنانه بیک رئیس دولت تفویض نماید. تعمیم دادن این حق بچنین دایره وسیعی که سراسر قوه مقننه و قضائیه و همه مسائل مالی را در بر میگیرد بزرگترین جرم شاه است. در واقع شاه برای اینکه خود را از هر فید و بندگی آزاد کند در اینجا با گستاخی جنون آمیزی رخساره واقعی حکومت فاسد و جابر خود را نشان میدهد و قلم نسخ بر روی مجموع موازین مربوط بیک حکومت مشروطه میکشد.

عمل شاه و تفسیری که وی خودسرانه از اصل مزبور کرده است بمنزله کودتای تازه ای است علیه اساس مشروطیت ایران که حکومت شاه را از لحاظ صورت ظاهر نیز در ردیف حکومت غاصبی محمد علی میرزا قرار میدهد. درحالیکه قانون اساسی برای جلوگیری از نظایر این دست اندازیهایی پیش بینی هائی کرده و برای اینکه مجلسی از قبیل مجلس مؤسسان قلابی اردیبهشت ۱۳۲۸ و یا کنگره سال ۱۳۳۵ نتوانند شاه را پیش از آنچه که هست بر حکومت و دولت و قانون مسلط سازند و موازین مشروطیت را از آنچه که هست متزلزل تر کنند. این پیش بینی را در اصل پنجاه و هفتم متمم قانون اساسی گنجانیده است. اصل مزبور حدود اختیارات و صلاحیات سلطنت را محدود میکند و میگوید: اصل پنجاه و هفتم: «اختیارات و اقتدارات سلطنت همان است که در قوانین حاضره (درست توجه کنید - در قوانین حاضره - یعنی پنجاه و چهار سال پیش و قبل از هرگونه دستبردنی بقانون اساسی بسود شاه) تصریح شده است». اندک بررسی اوضاع و شرایطی که در دوران تصویب این متمم در ایران حکومت میکرد و شرح برخوردهای متوالی و پیاپی بین مجلس و محمد علی میرزا بخوبی نشان میدهد که اختیاراتی که در آنزمان بوی بعنوان شاه ایران داده شد تحت تأثیر اجبار بود. مجلس همان اندازه اختیارات را نیز برای شاه مشروطه مقایر با موازین مشروطیت میدانست و برای جلوگیری از توطئه های محمد علی میرزا علیه قانون اساسی که با اندازه جانشینش محمد رضا شاه در دیده و نیرنگ

مهارت داشت. این اصل را در قانون اساسی گنجائید و امتیازاتی که بعد ها در تهرابط
حکومت اختناق و ترور بمحمد رضا شاه داده شده با این اصل از قانون اساسی بکای در
تضاد است. بخصوص اگر در نظر گرفته شود که حتی شاه سابق نیز با همه استبداد
خود و با خصومت شدیدی که با آزادی و دموکراسی داشت در زمان خود این اصل را
تأیید کرد. آنگاه میزان و مفهوم دستبردهای راهزنانه محمد رضا شاه بقانون اساسی بهتر
روشن میشود.

این موضوع در اصل الحاقی مصوبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ منعکس میباشد. در این
اصل چنین تأکید میشود که هر تغییری بموجب رأی مجلسین در قانون اساسی داده شود.
این تغییر شامل سلطنت مشروطه ایران نمیکردد.

ولی رژیم خونین شاه بمنظور تحکیم دیکتاتوری جبرانه و سلطه شوم و مغایه اوهمه
این اصول و موازین را زیرورو - تقض و پایمال کرده است و عامل اساسی این ترکتازیها
شخص شاه است.

اما دکتر امینی - پس از قانون شکنی و تدلیس و نیرنگ شاه قانون شکنی و خدعه
دکتر امینی در برابر ما قرار میگیرد:

۱ - دکتر امینی با قبول آنچه که آنرا فرمان شاه نام داده است اصل عصمت و
شصت و چهارم متمم قانون اساسی را بکلی تقض کرده است و بعلاوه اصل چهارم و چهارم
متمم قانون اساسی را نادیده گرفته است که شاه را از مسئولیت مبری و در عین حال
وزراء را مسئول مجلسین میداند. جمع این دو موضوع در یک اصل مبتنی بر این واقعیت
است که شاه جز صدور فرمان در جهت تأیید رای مجلسین هیچ وظیفه و اختیار دیگری
ندارد. بنابراین صرف عمل قبول فرمان و دستوری از طرف شاه در زمینه امور کشوری و سیاسی
جرم مسلمی است که اگر بنا بود مقدمین علیه امنیت حکومت مشروطه و قانون اساسی را
مورد تعقیب و مجازات قرار دهند جزای آن چوبه دار بود.

۲ - آنچه که دکتر امینی آنرا فرمان، نام نهاده و آنرا ملاک عمل خود قرار
داده است اساساً فرمان نیست. همانطور که صدور فرمان نخست وزیری در تنفیذ رأی
مجلس موقوف بامضای شاه است بهمان نحوهم فرمان باید دارای عنوان فرمان و بامضای
شخص شاه باشد. نامه ای که بامضای رئیس دفتر شاه صادر شده نمیتواند بعنوان فرمان
شاه تلقی شود و عمل دکتر امینی در اینکه این نامه را بعنوان فرمان شاه (مسلماً با
صوابدید و نظر قبلی شخص شاه) جلزده تلبیس و نیرنگ است.

۳ - شاه در اینجا همانطور که قبلاً ذکر شد احتیاط را از دست نداده و کنه ای

هم در زمینه ادامه این شرکت، تعادل عملی و شروطیست. بمیان نیآورده است ولی دکتر امینی محتوی این نامه را تا بعد تعطیل مشروطیت تعمیم میدهد و با این عمل اصل مفهوم مردم قانون اساسی را تضییع میکند.

۴ - تهیه قوانین در زمینه مسائل مالی، مالیاتها، دخل و خرج کشور صرفاً و تماماً به هیئت مجلس شورای ملی میباشد و این حق حتی برای مجلس سنا هم منظور نشده و در آن اصل از قانون اساسی که نامی از مصادر انشاء قانون نمی آورد تصریح شده است که سندن مالی مستثنی است و راه حق دخل و تصرف در آن ندارد. دکتر امینی با تعمیم سه راه تا بعد مسائل مالی جرم دیگری مرتکب شده که از جرائم دیگر او سنگینتر است و باز هم باید این نکته را تکرار کنیم که تمام این اعمال برحسب بانک تباری قبلی با شاه برحسب بانک توطئه مشترک غایب حکومت مشروطه ایران بکارگزارانی شخص شاه و با شرکت دکتر امینی صورت گرفته و در هر حال شاه در مرکز این توطئه قرار دارد.

* * *

نتایج عمومی و کلی که از این بررسیها حاصل میگردد چیست؟ این نتایج را میتوان چنین جمع بندی کرد:

۱ - حکومت کردتا حکومت استبداد سلطنتی و مبتنی بر اختلاف و ترور کامل است. این حکومت بر پایه نفی تمام موازین نسبتاً دموکراتیک مشروطیت و تاییدات بعالیترین و حیاتیترین منافع مردم میهن ما استوار گردیده است. رژیم کودتا بخت عمده ذاتی خود و توطئه غیر قابل حلی که با منافع عمومی مردم دارد در سرانجام چنان انحطاطا مادی و معنوی افتاده است که برای حفظ موجودیت منحوس خود ناگزیر است هر روز دست بجنایت تازهای بزند - هر روز فاجعه خونین تازهای پدید آورد - هر روز سیه و توطئه تازهای انجام دهد. این حکومت بصورت ماشین غول پیکری درآمده است که میخواهد بهر قیمت شده بدو بخزد و برای وصول باین هدف حاضر است همه چیز را در مسیر خویش زیر دندانهای چرخ خود بگیرد و نالد کند و هر مخالفتی را با توفه فهر به وبوسه جاری ساختن سیل خون درهم شکند. بقول روزنامه المساء در خوار میانه شاهنشاهی ایران ... برای مردم بصورت دوزخ و برای قاره آسیا بصورت راجع تنگ درآمده است ... در شرایط سلطه اهریمنی این رژیم دیگر از مشروطیت - دموکراسی - قانون اساسی - حاکمیت مردم - قانونیت - حتی سخن هم نمیتواند در میان باشد. از مشروطیت ایران هم اکنون جزیکه عوان پرچ و بدون مضمون و محتوی هیچ چیز بر جای نمانده است.

و باز تکرار میکنیم در چنین شرایطی شعبده بازی و قاعدت آمیزی است که دادگاههای از قبیل دادگاهی نظامی کذابی صمیمیترین مدافعین آزادی و دموکراسی و مخلص ترین خدمتگذاران خلق را بانهام ضدیت با سلطنت مشروطه، بیای دار میفرستند!

۲ - بر مرکز و محور این حکومت جبار شخص شاه قرار دارد. این رژیم بوجود شخص شاه قائم است. اینک هشت سال و نیم است که رژیم خونین کودتا زیر نظر مستقیم شاه و بکارگردانی این عنصر خونخوار و خائن برمیهن ما مسلط شده است. در تمام این مدت سررشته کلیه امور و مجموع سیاست خارجی و داخلی و اقتصادی و مالی در چنگال حریص او متمرکز بوده است. چرخ تمام امور مقننه و قضائی و اجرائی بر محور مقاصد خاندانه و دیکتاتور ملوانه او بچرکت می آمده است. از وزراء گرفته تا رؤسا و استانداران - از فرماندهان ارشد گرفته تا مقامات انتظامی و دستگاههای زجر و شکنجه و محاکم نظامی همه بالاچار مستقیماً از او دستور کار خود را گرفته اند. مقام سلطنت اینک مطمئن ترین تکیه گاه ارتجاع - ثابت ترین مرکز قدرت دشمنان خلق و استوارترین کمینگاه دشمنان خارجی علیه خلقهای ایران است. بهمین جهت هیئت حاکمه به بقای شاه و حکومت او علاقمند است. بهمین جهت در موارد ضرورت بمنظور نجات این رژیم حاضر است بارگناهان او را از دوش او بردارد مسئولیت او را لوٹ کند و رژیم او را بشکلی و از طریق توجیه و تبرئه کند و آنرا ولولباتندگی جرح و تعدیل بیضرر هم شده از سقوط پیرنگاه زوال نجات دهد تا در عین حال خود را نجات داده باشد. زیرا شاه بسبب موقعیت خاص خود بهتر از دیگران میتواند ما نور بدهد - در موقع ضرورت سکوت کند - گوش بخواباند و در نهان بتدبیر کار بپردازد و در قبال هر قدم عقب نشینی زمینه های تازه ای برای چندین قدم پیشروی آماده سازد.

بیجهت نیست که امینی در اوائل زمامداری خود خطاب بنمایندگان اصناف بالاحاخ و انتجاء و تأکید میگردد: «نباید مسئولیت امور را بردوش اعلیحضرت همایونی گذاشت. مقام سلطنت منزه از آنست که تقصیرات دیگران بایشان نسبت داده شود. دولتها مسئولیت امور را بعهده دارند و هر مسئولیت و گناهی بر عهده دولتهاست.»

و اطلاعات این بلندگوی حکومت شاه و رکن بزرگ رژیم کودتا در شماره نهم خرداد ۱۳۴۰ خود فریادمیزند: «دولتها حق ندارند مسئولیت کارها را بگردن شاه ببتدازند و خود را بیگناه جلوه دهند چون پادشاه در مملکت مشروطه و طبق قانون اساسی منزه و مبرا از مسئولیت است.»

و این روزنامه که در اینجا در شرایط توجه افکار عمومی بمسئولیت خطیر شاه در

قبال تمام خیانتها و جنایتهای گذشته بیاد قانون اساسی افتاده است در تمام مواردی که شاه گستاخانه یکایک اصول این قانون را در زیر چکمه قداره‌بندهای سازمان امنیت می‌افکند باوجود داشتن یک سناتور در مجلس سنا و چند نماینده در مجلس شورا و در دست داشتن آنچنان وسیله تبلیغاتی وسیعی مانند روزنامه اطلاعات - در قبال تمام آن تجاوزات تبهارانه باخط جلی ایران را رشک فردوس برین - پیش افتاده‌ترین و مترقی‌ترین کشورهای خاورمیانه و دارای دموکراتیک‌ترین! و ثابت‌ترین رژیم میخواند و زمزمه میکرد که داین همه آوازا از شه بود. و خود شاه در تمام مصاحبه‌های خود - در سراسر کتاب کذائی خویش از رهبری معجز آسای خود دنیائی را پر آوازه کرده و فریاد میزد من همه کاره هستم. شاه - فرمانفرما - رئیس عالیه دولت - صاحب اختیار مجلس - طراح مجموعه سیاست داخلی و خارجی - آورنده و برنده دولتها - در جلسات هیئت وزیران بالای حرف من حرفی نبوده و حتی صعب‌ترین و دشوارترین امور بایک گردش چشم من فیصله می‌یافته است! حتی خود همین آقای امینی که سعی دارد بار مسئولیت سنگین شاه را از دوش او بر دارد چون در عین حال از گفته‌اش شائبه تعریض و کنایه‌ای بتجاوزات خود سرانته شاه در امور کشوری وجود دارد خیلی زود ناگزیر می‌گردد گفته خود را تصحیح کند و بقهر همان منجلابی که دکتر اقبال می‌فالتید بفلتد و بزبان حال فریاد بزند که جهان زیر فرمان شاه است و پس. و این تنها اراده شاه است که او را برمسند نخست وزیری نگه داشته و هر لحظه که اراده ملوکانه اقتضا کند وی زمین ادب بوسیده و مرخص میشود! بنابراین بدون چون و چرا باید گفت عامل اصلی تمام گناهان - همه خیانتها - کلیه جنایتها و فجایع رژیم هشت ساله کودتا در درجه اول شخص شاه است و هیچ سفسطه‌ای قادر نیست او را تبرئه کند و تا قیامت نمیشود خون ریخت - در راه خیانت پیش رفت - ملت را بغض سیاه نشانید و در عین حال از مسئولیت تبری جست.

۳ - در شرایط رژیم کودتا و حکومت مطلقه شاه هیچگونه تحول اساسی بسود مردم نمیتواند صورت پذیر شود. حکومت کودتایی شاه چه از لحاظ ظواهر امر و چه از لحاظ ماهیت و باطن خود اکنون دیگر با منافع حیاتی مردم آشتی ناپذیر شده است. تغییر دولتها و کابینه‌ها - آمدن یکی و رفتن دیگری - هر گونه بگیرد ببند پرهیاهو و پر آوازه که در چهار چوب تناقضات جناحهای مختلف هیئت حاکمه صورت می‌گیرد - هر گونه داعیه اصلاح طلبی بزدام فریب برای مردم چیز دیگری نیست. این حکومت هم‌طور که با آزادی و دموکراسی نمیتواند سازگار باشد بهمان دلیل هم نمیتواند با هیچگونه تغییر و تحول اساسی در زمینه‌های مختلف سیاست خارجی و داخلی موافقت کند. هر گونه

کوشش برای قبولاندن این نظریه که گویا در چهار چوب قانون اساسی حاضر (یعنی عبارت دیگر در چهار چوب حکومت شاه) میتوان مراحل اولیه رشد و توسعه اقتصادی را انجام داد ، جزئیات تلاش سر پوشیده برای توجیه و تبرئه حکومت شاه و انصراف افکار عمومی از مرگ و قتل متلسد حکومت کودتا و در نتیجه جز خیانت صریح چیز دیگر نمیتواند تلقی شود . در شرایط حکومت کودتای شاه دیگر هر گونه توهم خیالبافانه و قلندرانه در زمینه آشتی دادن منافع اکثریت قریب باتفاق مردم با این دستگاه جور و فساد از نظر تئوری خاندانه و از نظر عمل عقیم است . راه هر گونه آشتی بین این دو قطب بسته شده است . هیچگونه عقب نشینی موقتی را از طرف حکومت شاه نباید بحساب موافقت او و تسایم او در برابر مردم دانست . باز هم تأکید میکنیم که یک قدم عقب نشینی او همراه است با هزاران نقشه های خونی و توطئه آمیز برای چندین قدم جلو آمدن . او حتی حاضر است زن بافتضاح انحلال مجلسین در اثر فشار افکار عمومی بدهد تا بعدها تقصیر تعطیل کلی مشروطیت را طرح کند .

۴ - در چنین شرایط تیره و تازی هر گونه صحبت از تقویت جناح اصلاح طلب حاکمه ، در حکم کوشش برای تبرئه مجموعه این دستگاه است . منظور نهانی و آشکار از چنین تزه های کج و معوج و بی سر و تهی در باطن امر عبارتست از پیدا کردن راهی برای حفظ رژیم موجود . در چهار چوب این رژیم برای اری کار آمدن هر فرد اصلاح طلب اردی که برآستی سرلدار تحول اساسی در شرایط سیاسی و اقتصادی و مالی مین ما و طرفد نفوذ ملی سامنه آمیز بیگانه باشد هیچ زمینه عملی نمیتواند فراهم باشد و نراهم نیست . این تئوریهای کج و معوج تنها میداننداری نوز کیسوتهای رژیم را هموار میکنند . میدان را بست اینو ما میدهد تا با قیامه انقلابی نما قدم در صحنه سیاست بگذارند و مدتی مردم را با لاطاللات خرد . با ادعاهای پر آوازه و پرچ خود مشغول کنند و آنگاه ضربتی تازه و مرکب با اساسی ترین تمناات مردم بزنند .

در قبال تمام این واقفیه های تلخ آن وظیفه سنگین بمنزله نخستین و میرمترین و اساسی ترین وظیفه در مقابل تمام طبقات ملی و دموکراتیک و همه عناصر مترقی و مین پرست قرار میگردد و این وظیفه بارست از مبارزه مثبت و فعال برای سرنگون ساختن رژیم کودتای شاه . تلاش برای ایجاد یک حکومت دموکراتیک ملی ، این مبارزه بعلت سواستگمی تمام و تمام حکومت کودتا امپریالیستهای تاراجگر در عین حال مفید و مضمون مبارزه ضد استعماری مردم مین ما را نیز در بر دارد . در این مبارزه که به دست ناپذیری آینه مردم را نشین میکند هر درجه اول تمرکز نیروها هم آنگاه سازدن نهانها و جن شعار

سرنگونی رژیم بمیان مردم در عین حال هم شرط و هم وسیله پیروزی است . در این نبرد ما با دشمنی سروکار داریم که از لحاظ داخلی تمام مظاهر قدرت و امکانات وسیع تبلیغاتی را در دست دارد و از جهت خارجی بحمایت دشمنان ترقی و آزادی یعنی امپریالیستها متکی است . اما هر قدر این قدرت در ظاهر مهیب و سیطره آمیز جلوه کند - ولی باطنا فاسد - گرم خورده و آکنده از پلیدی وزشتی - و پر از تضادهای غیر قابل حل و بالنتیجه میرنده و در حاش زوال و سقوط میباشد . مبارزه متمرکز - حساب شده - همه جانبه و آگاهانه مردم و تمرکز مجموع این مبارزه در یک اصل کلی واحد یعنی سرنگون ساختن رژیم شاه و ایجاد یک حکومت دموکراتیک ملی میتواند پیروزی ما را تأمین کند - راهی بجز اینچنین مبارزه لعال و جازم و مثبت در جلو ما وجود ندارد .

قسمتی از قطعنامه پلنوم هفتم ، وسیع ، کمیته مرکزی حزب توده ایران در باره خط مشی سیاسی و وظایف مبرم ، کنونی چنین میگوید :

«منافع مردم ایران از کارگران و دهقانان گرفته تا طبقات متوسط و روشنفکران و بورژوازی ملی و همه عناصر میهن پرست و آزادیخواه در برانداختن رژیم جلبر و ضد ملی شاه بهم می پیوندند . برانداختن رژیم ضد ملی شاه و تشکیل یک دولت ملی میتواند شعار وحدت این نیروها باشد .

بنا بر این ایجاد جبهه واحد وسیعی از کلیه عناصر میهن پرست و آزادیخواه جامعه ایران برای برانداختن رژیم کودتا یک ضرورت تاریخی است و از واقعیت عینی جامعه کنونی ایران سرچشمه میگیرد .

بهمین سبب کوشش مستمر در راه تجمع و اتحاد نیروی وسیع استقلال طلب و آزادی خواه کشور ما و فعالیت همه جانبه در راه تشکیل جبهه واحدی از این نیروها مبنای فعالیت سیاسی حزب توده ایران را در دوران کنونی تشکیل میدهد .

با توجه باینکه رژیم ترور شاه تمام راههای قانونی را بروی اعتراضات مردم بسته است - تنها بوسیله توده ها و عمل انقلابی مردم ایران میتوان این رژیم مغرور را سرنگون ساخت . پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران معتقد است که در اجرای این وظیفه تمام اشکال مبارزات انقلابی باید مورد مطالعه دقیق قرار گرفته و با انطباق با شرایط خاص ایران مورد استفاده قرار گیرد .

همچنین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران معتقد است که در این لحظات حساس نیروهای ملی ایران وظایف سنگینی بر عوش دارند . اتحاد همه این نیروها خواست مردم ایران است . پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب توده ایران از همه سازمانها و عناصر

ملی دعوت میکند که در راه تشکیل جبهه واحد ملی بکوشند .
چنین است راه رهائی از چنگال حکومت خونین کودتا . ما باین وسیله و باتوجه
بآنچه که گذشت بار دیگر این ندا را بگوش تمام محافل ملی و آزادیخواه میرسانیم .
راه پیروزی مبارزه فعال و جازم ما اتحاد و تشکیل جبهه واحد وسیعی است از همه نیروهای
ملی و دموکراتیک .



قیمت : ۶۵ ریال

شماره ثبت ۱۳۵۷/۱۱/۱۰
۱۹۴۵



تهیه نسخه الکترونیک:

باقر کتابدار

farsibooks@gmail.com

کتابهای رایگان فارسی

<http://www.persianbooks2.blogspot.com>